

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرجع عالیقدر؛

آیت الله العظمیٰ شیخ محمد یعقوبی (دام ظلہ)

ترجمہ

موسسہ تحقیقاتی و انتشاراتی نور

شناسنامه:

نام کتاب: بانوی مؤمنان ام سلمه (س) سرمشق فضایل و وفاداری

مؤلف: شیخ محمد یعقوبی

چاپ: اول

سال: ۱۴۴۶هـ - ۱۴۰۳ش

ناشر:موسسه انتشاراتی و تحقیقاتی نور

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱
فصل اول فضائل و حسن شمائل ام سلمه <small>رضی الله عنہا</small>	۶
حسادت عایشه و حفصه نسبت به ام سلمه.....	۲۲
مقام و منزلت ام سلمه (س) نزد پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۴
امانت داری اسرار پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> نزد ام سلمه <small>رضی الله عنہا</small>	۲۴
نقل حالات معنوی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> توسط ام سلمه <small>رضی الله عنہا</small>	۲۵
دعای پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> درباره قلب انسان.....	۲۷
نقل تسبیح حضرت فاطمه <small>رضی الله عنہا</small>	۲۸
احترام ام سلمه <small>رضی الله عنہا</small> نسبت به احساسات پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۸
ضرورت تحلیل و مقایسه او با واکنش عائشه.....	۳۰
حضرت ام سلمه فقیه و عالمه دوران.....	۴۰
حکمت و قدرت شخصیت او.....	۴۷
جهاد ام سلمه.....	۵۰
اخلاق و آداب ام سلمه.....	۵۲
ثمره ازدواج پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> با ام سلمه.....	۵۸
فصل دوم تمسک به ولایت اهل بیت (ع) و ثبات بر حق	۶۱
یاری و نصرت حضرت زهراء (سلام الله علیها).....	۷۵
مخالفت با ظلم و انحرافات در خلافت عثمان.....	۷۸

- واکنش سخت ام سلمه از خروج عائشه بر امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ۸۱
- ام سلمه، صاحب اسرار پیامبر و اهل بیت او صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۹۶
- پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سپردن یک مشت از خاک کربلا به ام سلمه ۹۷
- فصل سوم_تحقیقات تاریخی** ۱۰۴
- نام و نسب ام سلمه ۱۰۵
- ولادت ایشان ۱۱۳
- ویژگی های ام سلمه ۱۱۵
- ازدواج ام سلمه ۱۱۷
- وفات همسر ایشان ۱۲۳
- حضور ام سلمه در ازدواج حضرت فاطمه (س) و بررسی تاریخ وفات ابو سلمه ۱۲۵
- عمر عایشه هنگام ازدواج با رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱۲۸
- فرزندان ام سلمه ۱۳۲
- وفات ام سلمه ۱۳۹

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

زن می‌تواند با عنایت و لطف خداوند به عنوان الگوی نیکویی برای مردان و زنان به طور همزمان ایفای نقش کند. خداوند در قرآن کریم از زن فرعون و مریم دختر عمران به عنوان نمونه‌هایی برای کسانی که ایمان آورده‌اند یاد کرده است، و این مثال شامل همه مؤمنان، چه مرد و چه زن، می‌شود. ما در کتابی قرآنی به این موضوع پرداخته‌ایم^(۱).

امروز به سراغ نمونه دیگری می‌رویم، یعنی حضرت ام‌سلمه رضی الله عنها، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، که در دوران آغاز اسلام و در دوره‌ای که این دین در حال رشد و شکوفایی بود، به اوج ایمان و اخلاق نیکو دست یافت. او با ایمان و تسلیم کامل به خدا و پیامبرگرمی صلی الله علیه و آله، برخوردار از اخلاق بزرگوارانه و پایداری بر حق، در برابر ظالمان و فاسدان و دنیاپرستان ایستاد. هرگز از حق منحرف نشد و از هوای نفس، طمع، تعصب یا ریا تأثیر نپذیرفت. به همین دلیل، پیامبر صلی الله علیه و آله

^۱ - به تفسیر (من نور القرآن: ج ۵/ ص ۹۷) قیس من قوله تعالی ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَاتٍ فِرْعَوْنِ﴾ (تحریم: - ۱۱-۱۲) مراجعه کن.

او را دوست داشت و پس از خدیجه بزرگ رضی الله عنها او را بر دیگر همسران خود برتری داد.

هر کسی که به زندگی پر برکت ام‌سلمه رضی الله عنها نگاه کند، تحت تأثیر او قرار می‌گیرد و او را الگوی نیکویی برای مردان و زنان می‌بیند. همراه با او مراحل مختلفی از دعوت اسلامی را می‌توان تجربه کرد، از نخستین نشانه‌های صدای توحید در مسجدالحرام که پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله به گوش جهانیان رساند، تا زمانی که ام‌سلمه رضی الله عنها به همراه همسرش از پایه‌گذاران اسلام شد. آن‌ها در قلب‌های مؤمنان مبارز جایگاه ویژه‌ای داشتند، کسانی که عصر نزول قرآن و تحول عظیمی که پیامبر صلی الله علیه و آله در زندگی بشر ایجاد کرد را به خوبی درک می‌کردند.

او همچنین در دوره‌های رنج و شکنجه توسط طاغوت‌های قریش زندگی کرد و مجبور به هجرت از مکه به حبشه و سپس به مدینه شد، جایی که او با پیامبر صلی الله علیه و آله در پیروزی‌های اسلام و گسترش آن شریک بود.

تا آنجا که با مصیبت وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و رویگردانی امت و بازگشت به دوران جاهلیت روبرو شد، حق از جایگاه خود دور شد و پس از آن فتنه‌ها و نزاع‌ها به وقوع پیوست و فرمانروایان

شرعی کنار گذاشته شدند که در نهایت با شهادت امام حسین عاشق و اهل بیت و یارانش به پایان رسید. در اینجا قلب بزرگ او شکست و او نتوانست پس از آن زندگی کند و به سوی پروردگار کریم خود رفت. او در تمام این مراحل به وظیفه خود عمل کرد و در جایگاهی که خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله از او انتظار داشتند، ثابت قدم ماند. این وقایع و سیره ام‌سلمه رضی الله عنهما و صفات بزرگوارانه او را در فصل اول مفصل توضیح داده‌ایم.

یکی از واضح‌ترین جوانب زندگی و مواضع ام‌سلمه رضی الله عنهما، وفاداری او به اهل بیت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و دفاع از حق آن‌ها بود. او به شهادت آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در فضیلت و برتری آنان شنیده بود، گواهی داد. فصل دوم را به نمایش مواضع محکم و قوی او در این زمینه اختصاص داده‌ایم.

از آنجا که برخی وقایع و تواریخ مربوط به سیره او نیاز به تحقیق دارد، به دلیل تضاد و ابهاماتی که در روایات وجود دارد، فصل سوم را به تحقیقات تاریخی اختصاص دادیم و آن را از دو فصل اول جدا کردیم، زیرا در فصل‌های اول و دوم بیشتر به جنبه‌های اخلاقی، تربیتی و آگاهی‌بخشی پرداخته‌ایم تا انگیزه‌ها و الهام بخشی برای مردم ایجاد کنیم و بحث‌های علمی در آنجا مناسب نبود.

کتاب در سه فصل تنظیم شده است:

۱. فضایل و اخلاق نیکوی او.
 ۲. وفاداری به ولایت اهل بیتو پایداری بر حق.
 ۳. تحقیقات تاریخی.
- با تأمل در سیره ام‌سلمه رضی الله عنها و وقایع زندگی او، می‌توان به موارد زیر پی برد:
۱. عظمت تحولی که اسلام با برکت قرآن کریم به دست رهبر عظیم خود، پیامبر محمد صلی الله علیه و آله در زندگی مردم ایجاد کرد؛ تحول از تاریکی جاهلیت به اوج ایمان، پاکی، بزرگی و آزادی.
 ۲. ارائه الگویی نیکو برای مردان و زنان در عفت، پایداری، جهاد، تسلیم و اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق ابو سلمه و ام‌سلمه (رحمت خدا بر آنها باد).
 ۳. جایگاه زن در اسلام و اینکه نقش او از نظر اهمیت و حیاتی بودن، کمتر از نقش مرد نیست.
 ۴. بصیرت و نگاه ژرف رهبر بزرگ اسلام.
 ۵. مراحل مختلفی که دعوت اسلامی از آغاز دشوار خود در مکه تا رشد و شکوفایی آن در مدینه طی کرد و سپس بازگشت به دوران جاهلیت پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا نهایتاً به پایین‌ترین

سطح خود با شهادت سید جوانان اهل بهشت عاشقانه رسید.

۶. افشای آنچه در داخل خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رخ می داد از رفتارهای برخی همسران او که گاهی ناپسند و نابخردانه بود و تقسیم آن‌ها به دو گروه. پیامبر صلی الله علیه و آله با وجود این مشکلات و توطئه‌ها در داخل خانه‌اش، به پیشبرد پروژه عظیم خود ادامه داد.

۷. بررسی جنبه‌هایی از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق روایات اهل بیت علیهم السلام برای اصلاح برخی اشتباهات که در منابع اهل سنت وجود دارد. این مسئله یکی از نقص‌های کتاب‌های شیعه بوده که در حدود بیست سال پیش در کتاب "الأسوء الحسنه" به آن اشاره کردیم و خوشبختانه در این مدت نهضت قابل توجهی به وجود آمده است.

از خداوند متعال درخواست می‌کنیم این تلاش کوچک را از ما بپذیرد و ما را از محبت و رضایت رسول خدا صلی الله علیه و آله بهره‌مند سازد، چرا که ما یاد و خاطره کسانی که او دوست داشت را زنده کرده‌ایم. امیدوارم که ما در یاری امیرالمؤمنین عاشقانه و اقامه حق او سهمی داشته باشیم. خداوند ولی و توفیق‌دهنده است.

محمد یعقوبی - نجف اشرف

۲۴/ذو الحجه/۱۴۴۵، ۱/۷/۲۰۲۴

فصل اول

فضائل و حسن شمائل

ام‌سلمه

ام سلمه رضی الله عنہا بهترین همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از خانم بزرگوار حضرت خدیجه کبری رضی الله عنہا است، به نص حدیثی از امام صادق علیه السلام در مورد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمودند: (وأفضلهن خدیجه بنت خویلد ثم أم سلمة رضی الله عنہا ثم میمونه بنت الحارث)^(۱) بهترین آنها خدیجه دختر خویلد، سپس ام سلمه رضی الله عنہا و سپس میمونه بنت الحارث است.

و پیامبر صلی الله علیه و آله به مقام بلند او در احادیث شأن نزول درباره آیه تطهیر گواهی داده و در آن فرمود: (یرحمک الله، أنت علی خیر، والی خیر، وما أَرْضانی عنک) خداوند به تو رحمت کند، تو در خیر هستی و به سوی خیر می روی و من از تو راضی ام.

او از پیشگامان اولیه در پذیرش اسلام بود و این افتخار عظیمی است که در طول تاریخ از آن یاد می شود. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به نبوت مبعوث شد، او دختر جوانی بود که کمتر از بیست سال داشت^(۲) او دختری زیبارو^(۱) و از قبیله ای با زعامت در قریش به

^۱ - خصال شیخ صدوق: ۳۱۳، أبواب التسعة، ح ۱۳، در ذیل روایت کتاب الخصال نام «ام سلمه بنت حارث» ذکر شده است که اشتباه است و در آن نقصی وجود دارد. صحیح آن است که ما بیان کردیم و نام او در صدر روایت به درستی آمده است. صاحب وسائل الشیعه نیز متن را تصحیح کرده است (وسائل الشیعه، جلد ۲۰، صفحه ۲۴۴، چاپ مؤسسه آل البیت). همچنین ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب (جلد ۱، صفحه ۱۶۱) همین ترتیب را از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است.

نام بنی مخزوم بود که امیر المومنین آنها را ریحانه قریش توصیف نمود^(۲).

او در خانواده‌ای ثروتمند و مرفه زندگی می‌کرد و پدرش (ابو امیه المخزومی) از بزرگان قریش و مشهور به کرم و بخشندگی بود و به او لقب (زاد الراكب) داده بودند؛ زیرا او وقتی سفر می‌کرد، هیچ‌کس از همراهانش نیازی به زاد و توشه نداشت، چون او همه آنها را تامین می‌کرد. او همان کسی بود که به قریش پیشنهاد داد تا برای قرار دادن حجر الأسود در جای خود، نخستین کسی را که از درون حرم وارد می‌شود، به عنوان داور انتخاب کنند، هنگامی که آنها خواستند آن را بعد از ساخت کعبه جایگزین کنند و بعد از اینکه آنها آماده جنگ با هم شده بودند، پیامبر ﷺ به داخل آمد^(۳).

عموی او، ولید بن مغیره، معروف به (عدل قریش) بود؛ زیرا او یک سال کعبه را می‌پوشاند و قریش در سال دیگر آن را می‌پوشاند. اما این دنیای پر زرق و برق او را از پیوستن به دعوت اسلامی

۱ - همان‌طور که در روایتی از امام باقر (علیه‌السلام) در کتاب کافی: ۱۱۷/۵ آمده است و در متن به آن اشاره خواهد شد.

۲ - نهج البلاغه: کلمات قصار، شماره ۱۲۱.

۳ - سیره ابن هشام: ۱۸۲/۱.

بازداشت^(۱)، اگرچه خانواده‌اش شامل افرادی از دشمنان سرسخت پیامبر ﷺ مانند پسر عمویش ابوجهل و عمویش ولید بن مغیره بود که خداوند متعال در مورد او وعده آتش داده و مذمت فرمود: {ذَرْتِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا، وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا} (سوره المدثر: ۱۱-۱۲) تا آیات بعدی که می‌فرماید: {سَأَصْلِيهِ سَقَرًا، وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرًا، لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ، لَوْ أَحَاطَ لِلْبَشَرِ} (سوره المدثر: ۲۶-۲۹). و فرزند او، خالد بن ولید، فرمانده سواران قریش بود که به سمت سپاه مسلمانان در روز احد حمله کرد و برادرش از پدر، عبدالله بن ابی امیه بود که در کتاب استیعاب در باره او آمده است:

(او بر مسلمانان سخت‌گیر و مخالف بود و او کسی بود که گفت: ما به تو ایمان نمی‌آوریم تا از زمین برای ما چشمه‌ای بجوشانی یا خانه‌ای از زینت برای تو باشد و او دشمنی شدید برای رسول خدا ﷺ بود)^(۲) و پسر عموی او، عبدالله بن ابی ربیع بن المغیره، بود که قریش او را با عمرو بن العاص به سوی حبشه فرستاد تا با

۱ - وجه ترجیح اسلام او قبل از ازدواج یا زمانی که ابو سلمه برای خواستگاری‌اش پیش قدم شد و او را به اسلام قانع کرد، این است که اگر او قبلاً ازدواج کرده بود، در کنار اسلام آوردن ابو سلمه ذکر می‌شد، همان‌طور که معمولاً مورخان سیره این‌گونه موارد را ثبت کرده‌اند.

۲ - کتاب الاستیعاب که به‌صورت حاشیه‌ای بر کتاب الإصابة چاپ شده است: ۲/۲۶۳.

دادن هدایایی به پادشاه بتوانند مسلمانان مهاجر را برگرداند^(۱). او در آغاز دعوت اسلامی با ابو سلمه ازدواج کرد و والدین آنها پسرعمو بودند و مادر او، برّه دختر عبدالمطلب بود. بین دو خانواده قرشینی بنی هاشم و بنی مخزوم پیوندهای فامیلی زیادی وجود داشت، زیرا مادر عبدالله، پدر پیامبر ﷺ و ابوطالب مخزومی بودند که از بستگان پدر ام‌سلمه ﷺ و ولید بن مغیره بودند. ابو سلمه یازدهمین فردی بود که به اسلام گروید و او با ام‌سلمه ﷺ سختی‌های مسلمانان را از طاغوت‌های قریش و آزار آنها را تجربه کرد که آنها را از دین اسلام بازگرداند یا آنها را بکشند، مانند والدین عمار بن یاسر. و وقتی آزار قریش بر مسلمانان شدت گرفت، ابو سلمه از اولین کسانی بود که با خانواده‌اش به حبشه هجرت کرد، در حالی که ام‌سلمه ﷺ عروسی کمتر از بیست ساله بود و به این آینده سخت و ناشناخته پیش رفت. در حالی که قریش آنها را تعقیب می‌کرد تا آنها را به زور به دین جاهلیت برگرداند. از لطف خداوند متعال بود که آنها کشتی تجاری‌ای پیدا کردند که می‌خواست به حبشه برود و قبل از اینکه قریش به آنها برسد، سوار آن شدند.

ام‌سلمه رضی الله عنہا روایت‌گر وقایع این هجرت و مناظرات جعفر بن ابی طالب با نجاشی و همچنین هیئت قریش بود که برای بازگرداندن مسلمانان به حبشه آمده بودند. ابن کثیر از ام‌سلمه رضی الله عنہا روایت کرده که گفت:

«هنگامی که مکه بر ما تنگ شد و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله اذیت شدند و مورد فتنه و آزار قرار گرفتند، و دیدند چه بلایی بر سرشان می‌آید و در دینشان فتنه‌انگیزی می‌شود، و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌تواند از آنها دفاع کند، در حالی که خود او از حمایت قبیله و عمویش برخوردار بود و هیچ چیزی که او را اذیت کند به او نمی‌رسید، در حالی که یارانش دچار مشکلات فراوانی بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها گفت: در سرزمین حبشه پادشاهی است که نزد او هیچ کس مورد ظلم واقع نمی‌شود. به سرزمین او بروید تا خداوند برای شما گشایش و رهایی از آنچه در آن هستید فراهم کند. ما به صورت گروهی به سمت حبشه حرکت کردیم و در آنجا جمع شدیم و در بهترین سرزمین نزد بهترین همسایه ساکن شدیم. ما در دین خود در امان بودیم و نمی‌ترسیدیم که از او ظلمی بر ما روا شود.»^(۱)

فرزند نخست آنها، سلمه، در مکه یا در حبشه به دنیا آمد، جایی که آنها صاحب فرزند دوم، عمر بن ابی سلمه، شدند - طبق برخی روایات - و وقتی به حبشه اخباری رسید که قریش به پیامبرایمان آورده^(۱) و مسلمانان در امنیت هستند، گروهی از مهاجران از جمله ابو سلمه و همسرش به مکه بازگشتند. اما وقتی برگشتند، فهمیدند که این اخبار دروغ بوده و دیدند مسلمانان همچنان تحت شکنجه و قتل قرار دارند. بنابراین، برای حفاظت از خود پناه بردند. ابو سلمه تحت حمایت دایی خود، ابوطالب، قرار گرفت و از قریش در امان

۱ - بر اساس گزارش‌های تاریخی، در واقعه‌ای که به «سجود قریش» معروف است، گفته می‌شود که وقتی پیامبر اسلام ﷺ سوره نجم را برای قریش تلاوت کرد و به آیه سجده رسید، تمام افراد حاضر به طور غیرارادی به سجده افتادند. این اتفاق باعث شد که شایعه‌ای پخش شود مبنی بر اینکه قریش مسلمان شده‌اند. اما پس از آن، قریش با شدت بیشتری به مقابله با اسلام پرداختند تا این شایعه را از میان بردارند. در این میان، برخی از منابع اهل سنت روایتی را نقل کرده‌اند که برای پیامبر اسلام ﷺ اتهامی نادرست و ناپسند به همراه دارد. در این روایت آمده که پیامبر ﷺ عباراتی حاکی از تحسین بت‌های قریش مانند هبل، عزی و غرائیق را به آیات قرآنی اضافه کرده است، و قریش به همین دلیل سجده کردند. این اتهام معروف به «داستان غرائیق» است که به شدت توسط محققان اسلامی رد شده و به عنوان جعل و تحریف از سوی مخالفان پیامبر اسلام شناخته شده است. همچنین گفته شده که ولید بن مغیره، یکی از بزرگان قریش که به دلیل کهولت سن نمی‌توانست سجده کند، دست خود را به خاک زد و سپس به پیشانی خود مالید تا نشان دهد که در حال سجده است. این بخش نیز بخشی از همان روایت تحریف شده است که با هدف کاهش اعتبار پیامبر و تحریف حقیقت وقایع تاریخی مطرح شده است. (تاریخ طبری: ۲/۲۲۷).

بود.

وقتی مکه پس از وفات ابوطالب بر مسلمانان تنگ شد، پیامبر ﷺ به مسلمانان دستور داد به مدینه هجرت کنند. ابو سلمه و ام سلمه از اولین کسانی بودند که به مدینه مهاجرت کردند.

ابو نعیم گفته است: «ابو سلمه اولین کسی بود که از قریش به مدینه هجرت کرد، پیش از بیعت رسول خدا ﷺ با انصار در عقبه، و همسرش را نیز همراه خود داشت.» بغوی - همان طور که در کتاب الاصابة ذکر شده - نقل کرده است که: «او اولین کسی بود که با همسرش به سرزمین حبشه و سپس به مدینه هجرت کرد.»

همچنین در الاصابة آمده است: «او اولین زنی بود که به حبشه مهاجرت کرد و اولین همسری بود که وارد مدینه شد.»^(۱) و همچنین نقل شده است که «او - ابو سلمه - در ده روز از محرم مانده وارد مدینه شد.»^(۲)

ابن اسحاق در المغازی از حدیث ام سلمه ﷺ روایت کرده است: «وقتی ابو سلمه تصمیم به هجرت گرفت، شتری را برای من آماده کرد، مرا سوار آن کرد و سلمه را در آغوشم قرار داد، سپس راهی

^۱ - ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابة فی تمییز الصحابة، دار الکتب العلمیة، ج ۸، ص ۴۰۴

۲ - طبقات ابن سعد: ۱۷۱/۳.

شد و شتر را هدایت کرد.»^(۱)

ابو سلمه از مردان بزرگ بود که سرشار از ایمان به خدا و اطاعت از رسول خدا ﷺ بود. در *أسد الغابة* درباره ابو سلمه آمده است: «او در جنگ بدر و احد حضور داشت و درباره او این آیه نازل شد: {فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا آتَرُوهَا كِتَابِيهِ}»^(۲) در *الإصابة* نیز آمده است: «ابن ابی عاصم در مورد اولینها از سخنان ابن عباس روایت کرده است که: اولین کسی که کتابش به دست راستش داده می شود، ابو سلمه بن عبدالله الاسد است.»^(۴)

ابو سلمه یکی از شجاع ترین و بزرگواری ترین افراد در دوران پیامبر اسلام ﷺ. ابن اثیر از ابو سلمه در مورد یاران پیامبر ﷺ روایت کرده که گفت: «اصحاب محمد ﷺ نه افرادی تنگ نظر بودند و نه وانمود می کردند که بی حال و ضعیف هستند.»^(۵) به این معنا که هیچ کدام از آنها از دل تنگی یا ضعف و کسالت رنج

۱ - الإصابة: ۶۶/۲ شماره ۳۳۸۳.

۲ - حاقه: ۱۹

۳ - *أسد الغابة*: ۱۹۶/۳، التبیان: ۱۰۰/۱۰ از فراء، الجامع لأحكام القرآن: ۲۷۰/۱۸ از ضحاح و مقاتل اما از دو امام باقر و صادق (علیهما السلام) روایت شده که این در مورد علی ابن ابی طالب رضی الله عنه نازل شده است (البرهان فی تفسیر القرآن: ج ۵ ص ۴۷۵).

۴ - الإصابة: ۳۳۵/۲ شماره ۴۷۸۳.

۵ - النهاية ابن اثیر، ماده (حزق).

نمی‌بردند و همواره با قدرت و نشاط به انجام وظایف خود مشغول بودند.

ابن سعد نقل کرده است که پیامبر اسلام ﷺ بین ابو سلمه و سعد بن خثیمه عقد اخوت بست^(۱)، و زمانی که پیامبر ﷺ خانه‌های مهاجران را در مدینه تعیین می‌کرد، برای ابو سلمه و همسرش ام سلمه خانه‌ای در محله عمرو بن عوف اختصاص داد^(۲). همچنین، پیامبر ﷺ ابو سلمه را در مدینه جانشین خود قرار داد هنگامی که برای غزوه عسیره در سال دوم هجرت رهسپار شد^(۳).

در مدینه، ام سلمه ﷺ دو دختر به نام‌های زینب و دره (یا ام کلثوم) به دنیا آورد. ممکن است این دو نام برای یک دختر باشد که چندین نام داشته است. آن‌ها موفق به تشکیل خانواده‌ای پاک و مؤمن شدند که شیطان از آن دو بار رانده شد، همچنان که در روایات از رسول خدا ﷺ آمده است. در خانواده آن‌ها سکینه، مودت، رحمت، عفاف، وفاداری و قدرشناسی متقابل حاکم بود.

۱ - او یکی از نقیبان انصار دوازده‌گانه در بیعت عقبه است و نقیب بنی عمرو بن عوف بود، جایی که ابو سلمه و همسرش سکونت داشتند. سعد در جنگ بدر شهید شد و پدرش نیز در جنگ احد به شهادت رسید.

۲ - طبقات ابن سعد: ۱۷۱/۳ قسم اول.

۳ - سیره ابن هشام: ۱۷۶/۲.

امسلمه رضی الله عنہا ابو سلمه را بهترین مردان می دانست و هیچ کس را بر او ترجیح نمی داد جز رسول خدا صلی الله علیه و آله. در کتاب "الإصابة" آمده است که عمر بن امسلمه نقل کرده است که ابو سلمه روزی به امسلمه گفت:

"از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حدیثی شنیدم که بیش از هر چیزی دوستش دارم. او فرمود: 'هیچ کس دچار مصیبتی نمی شود و اگر به آن مصیبت استرجاع کند و بگوید: خداوندا، این مصیبت را به تو سپردم، پس مرا در آن جانشینی بهتر از این عطا کن، مگر آنکه خداوند به او جانشینی بهتر عطا کند.'" امسلمه رضی الله عنہا می گوید: "وقتی ابو سلمه دچار مصیبت شد و فوت کرد، دلم راضی نمی شد که بگویم خداوندا، جانشینی بهتر برای من عطا کن ^(۱). سپس با خود گفتم: چه کسی بهتر از ابو سلمه می تواند باشد؟ با این حال، این دعا را گفتم و پس از پایان عده ام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری کرد و با او ازدواج کردم ^(۲)."

امسلمه از شدت علاقه و وفاداری به ابو سلمه می خواست با او عهد کند که اگر برایش مشکلی پیش آمد، دیگر ازدواج نکند. اما ابو

۱ - یعنی او ویژگی های نیکو و ارزشمندی را برشمرده که در مردان به ندرت یافت می شود.

۲ - الإصابة: ۲/۳۳۵ شماره ۴۷۸۳.

سلمه، که مردی با ایمان و درک بالا بود، او را از این کار منع کرد و گفت که چنین کاری مخالف سنت پیامبر ﷺ است. او زنی جوان بود و فرزندانى داشت که نیازمند سرپرست بودند.

در این رابطه، ذهبی نقل کرده است: "ام سلمه به ابو سلمه گفت: شنیده‌ام اگر زنی شوهرش از اهل بهشت باشد و پس از مرگ او ازدواج نکند، خداوند آن دو را در بهشت به هم بازمی‌گرداند. بیا با هم عهد کنیم که پس از مرگ، دیگری را انتخاب نکنیم." ابو سلمه گفت: "آیا از من اطاعت می‌کنی؟" او پاسخ داد: "بله." ابو سلمه گفت: "وقتی من مُردم، ازدواج کن. خداوند، برای ام سلمه پس از من شوهری بهتر از من عطا کن که او را ناراحت نکند و آزار ندهد." ام سلمه می‌گوید: "وقتی ابو سلمه فوت کرد، گفتم: چه کسی بهتر از ابو سلمه است؟ اما زیاد طول نکشید که رسول خدا ﷺ آمد و در را زد و خواستگاری کرد." (۱)

پس از مرگ ابو سلمه، ام سلمه در مدینه هیچ خویشاوندی نداشت و تنها با چند کودک کوچک زندگی می‌کرد. مسلمانان از مصیبت او بسیار اندوهگین شدند و او را "ایم العرب" نامیدند. (۲)

۱ - سیر اعلام النبلاء - چاپ الرساله، ذهبی، شمس الدین ج: ۲ ص: ۲۰۳.

۲ - الطبقات الكبرى ابن سعد، والایم: زنی که شوهرش را از دست دهد.

ابو سلمه در سال چهارم هجری درگذشت و جراحاتی که در جنگ احد به او وارد شده بود، سرانجام منجر به مرگش شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در لحظات احتضار او حضور داشت و با دست مبارکش چشمان او را بست و به خانواده‌اش توصیه کرد که صبور باشند و به ایشان فرمود: (لاتدعوا علی أنفسکم إلا بخیر فإن الملائکة يؤمنون علی ما تقولون) «بر خودتان جز خیر دعا نکنید، زیرا فرشتگان به آنچه می‌گویید آمین می‌گویند.»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر ابو سلمه با نه تکبیر نماز خواند و هنگامی که از او پرسیده شد که آیا فراموش کرده یا اشتباه کرده است، پاسخ داد: (لم أسه ولم أنس، ولو کبرت علی أبی سلمة ألفاً کان أهلاً لذلك)^(۱) نه فراموش کرده‌ام و نه اشتباه، اگر هزار بار هم برای ابو سلمه تکبیر می‌گفتم، او لایق آن بود. سپس دعا کرد: «خدایا، ابو سلمه را بیمارز و درجه‌اش را در میان هدایت‌یافتگان بالا ببر و او را در میان کسانی که باقی می‌مانند، جانشینی نیکو قرار ده و ما و او را ببخش، ای پروردگار جهانیان. قبرش را گشاده کن

و برایش روشن گردان.»^(۱)

ام سلمه (رضی الله عنها) از مرگ ابو سلمه بسیار اندوهگین شد و تصمیم گرفت برای او گریه کند. او گفته است: «وقتی ابو سلمه درگذشت، گفتم: او غریب است و در سرزمین غربت. من برای او چنان گریه خواهم کرد که در میان مردم ذکر شود. آماده گریه بودم که زنی از صعید (بلندای مدینه) آمد تا به من کمک کند، اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شد و به آن زن گفت: آیا می خواهی شیطان را به خانه ای وارد کنی که خداوند دو بار از آن بیرون رانده است؟ پس از آن، گریه را قطع کردم و دیگر نگریستم.»

(۲)

ام سلمه (رضی الله عنها) هنگام وفات همسرش کمتر از سی سال داشت و چهار فرزند یا سه فرزند داشت (با توجه به بررسی های بعدی) که در آن زمان کوچک بودند. طبق نقل «طبقات»، وقتی عده اش به پایان رسید، ابوبکر او را خواستگاری کرد، اما او نپذیرفت. سپس عمر او را خواستگاری کرد و باز هم رد کرد.

۱ - صحیح مسلم: ۶۳۴/۲، کتاب الجنائز، باب اغماض المیت والدعاء له، سنن أبی داود:

۶۰۳/۲، سنن أبی ماجه: ۲۴۵/۱، مسند أحمد: ۲۹۷/۶، مسند أبی یعلی: ۲۹۴/۶، معجم کبیر:

۳۱۵/۲۳

۲ - صحیح مسلم: (۶۳۵/۲).

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جانب خود خواستگاری فرستاد. او گفت: «خوش آمدید، ای رسول خدا و فرستاده او. به پیامبر بگویند که من زنی با غیرت هستم و چند فرزند دارم، و همچنین هیچ‌یک از اولیای من حاضر نیستند.» پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسخ داد: «اما در مورد فرزندان، خداوند آنها را کفایت می‌کند. و در مورد غیرت، من دعا خواهم کرد که خداوند غیرت تو را برطرف کند. و در مورد اولیاء، هیچ‌کدام از آنها حاضر یا غایب نیست که از ازدواج با من راضی نباشند.» پس از آن، ام‌سلمه (رضی الله عنها) با پیامبر ازدواج کرد.

ام‌سلمه (رضی الله عنها) با این سخنان قصد نداشت که موانعی برای ازدواج با پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایجاد کند یا شرطی بگذارد، بلکه او از این فرصت استفاده کرد تا از پیامبر بخواهد کمالاتی را کسب کند که مقام او را بالا ببرند، چرا که غیرت می‌توانست مانعی برای کمال او باشد^(۱) و ممکن بود واکنش‌هایی از او بروز کند که

۱ - حتی این غیرت را معیار صلاح و ایمان زن قرار دادند. شیخ کلینی در کتاب «کافی» (ج ۵، ص ۵۰۵، ح ۵) روایت کرده است که مردی نزد امام صادق علیه السلام از همسرش سخن گفت و از او به نیکی یاد کرد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: آیا او را غیرتی کردی؟ مرد پاسخ داد: نه. امام فرمود: او را غیرتی کن. پس او را غیرتی کرد و همسرش استوار باقی ماند. سپس به امام گفت: همسرم را غیرتی کردم و او همچنان ثابت قدم بود. امام فرمود: او همان گونه است که می‌گویی. (ذکر رجل لأبی عبد الله الصادق علیه السلام أمراة فأحسن الثناء علیها، فقال له أبو عبد الله

با ادب نزد پیامبرنا سازگار بود. او آرزو داشت که این غیرت از او برطرف شود و خداوند این دعا را پذیرفت. پس او از رفتاری که سایر همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) مانند حسادت و مشاجره نشان می‌دادند، فراتر رفت و به مرتبه‌ای بالاتر دست یافت. همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) معمولاً به ام‌سلمه (رضی الله عنها) مراجعه می‌کردند، زیرا می‌دانستند که او از حسادت مبرا است.^(۱) او همچنین می‌خواست که فرزندانش به خوبی تحت سرپرستی پیامبر (صلی الله علیه و آله) تربیت شوند و از این نگران بود که مسئولیت چهار فرزند باعث کوتاهی او در انجام وظایفش نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) شود.

و به دلیل شادی بی‌پایانش از این ازدواج مبارک، ام‌سلمه (رضی الله عنها) در همان شب عروسی خود پیش‌قدم شد و به کارهای خانه پرداخت. او برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) عصیده (نوعی غذا) درست کرد که غذای شب عروسی‌شان شد. ابن سعد نقل می‌کند: «ایم عرب (یعنی زن بی‌همسر) در آغاز شب عروس پیامبر (صلی

عَلَيْهَا: أَعْرَثَهَا؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَأَعْرَهَا، فَأَعَارَهَا فَتَبَّتْ، فَقَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي قَدْ أَعْرَثَهَا فَتَبَّتْ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هِيَ كَمَا تَقُولُ).

۱ - شذرات الذهب: ۷۰/۱ این مطلب با استفاده از «مروری مختصر بر سیره ام‌سلمه» تألیف دکتر حسین الشرهانی آورده شده است.

الله علیه و آله)، سرور مسلمانان، شد و در آخر شب بیدار شد و به آسیاب کردن پرداخت، یعنی ام سلمه (رضی الله عنها).^(۱)

حسادت عایشه و حفصه نسبت به ام سلمه

ام سلمه رضی الله عنها از همان زمان ورود به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله با حسادت برخی از همسران پیامبر و پرو شد. روایت شده است که عایشه گفته: «وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله با ام سلمه ازدواج کرد، من بسیار اندوهگین شدم، زیرا از زیبایی او برای ما نقل شده بود. به همین دلیل با حيله به سمت او رفتم تا او را ببینم. وقتی او را دیدم، بیشتر از آنچه که برایم توصیف شده بود، زیبا و دل فریب بود. حفصه به من گفت: به خدا قسم این فقط به دلیل حسادت است. سپس حفصه با حيله به سوی او رفت تا او را ببیند و به من گفت: نه، به خدا قسم او آن گونه که تو می گویی نیست؛ او زیباست. بعداً دوباره او را دیدم و همان گونه بود که حفصه توصیف کرده بود.»^(۲)

همچنین نسائی نقل کرده است که ام سلمه رضی الله عنها غذایی در ظرفی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش آورد. در این هنگام، عایشه با پارچه‌ای که

۱ - الطبقات الكبرى: ۶۴/۸، سیر أعلام النبلاء: ۲۰۵/۲.

۲ - الإصابه: ۴/۲۴، شماره ۱۰۹۲، قسمت النساء.

به خود پیچیده بود و سنگی کوچک در دست، آمد و ظرف غذا را شکست. پیامبر ﷺ دو نیمه ظرف شکسته را جمع کرد و فرمود: «بخورید، مادران حسادت کرده است.» سپس پیامبر ﷺ ظرف عایشه را برای امسلمه فرستاد و ظرف شکسته امسلمه را به عایشه داد. (۱)

به نظر می‌رسد که این حساسیت عایشه مشهور شد، به طوری که مردم تنها در روزهایی که مخصوص عایشه بود، هدایای خود را به پیامبر ﷺ تقدیم می‌کردند. نسائی از امسلمه نقل کرده است که زنان پیامبر ﷺ از او خواستند تا با پیامبر صحبت کند و بگوید: «مردم تنها در روز عایشه هدیه می‌دهند، و ما نیز دوست داریم خیر را همان‌گونه که عایشه دوست دارد.» امسلمه از پیامبر درخواست کرد، ولی ایشان پاسخی ندادند. وقتی دوباره نوبت امسلمه رسید، او باز هم درخواست خود را مطرح کرد، ولی باز هم پاسخی نشنید. (۲)

در نهایت پیامبر ﷺ به مردم فرمودند که در هر زمانی که مایل

۱ - سنن نسائی: ۸۳۱/۳ کتاب عشرة النساء، باب الغيرة/۳۰۹۹۳، فتح الباری: ۸۹/۵ این مطلب با استفاده از السيرة النبوية شیخ علی کورانی: ۵۰۶/۳.

۲ - سنن نسائی: ۸۳۰/۳ باب حب الرجل بعض نساءه، مسند احمد: ۲۹۳/۶، معجم کبیر: ۴۰۶/۲۳.

هستند، هدایای خود را بفرستند. (۱)

مقام و منزلت امسلمه ﷺ نزد پیامبر ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ در امسلمه ﷺ برخی از ویژگی‌هایی را که در خدیجه ﷺ دیده بود، مانند آرامش، انس و صفات همسر صالح که موجب خوشبختی شوهر می‌شود، یافت. ابن سعد در «طبقات» از ژهری روایت کرده که امام علی بن حسین ﷺ فرمود: «به‌راستی امسلمه ﷺ نزد رسول خدا ﷺ مقام و محبت خاصی داشت.» (۲)

همچنین از فاطمه خزاعیه نقل شده است که شنیدم عایشه می‌گفت: «روزی پیامبر ﷺ نزد من آمد و گفتم: امروز کجا بودی؟ گفت: ای حمیرا، نزد امسلمه بودم. گفتم: آیا از امسلمه سیر نمی‌شوی؟ پس پیامبر تبسم کرد.» (۳)

امانت‌داری اسرار پیامبر ﷺ نزد امسلمه ﷺ

پیامبر ﷺ امسلمه ﷺ را به برخی از اسرار خود، از جمله نام برخی

۱ - ام سلمه و جهودها الدعویة: ۱۰۹ بنقل از: موسوعه أمهات المؤمنین: ۱۴۴.

۲ - طبقات کبری: ۸ / ۱۳۸.

۳ - طبقات کبری: ۸ / ۶۳.

از یارانش که پس از او مرتد خواهند شد، مطلع کرده بود. شیخ مفید در «امالی» نقل می‌کند که عبدالرحمان بن عوف نزد امسلمه آمد و گفت: «ای مادر، از اینکه مال فراوانی دارم، هراسانم. من از ثروتمندترین افراد قریش هستم.» امسلمه پاسخ داد: «ای پسر، انفاق کن، زیرا از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: برخی از یارانم دیگر مرا نخواهند دید پس از اینکه از آنها جدا شدم.» سپس عبدالرحمان از نزد او خارج شد و عمر بن خطاب را دید و ماجرا را برای او بازگو کرد. عمر به سرعت به سوی امسلمه رفت و گفت: «تو را به خدا قسم، آیا من از آن افراد هستم؟» امسلمه پاسخ داد: «نمی‌دانم، و پس از تو هیچ‌کس را تبرئه نخواهم کرد.»^(۱)

نقل حالات معنوی پیامبر ﷺ توسط امسلمه

او برخی از حالات پیامبر ﷺ را نقل کرده و از آنها پند گرفت. در «تفسیر قمی» روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا ﷺ در خانه امسلمه ﷺ در شب نوبت او بود و امسلمه متوجه شد که پیامبر در بستر نیست. او شروع به جستجو کرد تا اینکه به

پیامبر رسید که در گوشه‌ای از خانه ایستاده و دست‌هایش را بلند کرده و گریه می‌کرد و می‌گفت:

«اللَّهُمَّ لَا تَنْزِعْ مِنِّي صَالِحَ مَا أُعْطَيْتَنِي أَبَدًا- اللَّهُمَّ وَلَا تَكِلْنِي إِلَيَّ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا اللَّهُمَّ لَا تُشِمِّتْ بِي عَدُوًّا وَلَا حَاسِدًا أَبَدًا- اللَّهُمَّ لَا تَرُدَّنِي فِي سُوءِ اسْتَنْفَذْتَنِي مِنْهُ أَبَدًا» خدایا، آنچه از خوبیها را که به من داده‌ای هرگز مگیر. خدایا، مرا حتی به اندازه پلک زدنی به خودم وا مگذار. خدایا، من را دشمن شاد مکن، و حسودی را بر من مسلط نکن، و من را از هر بدی که نجات دادی گرفتار مکن.

ام سلمه با شنیدن این دعا گریست و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دلیل گریه او برگشت و گفت: «ای ام سلمه، چرا گریه می‌کنی؟» او پاسخ داد: «پدر و مادرم به فدایت، ای رسول خدا، چرا گریه نکنم درحالی که تو در چنین مقام و منزلتی نزد خداوند هستی؟ خداوند گناهان گذشته و آینده تو را بخشیده است و تو از خدا می‌خواهی که هیچ دشمن و حسودی بر تو مسلط نشود و از هیچ بدی که خداوند تو را از آن نجات داده، گرفتار نسازد و نعمت‌های صالح از تو گرفته نشوند.»

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ای ام سلمه، چه چیزی مرا از این نگرانی نجات می‌دهد، درحالی که خداوند یونس بن متی را به اندازه پلک زدنی

به خود وا گذاشت و از او آنچه نباید اتفاق افتد، رخ داد.»^(۱)

دعای پیامبر ﷺ درباره قلب انسان

حسن بصری از مادرش روایت کرده است که ام سلمه رضی الله عنها گفت: «پیامبر ﷺ بسیار می گفت: (یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک، فقلت: یا رسول الله ما أكثر ما تدعو بهذا الدعاء، فقال ﷺ: یا أم سلمة (س) إن قلب ابن آدم بین أصبعین من أصابع رب العالمین، إذا شاء أقامه وإذا شاء أزاغه). ای تغییر دهنده دلها، دل مرا بر دینت ثابت نگه دار. گفتیم: ای رسول خدا، چرا این دعا را زیاد می خوانی؟

پیامبر فرمود: (یا أم سلمة (س) إن قلب ابن آدم بین أصبعین من أصابع رب العالمین، إذا شاء أقامه وإذا شاء أزاغه) ای ام سلمه، قلب انسان بین دو انگشت از انگشتان پروردگار جهانیان است، هرگاه بخواهد آن را ثابت نگه می دارد و هرگاه بخواهد آن را می گرداند.»^(۲)

۱ - تفسیر قمی: ج ۲؛ ص ۷۵.

۲ - معجم کبیر: ۳۶۶/۲۳ شماره ۸۶۵.

نقل تسبیح حضرت فاطمه

از جمله فضائل ام‌سلمه این است که او نقل‌کننده ذکر تسبیحات حضرت فاطمه زهرا است. او روایت کرده است که «فاطمه نزد رسول خدا آمد و از سنگینی کارها شکایت کرد. او گفت: "ای رسول خدا، به خدا سوگند، دست‌هایم از کار آسیاب و خمیر کردن رنجور شده‌اند." پیامبر به او فرمود: "اگر خداوند چیزی برای تو فراهم کند، به تو خواهد رسید. اما من چیزی به تو خواهم گفت که از خادم بهتر است: زمانی که به بستر می‌روی، ۳۳ بار خدا را تسبیح بگو، ۳۳ بار الله اکبر بگو و ۳۴ بار او را حمد بگو؛ این ذکر صد عدد می‌شود و از خادم برایت بهتر است."^(۱)

احترام ام‌سلمه نسبت به احساسات پیامبر

ام‌سلمه نسبت به احساسات پیامبر بسیار حساس بود و همواره سعی می‌کرد که ایشان را خوشحال کند، به ویژه وقتی که سخن از یاد حضرت خدیجه به میان می‌آمد. در مراسم ازدواج حضرت فاطمه زهرا با امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، چند

زن از جمله ام ایمن و ام سلمه گرد هم آمدند و گفتند:

«فدای تو شویم یا رسول الله، هر وقت که خدیجه را یاد می کنی، همه آنچه را که از خوبی ها درباره او می گویی، درست است. با این حال، او به سوی پروردگارش رفته و خداوند او را به نعمت های بهشتش رسانده است. ما امیدواریم که خداوند ما را نیز با او در بهشت، درجات عالی و رحمت و رضایت خود جمع کند. ای رسول خدا، این علی، برادرت در دنیا و پسرعموی تو در نسب، مشتاق است که همسرش فاطمه علیها السلام به خانه او وارد شود و با او زندگی مشترک را آغاز کند.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «یا ام سلمه، چرا علی این را از من نخواست؟» ام سلمه پاسخ داد: «شرم و حیای زیاد علی، او را از این کار باز می دارد، یا رسول الله.»

در ادامه، پیامبر صلی الله علیه و آله ام ایمن را فرستاد تا علی را بیاورد و وقتی علی آمد، پیامبر به او فرمود: «آیا دوست داری که همسرت بر تو وارد شود؟» علی با حیا و ادب پاسخ داد: «بله، پدر و مادرم به فدای تو، ای رسول خدا.» پیامبر فرمود: «بسیار خوب، امشب یا فردا شب او را به خانه ات وارد می کنم.» علی با خوشحالی خانه را ترک کرد و پیامبر به همسرانش دستور داد که فاطمه علیها السلام را برای ورود به

خانه علی آماده کنند. (۱)

ضرورت تحلیل و مقایسه او با واکنش عائشه

در مقایسه با رفتار امسلمه، عائشه وقتی سخن از حضرت خدیجه رضی الله عنها می‌شد، به نوعی احساسات منفی نشان می‌داد با اینکه می‌دانست پیامبر اکرم اذیت می‌شود. در یکی از روایت‌ها آمده است که هاله، خواهر حضرت خدیجه، برای دیدار با پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پیامبر با شنیدن صدای او یاد خدیجه افتاد و احساسات شدیدی نشان داد. عائشه از روی حسادت گفت: «چرا این همه درباره پیرزنی از زنان قریش که سال‌ها پیش فوت کرده است، حرف می‌زنید؟ خداوند کسی بهتر از او به شما داده است.»

پیامبر با ناراحتی فرمودند: (ما أبدلنی الله عزَّ وجلَّ خیراً منها، قد آمَنتُ بی إذ کفرَ بی الناسُ، وصدقتنی إذ کذبنی الناسُ، وواستنی بمالها إذ حرمتنی الناسُ، ورزقنی الله عزَّ وجلَّ ولدها إذ حرمتنی أولادَ النساءِ) (۲) خداوند هرگز کسی بهتر از خدیجه به من نداد. او زمانی که همه مردم مرا تکذیب کردند، به من ایمان آورد، و وقتی دیگران

۱ - بحار الأنوار: ج ۴۳ - ص ۱۳۲، أعیان الشیعة: ۳۷۲/۱۰.

۲ - صحیح البخاری: ص ۳۸۲۱.

مرا از خود راندند، با مالش از من حمایت کرد. خداوند از او فرزندانى به من بخشید، در حالى که از دیگر زنان فرزندی نصیبم نشد.

شیخ صدوق رحمته الله به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه‌اش وارد شد و دید عائشه به سوی فاطمه رضی الله عنها می‌آید و او را فریاد می‌زند و می‌گوید: "به خدا قسم، ای دختر خدیجه، تو جز این نمیبینی که مادرت بر ما فضلی دارد! و چه فضلی بر ما دارد؟! او مانند یکی از ماست." وقتی فاطمه رضی الله عنها این سخن را شنید و پیامبر صلی الله علیه و آله را دید، گریه کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: "چرا گریه می‌کنی، ای دختر محمد؟" فاطمه رضی الله عنها گفت: "مادرم را یاد کرد و به او توهین کرد، بنابراین گریه کردم."

پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین شد و فرمود: "ای حمیراء (لقب عائشه)، خداوند متعال بر زنان زاینده و فرزندآور برکت داده است، و خدیجه رحمت‌الله‌علیها از من فرزندی به دنیا آورد و تو از آن زنانی هستی که خداوند رحمش را عقیم کرده و فرزندی نیاورده‌ای." ^(۱)

[این مقایسه نشان می‌دهد که ام‌سلمه رضی الله عنها با احترام و درک عمیق‌تری

نسبت به احساسات پیامبربرخورد می کرد، در حالی که عائشه گاهی در رفتارهایش حسادت و رقابت نشان می داد. [سید شرف الدین (رضوان الله علیه) در مقایسه ای دقیق بین امسلمه رضی الله عنها و عائشه، به ترجیح حدیث امسلمه بر حدیث عائشه اشاره می کند و دلایل خود را چنین بیان می دارد:

- قلب امسلمه رضی الله عنها هرگز منحرف نشد، همان طور که در قرآن کریم آمده است. او هیچ گاه به توبه امر نشد^(۱) و قرآن بر تظاهر او علیه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل نشد. امسلمه هرگز با وصی پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام مخالفت نکرد و بر او تظاهری نکرد. خداوند پیامبرش را علیه امسلمه یاری نکرد و همچنین جبرئیل، صالح مؤمنین و ملائکه نیز پشتیبان پیامبر در مقابله با او نبودند.^(۲)

- خداوند امسلمه را تهدید به طلاق نکرد و وعده نداد که همسری بهتر از او به پیامبر بدهد.^(۳)

- امسلمه هیچ گاه در برابر پیامبر مانند همسران حضرت نوح و لوط به عنوان مثال منفی قرار نگرفت و هرگز از پیامبر درخواست نکرد

۱ - قال تعالى: {إِنْ تَوْنَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا} [تحريم: ۴].

۲ - قال تعالى: {وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ} [تحريم: ۴].

۳ - قال تعالى: {عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ} [تحريم: ۵].

که چیزی را که خداوند حلال کرده، بر خود حرام کند.^(۱)

- پیامبر هرگز بر منبر به سمت خانه ام سلمه اشاره نکرد و نگفت که «هاهنا الفتنة، هاهنا الفتنة، هاهنا الفتنة؛ حيث يطلع قرن الشيطان»^(۲)
اینجاست فتنه، اینجاست فتنه، اینجاست فتنه؛ جایی که شیطان سر بر می آورد.

- ام سلمه در ادب و احترام به پیامبر به حدی بود که هرگز پاهای خود را در قبله پیامبر در هنگام نماز دراز نکرد و هرگز نیاز نبود که پیامبر به او اشاره کند که پاهایش را جمع کند.^(۳)

- ام سلمه هرگز بر ضد عثمان سخنی نگفت و او را «نعتل» نخواند و مردم را بر ضد او تحریک نکرد.

- او هرگز خانه‌ای را که خداوند امر کرده بود در آن بماند، ترک نکرد و به جنگ بر علیه امام عَلَيْهِ السَّلَام نپرداخت.

- ام سلمه هرگز بر شتری سوار نشد و به جنگ نرفت، تا جایی که سگ‌های حوآب به او حمله کنند؛ همان‌طور که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبلاً او

۱ - قال تعالى: {يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ} [تحریم : ۱].

۲ - صحیح بخاری: ص ۷۰۹۲.

۳ - صحیح بخاری باب ما يجوز من العمل في الصلاة، ج ۱/ص ۱۴۳.

را از آن واقعه هشدار داده بود.^(۱)

بخاری روایت می کند که عایشه می گوید: «زنان پیامبر ﷺ به دو گروه تقسیم شده بودند: گروهی شامل من، حفصه، صفیه و سوده، و گروه دیگر ام سلمه و بقیه زنان پیامبر بودند.»^(۲)

ام سلمه رضی الله عنہا از سیره و تعالیم پیامبر ﷺ و وصایای او محافظت می کرد، در مقابل گروهی از طامعان، حسودان و کسانی که قصد داشتند به پیامبر ﷺ و اهل بیتش آسیب برسانند. عایشه و حفصه به عنوان چهره های اصلی این گروه در خانه پیامبر عمل می کردند.

به دلیل پایداری و استقامت ام سلمه رضی الله عنہا و عدم دخالت او در توطئه ها و حسادت ها، گروه دیگر به رهبری عایشه و حفصه از او احساس ناراحتی می کردند و گاه پدران آنها نیز برای حمایت از آنها وارد می شدند.

در یکی از موارد، ام سلمه رضی الله عنہا می گوید: «شگفت آور است که تو ای پسر خطاب، در هر امری دخالت می کنی، حتی تلاش داری که بین رسول خدا و همسرانش وارد شوی!»^(۳)

قرطبی در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرَ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَى

۱ - المراجعات سید عبد الحسين شرف الدين، المراجعات - ص ۳۳۳، شماره ۷۸.

۲ - صحیح بخاری: ج ۳ - ص ۱۳۲.

۳ - صحیح بخاری: ۶۹/۶.

أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءً مِّنْ نِّسَاءِ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ»^۱
آورده که این آیه درباره عایشه و حفصه نازل شده است، زیرا آن‌ها
به ام سلمه رضی الله عنهما طعنه می‌زدند که کمربند سفید بلندی به خود بسته بود
و یک طرف آن آویزان بود. عایشه به حفصه گفت: (أَنْظِرِي إِلَى مَا
تَجَرَّ خَلْفَهَا كَأَنَّهُ لِسَانُ كَلْبٍ)^(۲) نگاه کن به چیزی که پشت سرش
می‌کشد، انگار زبان سگ است.

عایشه از ام سلمه رضی الله عنهما بدگویی می‌کرد و تلاش می‌کرد رسول
خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از او دور کند و او را در چشم پیامبر نامحسوب جلوه
دهد، به این دلیل که ام سلمه قبلاً همسر داشت. روایت شده که
عایشه گفته است:

«یک روز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد من آمد. گفتم: از صبح کجا بودی؟
فرمود: ای حمیراء، نزد ام سلمه بودم. گفتم: و از ام سلمه سیر
نمی‌شوی؟ عایشه می‌گوید: پیامبر تبسم کرد. گفتم: ای رسول خدا،
اگر دو چراگاه داشته باشی که یکی چراگاه نشده باشد و دیگری
چرا داده شده باشد، کدام را انتخاب می‌کنی؟ فرمود: آنکه چرا
نشده باشد. گفتم: من مانند هیچ کدام از زنان تو نیستم، همه زنان

۱ - حجرات: ۱۱

۲ - تفسیر قرطبی: ۳۲۶/۱۶، أسباب النزول واحدی: ۴۱۶.

قبل از تو همسر داشته‌اند جز من. پیامبر تبسم کرد.»^(۱)

مفسران و مورخان همچنین حادثه اعتزال پیامبر ﷺ از زنان خود را به دلیل توطئه‌هایی که برخی از همسرانش بر ضد او می‌کردند و باعث نزول سوره تحریم شد^(۲)، ذکر کرده‌اند. از جمله این توطئه‌ها ماجرای ماریه قبطیه، مادر ابراهیم، و نیز تلاش برخی از صحابه برای جلوگیری از رسیدن امر خلافت به اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) بود.

روایتی طولانی از صاحب کتاب بحار الانوار نقل شده که در آن آمده است: «...وقتی رسول خدا ﷺ از سفر تبوک بازگشت، به منزل ام سلمه وارد شد و یک ماه در آنجا اقامت گزید، بدون اینکه به منزل دیگری از همسران خود برود، همان‌طور که قبلاً می‌رفت. عایشه و حفصه از این موضوع به پدرانشان شکایت کردند. پدرانشان به آن‌ها گفتند: می‌دانیم چرا این کار را کرده و برای چه

۱ - أنساب الأشراف بلاذری: ۴۱۳/۱ بنقل از: (قراءة موجزة في سيرة ام سلمة).

۲ - رجوع کن به: (صحیح بخاری: ۱۶۷/۶) و (أسباب نزول واحدی: ۲۹۲) و (حاکم: ۱۰۵/۴) در روایات آمده است که عایشه و حفصه از طولانی شدن مدت اقامت پیامبر ﷺ در خانه ام سلمه ناراضی بودند و به همین دلیل نقشه‌ای برای مقابله با این وضعیت کشیدند. این روایت به‌ویژه در طبقات ابن سعد (جلد ۸، صفحه ۱۷۰) و همچنین در صحیح بخاری نقل شده است. در صحیح بخاری، عایشه گفته است: «اما والله لئحتالن له»، که به معنای "به خدا قسم، برای او حيله‌ای خواهیم اندیشید" است.

هدفی است. نزد او بروید و با او با نرمی و چرب‌زبانی صحبت کنید، زیرا او انسان حلیم و بزرگواری است...»^(۱).

ام سلمه رضی الله عنہا همیشه تلاش می‌کرد قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله را تسلی دهد و او را از آزاری که از برخی همسرانش می‌دید، دور کند. در تفسیر قمی آمده که علت نزول آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرِيدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَّاحًا جَمِيلًا وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا»^۲، این بود که پس از بازگشت پیامبر از غزوه خیبر و به دست آوردن گنج آل ابی‌الحق، همسران پیامبر او درخواست کردند تا سهمی از آنچه به دست آورده به آن‌ها بدهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که آن را طبق فرمان خداوند بین مسلمانان تقسیم کرده است. همسرانش ناراحت شدند و گفتند: شاید فکر می‌کنی اگر ما را طلاق بدهی، همتایانی از قوم ما برای ازدواج با ما پیدا نمی‌کنیم. سپس آیه نازل شد و خداوند پیامبر را به اعتزال همسرانش امر کرد. او ۲۹ روز در مشربه ام‌ابراهیم اعتکاف کرد تا زمانی که

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت) - ج ۲۸؛ ص ۱۰۶ از ارشاد القلوب: ۱۱۲/۲-۱۳۵، و علامه حلی در کتاب (کشف الیقین: ۱۳۷).

۲ - احزاب: ۲۸-۲۹

آن‌ها به حالت طبیعی خود بازگشتند. پس از آن، آیه تخییر نازل شد. امسلمه رضی الله عنہا اولین کسی بود که برخاست و گفت: من خدا و رسولش را انتخاب می‌کنم.^(۱)

امسلمه رضی الله عنہا بسیار به حفظ اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایبند بود و هرگز اجازه نمی‌داد آن‌ها فاش شود. در یکی از موارد، میان او و عمر بن خطاب مشاجره‌ای پیش آمد. عمر به او گفت: «آیا با رسول خدا صحبت می‌کنی و با او مجادله می‌کنی؟» امسلمه رضی الله عنہا در پاسخ گفت: «عجبا! چه چیزی به تو اجازه داده که وارد امور رسول خدا و همسرانش شوی؟! به خدا قسم که ما با او سخن می‌گوییم. اگر امر کند، او شایسته آن است و اگر ما را نهی کند، ما مطیع‌تر از تو خواهیم بود.» عمر از این سخن خود پشیمان شد.^(۲)

دکتر علی ابراهیم حسن و دکتر بنت الشاطی نیز نقل کرده‌اند که

۱ - تفسیر برهان: ۳۴۰/۷، از تفسیر قمی: ۱۹۲/۲. کلینی در کتاب کافی چندین روایت درباره این حادثه نقل کرده است. در یکی از این روایات، ابو الصباح کِنانی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند (ذکر أبو عبد الله أن زينب بنت جحش قالت لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لا تعدل وأنت رسول الله؟ وقالت حفصة: إن طلقنا وجدنا فی قومنا اکفاءنا) زینب دختر جحش به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «آیا تو که رسول خدایی، عدالت را رعایت نمی‌کنی؟» همچنین حفصه گفت: «اگر ما را طلاق دهی، در میان قوم خود افرادی همانند ما خواهی یافت» (کافی، جلد ۶، صفحات ۱۳۷-۱۳۹).

ام سلمه به عمر بن خطاب گفت: «عجبا از تو ای پسر خطاب! تو در هر چیزی دخالت می کنی، حتی می خواهی در امور بین رسول خدا و همسرانش هم دخالت کنی!»^(۱).

در کتاب کافی، از هشام بن سالم نقل شده که از امام صادق ع روایت کرده است: «ابوبکر و عمر به ام سلمه رضی الله عنها مراجعه کردند و گفتند: ای ام سلمه، تو قبلاً با مردی قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده ای. پس آیا در خلوت با رسول خدا صلی الله علیه و آله چه احساسی داری؟ او گفت: او نیز مانند سایر مردان است.

سپس آن ها از او بیرون رفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد. ام سلمه به سوی او شتافت و نگران بود که ممکن است فرمانی از آسمان نازل شود، پس به او خبر داد. پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین شد و صورتش به رنگ سرخ درآمد و عرق خشم از پیشانی اش به صورتش نشست و از خانه بیرون رفت در حالی که ردای خود را می کشید.»^(۲).

همچنین در مسند احمد و مجمع الزوائد ابن هثمی روایت شده که یحیی بن الجزار گفت: «گروهی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به ام سلمه رضی الله عنها مراجعه کردند و گفتند: ای ام المؤمنین، از راز رسول

۱ - نساء لهن فی التاریخ الإسلامی نصیب: ۳۸، موسوعه آل النبی ص: ۳۱۵.

۲ - فروع کافی: ۷۸/۲، بحار الأنوار: ۲۲/۲۲ ح ۶.

۴۰..... بانوی مؤمنان امسلمه (سلام الله علیها) سرمش فضاائل و وفاداری

خدا ﷺ برای ما بگو. امسلمه گفت: راز او و علنیش یکی بود. سپس پیشیمان شدم و گفتم: رازی از رسول خدا ﷺ را فاش کردم. سپس وقتی پیامبر ﷺ وارد شد، به او خبر دادم. او فرمود: کار خوبی کردی. (۱)

حضرت امسلمه فقیه و عالمه دوران

حضرت امسلمه رضی الله عنہا از زنان عالم و فقیه و راوی حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله بود که به اهمیت علم و تفقه در دین که در قرآن کریم به آن تأکید شده، توجه ویژه‌ای داشت و به همین دلیل به یادگیری آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله اهتمام می‌ورزید.

او در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله که مرکز وحی بود و به عنوان همسر ایشان، فرصت بزرگی برای یادگیری داشت و این امر بر وی حجتی عظیم بود. لذا با اهتمام فراوان به کسب علم از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخت. در کتاب‌های صحاح و مسانید، ۳۷۸ روایت از ایشان در موضوعات مختلف فقهی نقل شده است که نشان‌دهنده علاقه او به یادگیری احکام شرعی است، تا جایی که ذهبی در مورد ایشان

می گوید: «او در زمره فقیهان صحابه به شمار می رفت.»^(۱)

زنان نیز در مواردی که شرم و حیا داشتند، مانند مسائل مربوط به غسل جنابت و حیض و همچنین در مورد مسائلی^(۲) که سبب نزول آیه «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ»^۳ شد، ام سلمه رضی الله عنہا را واسطه میان خود و پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می دادند.

از برخی روایات مشخص می شود که او مجلسی داشت که در آن به زنان آموزش می داد. در حدیثی از ام سلمه رضی الله عنہا آمده است که «پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که از نماز دو رکعتی بعد از عصر نهی کرده بود ولی خود پس از عصر آن دو رکعت را می خواند. سپس به خانه وارد شد و من همراه چند زن از بنی حرام از انصار بودم.»^(۴)

او در فهم و بیان احکام مهارت داشت و به همین دلیل، همسران دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی از او درباره مسائلی که برایشان مبهم بود سؤال می کردند. مثلاً عائشه درباره نماز پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از عصر، که پیامبر صلی الله علیه و آله قبلاً از آن نهی کرده بود، از ام سلمه پرسید و

۱ - جوامع السیر: ۳۲۰.

۲ - مسند احمد: ۳۱۸/۱، و مسند ابی یعلی: ۲۷۲/۶ ح ۶۹۳۶ نقل از: (سیره أم سلمة و جهودها الدعویة: ۱۴۲).

۳ - بقره: ۲۲۳.

۴ - صحیح بخاری: ۶۸/۲ کتاب السهو، باب إذا کلم وهو یصلی.

ام سلمه پاسخ پیامبر را این گونه نقل کرد که آن دو رکعت قضا بودند، چراکه «مردانی از عبدالقیس نزد من آمدند و مرا از انجام دو رکعتی که پس از ظهر خوانده می شد بازداشتند، پس آن ها همین دو رکعت بودند.» ﷺ

همچنین صحابه در مسائل فقهی به ام سلمه ﷺ مراجعه می کردند، مانند روایتی درباره بهترین روزهایی که پیامبر ﷺ به صورت مستحب روزه می گرفت^(۱) یا درباره وضو بعد از لمس آتش^(۲).

ام سلمه ﷺ روایت کرده که آیه «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ»^۳ پس از آن نازل شد که از پیامبر ﷺ پرسید: «ای پیامبر خدا، چرا مردان در قرآن یاد می شوند و زنان یاد نمی شوند؟»^(۴)

از برخی روایات برمی آید که ام سلمه ﷺ خواندن و نوشتن را به خوبی می دانست که این مهارتی نادر، به ویژه در میان زنان، به شمار می آمد. حتی پیامبر ﷺ فدیهای برای اسیران جنگ بدر تعیین کرده بود که هر یک از آن ها باید ده نفر از مسلمانان را به خواندن و نوشتن آموزش دهند.

۱ - معجم کبیر: ۴۰۲/۲۳ ح ۹۶۴ و مجمع الزوائد: ۲۰۱/۳.

۲ - مسند أحمد: ۳۰۶/۶، مسند أبي يعلى: ۲۸۲/۶ ح ۶۹۶۹، معجم کبیر: ۲۸۶۰/۲۳.

۳ - احزاب: ۳۵

۴ - تفسیر ابن کثیر و بغوی، سنن ترمذی: ۳۸/۳ أبواب تفسیر القرآن.

نقل شده است که وقتی ام سلمه رضی الله عنہا به مدینه رسید، به مردم گفت که دختر ابی امیه مخزومی است، اما آن‌ها او را تکذیب کردند. تا اینکه گروهی از آنان به حج رفتند و به او گفتند: "آیا به خانواده‌ات نامه می‌نویسی؟" او برای آنان نامه نوشت و وقتی برگشتند، او را تصدیق کردند و احترامش در نزد مردم بیشتر شد. ^(۱)

ام سلمه رضی الله عنہا بسیار مشتاق بود که هر اطلاعاتی را از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسب کند و چیزی را از دست ندهد. مسلم در صحیح خود با سندی از عبدالله بن رافع، غلام ام سلمه (سلام الله علیها)، روایت کرده که ام سلمه رضی الله عنہا گفت:

"من می‌شنیدم که مردم از حوض (کوثر) صحبت می‌کنند، اما از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره آن چیزی نشنیده بودم. تا اینکه روزی مشغول آراستن موهایم توسط کنیزم بودم و صدای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدم که فرمود: 'ای مردم! به کنیزم گفتم: 'از من فاصله بگیر.' او گفت: 'پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردان را صدا زده و زنان را دعوت نکرده است.' من گفتم: 'من هم از مردم هستم.'

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (إني لكم فرط على الحوض. فإيأي! لا يأتين أحدكم فيذب عنی كما يذب البعير الضال. فأقول فيم هذا؟ فيقال:

إنک لا تدری ما أحدثوا بعدک. فأقول سحقاً^(۱)). من پیش از شما به کنار حوض خواهم رسید. پس مراقب باشید کسی نباشد که از من رانده شود، همان‌گونه که شتر گمشده از گله رانده می‌شود. خواهم پرسید: چرا این فرد رانده شد؟ به من گفته خواهد شد: تو نمی‌دانی که پس از تو چه چیزهایی انجام دادند. سپس خواهم گفت: نابود باد!

امسلمه رضی الله عنہا در نظرات و فتاوی فقهی خود، به شدت پایبند به شرع اصیل محمدی بود که توسط اهل بیت علیهم السلام تبیین شد. او برخلاف برخی از روایات و نظریات که در مدرسه صحابه شکل گرفته بود و گاه دچار تأویل و تحریف شده بود، به وضوح از احکام و اصول دقیق و اصیل دفاع می‌کرد. دو نمونه مهم از این مواضع فقهی او به شرح زیر است:

الف) جواز تمتع به عمره در حج

در روایتی از مسند احمد و منابع دیگر، با سندی از ابو عمران اسلم آمده است که او گفت: "با مولایانم به حج رفتم و نزد امسلمه (سلام الله علیها)، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم و پرسیدم: آیا می‌توانم قبل از حج، عمره انجام دهم؟" او پاسخ داد: "اگر

بخواهی، می‌توانی قبل از حج عمره کنی و اگر بخواهی، بعد از حج. 'من گفتم: 'آنها می‌گویند که برای کسی که سروره (کسی که هنوز حج نکرده) است، صحیح نیست که قبل از حج عمره کند.' او ادامه داد: 'من از سایر همسران پیامبر ﷺ نیز پرسیدم و آنها همان چیزی را گفتند که ام سلمه گفته بود.' پس دوباره نزد ام سلمه بازگشتم و او را از گفته‌های آنان باخبر کردم. او گفت: 'بله، و حالا تو را بیشتر مطلع می‌سازم، شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: ای آل محمد، برای عمره در حج احرام بندید.'^(۱)

این روایت به جواز انجام عمره پیش از حج برای کسی که تاکنون حج نکرده اشاره دارد و نشان می‌دهد که ام سلمه ﷺ این موضوع را از پیامبر اسلام ﷺ نقل کرده است.

ب) مسئله رضاع کبیر

این مسئله توسط عائشه مورد تأیید قرار گرفت، اما ام سلمه ﷺ و سایر همسران پیامبر ﷺ به شدت به آن اعتراض کردند. روایت شده است که عائشه به دختران برادران و خواهران خود دستور می‌داد که به کسانی که دوست داشت وارد خانه‌اش شوند و او را

۱ - مسند أحمد: ۲۹۷/۶، مسند أبی یعلی: ۲۸۵/۶ ح ۶۹۷۵، معجم کبیر: ۳۲۱/۲۳، مجمع الزوائد:

بینند، پنج بار شیر دهند، حتی اگر آن شخص بزرگسال بود. پس از آن، آن‌ها می‌توانستند به خانه‌اش وارد شوند. اما امسلمه رضی الله عنہا گفت: "همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ندادند که کسی با آن شیردهی وارد خانه‌شان شود. هیچ کس با این نوع رضاع وارد بر ما نمی‌شود و ما او را نمی‌بینیم."^(۱)

این اعتراض نشان‌دهنده اختلاف دیدگاه بین عائشه و امسلمه رضی الله عنہا در مورد رضاع بزرگسال برای ایجاد حرمت است، به طوری که امسلمه و سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این عمل را نمی‌پذیرفتند.

روایت شده است که امسلمه رضی الله عنہا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره چیزی که باعث حرمت از طریق رضاع می‌شود، پرسید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (لا یحرم من الرضاعة إلا ما فتق الأمعاء فی الثدي، وکان قبل الفطام)^(۲) هیچ چیز از طریق رضاع باعث حرمت نمی‌شود، مگر آنچه که روده‌ها را در سینه باز کرده باشد و قبل از زمان از شیر گرفتن بوده باشد. با این حال، عده‌ای برای عائشه توجیه کردند که این مورد خاص به او در مسئله سالم مجاز بوده است.

۱ - صحیح مسلم: ۱۰۷۸/۲ کتاب الرضاع، باب رضاعة الکبیر، سنن أبی داود: ۳۸۸/۲ کتاب النکاح، باب فیمن حرم به، صحیح نسائی: ۶۹۹/۲، کتاب النکاح باب رضاع الکبیر، مسند أحمد: ۳۱۲/۶ بنقل از: (أم سلمة وجهودها الدعوية: ۱۷۱).

۲ - سنن ترمذی: ۳۳۸/۱، أبواب الرضاعة، باب ما جاء عن الرضاعة لا تحرم إلا فی الصغر.

کتب معاجم نام ۸۳ نفر را ذکر کرده‌اند که از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده‌اند^(۱). تعدادی از علما و دانشمندان معروف از میان مردان و زنان، همچون دخترش زینب که به عنوان فقیه‌ترین زن در مدینه شناخته شده بود، از او آموزش دیده‌اند. همچنین، موالی‌های او که ابتدا به آن‌ها آموزش می‌داد و سپس آن‌ها را آزاد می‌کرد، جزو این افراد به‌شمار می‌روند. همان‌طور که در بخش قبلی اشاره شد، از موالی‌های او شبیه بن نصاح، امام اهل مدینه در قرائت قرآن، و خیره، مادر حسن بصری، به‌شمار می‌آیند.^(۲)

حکمت و قدرت شخصیت او

ام سلمه رضی الله عنها دارای شخصیتی قوی، فعال و تأثیرگذار بود که خود را بر سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله تحمیل کرده بود تا جایی که آنها برای حل اختلافات خود به او مراجعه می‌کردند. این ویژگی‌ها ناشی از حکمت، تعادل و بصیرتی بود که او داشت.

از آنجا که او از عقل بالایی برخوردار بود، پیامبر صلی الله علیه و آله برخی از مسائل مهم خود را با او مطرح می‌کرد و به نظر او گوش فرا می‌داد

۱ - تهذیب الکمال فی أسماء الرجال: ۱۶۹۹/۳، تهذیب التهذیب: ۴۵۶/۱۲ بنقل از: (أم سلمة وجهودها الدعویة: ۱۸۰).

۲ - بحار الأنوار: ۲۰۳/۲۲، از إعلام الوری: ۱۴۶-۱۵۰ از چاپ دوم.

و آن را می پذیرفت^(۱). از جمله این موارد، ماجرای صلح حدیبیه بود. پس از اینکه پیامبر ﷺ صلح را با قریش نوشت و بر اساس آن از زیارت خانه خدا در آن سال منصرف شد، فرمود:

«برخیزید و قربانی کنید و سپس سر خود را بتراشید». اما هیچ یک از صحابه برنخاستند، حتی پس از اینکه سه بار این را فرمود.

پیامبر ﷺ به امسلمه ﷺ مراجعه کرد و آنچه را که از مردم دیده

۱ - با این توضیحات، پیامبر ﷺ به عنوان کامل ترین انسان ها، مشاوره با زنان و احترام به نظر آنان را مانند مردان پایه گذاری کرده است. اما آنچه از جمله «با زنان مشورت کنید و خلاف آنان عمل کنید» (شرح رساله حقوق - امام زین العابدین ﷺ - صفحه ۳۹۶) نقل شده، باید به درستی درک شود. مثلاً، ممکن است منظور این باشد که منشأ نگاه زنان به مسائل به طور کلی با مردان متفاوت است. همان طور که در حدیث شریف آمده: «بهترین خصلت های زنان بدترین خصلت های مردان است: غرور، ترس، و بخل. اگر زنی مغرور باشد، خود را در اختیار کسی نمی گذارد. اگر بخیل باشد، مال خود و شوهرش را حفظ می کند. اگر ترسو باشد، از هر چیزی که به او آسیب بزند، پرهیز می کند.» (نهج البلاغه: حکمت ۲۳۴) مخالفت با زن نه به منظور کوچک کردن نظر اوست، بلکه مشاوره با او از اهمیت برخوردار است. اگر قرار باشد نظر زن نادیده گرفته شود، چرا از ابتدا مشورت با او انجام گیرد؟ این حدیث نشان می دهد که اگر زن براساس انسانیت و عقلانیت خود عمل کند، او به هیچ وجه کمتر از مرد نیست. اما اگر به دلایل خاص جنسیتی خود عمل کند، ممکن است تصمیم او با آنچه برای مردان مناسب است، در تضاد باشد. به عنوان مثال، مردی می خواهد مالی را در راه خیر و نیکوکاری مصرف کند، اما زن از روی صفت بخل که برای او خوب است، و همچنین از مسئولیتش در تدبیر منزل و خانواده، با این اقدام مخالفت می کند. در چنین شرایطی، عمل زن از دیدگاه خودش درست است، اما اگر مرد با دقت بررسی کرده و تشخیص دهد که این هزینه کرد در جای مناسب است، باید نظر او را نادیده بگیرد و اقدام به انفاق کند.

بود به او گفت. ام سلمه رضی الله عنہا فرمود: «ای پیامبر خدا، آیا دوست داری که این کار انجام شود؟» فرمود: «بله». او گفت: «پس بیرون برو و بدون آنکه با کسی صحبت کنی، قربانیات را نحر کن و سپس کسی را که موهایت را می تراشد بخوان تا سر تو را تراشد».

پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت و همان طور عمل کرد؛ بدون آنکه با کسی سخنی بگوید. وقتی صحابه این صحنه را دیدند، برخاستند و قربانی کردند. (۱)

همچنین صحابه نیز با او مشورت می کردند، مانند جابر بن عبدالله انصاری که پس از حادثه «حره» توسط مسلم بن عقبه مرّی احضار شد تا با یزید بیعت کند. ام سلمه رضی الله عنہا به او توصیه کرد که بیعت کند تا خودش حفظ شود، هر چند این بیعت باطل بود.

ام سلمه رضی الله عنہا دارای شفاعتی مورد قبول نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود. شواهد متعددی از وساطت او بین پیامبر و دیگران ذکر شده است، مانند شفاعت او در اسلام آوردن برادر پدری اش عبدالله، که در مکه بسیار با پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی می کرد و همچنین شفاعت او برای ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب که پیامبر صلی الله علیه و آله را هجو می کرد. هنگامی که آن دو برای اسلام آوردن به سمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند،

پیامبر از ملاقات با آنان امتناع ورزید. اما ام‌سلمه رضی الله عنہا به شفاعت برخاست و نزد پیامبر گفت: «پسر عموی شما و پسر عمه شما هستند». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نیازی به آنان ندارم؛ پسر عمویم، آبرویم را لکه‌دار کرده و پسر عمه‌ام در مکه به من توهین کرده است». سپس آنها را پذیرفت و آنان اسلام آوردند و در فتح مکه، حنین و طائف حضور یافتند. ^(۱)

در پایان می‌توان گفت که شاید پیامبر صلی الله علیه و آله با این اقدام، قصد داشت فضل و جایگاه ام‌سلمه رضی الله عنہا را به نمایش بگذارد.

جهاد ام‌سلمه

ام‌سلمه رضی الله عنہا در بسیاری از نبردهای بزرگ اسلام در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت و بیش از سایر همسرانش او را همراهی می‌کرد تا وظایف مناسب زنان را انجام دهد، زیرا زنان به جنگیدن مکلف نبودند.

در حدیثی در معجم صغیر روایت شده که ام‌سلمه رضی الله عنہا گفت: «ای رسول خدا، آیا من می‌توانم با شما به جنگ بروم؟» پیامبر فرمود:

۱ - الإصابة: ۲۷۷/۲، کتاب الاستیعاب که به صورت حاشیه‌ای بر کتاب الإصابة چاپ شده است:

«جهاد بر زنان واجب نشده است». ام سلمه گفت: «من می توانم زخمی ها را درمان کنم، چشم ها را معالجه کنم و به مردم آب بدهم». پیامبر فرمود: «بله» و او را پذیرفت.^(۱)

ام سلمه در غزوه بنی المصطلق در شعبان سال پنجم هجری^(۲) با پیامبر ﷺ همراه شد. همچنین او در نبرد خندق در خیمه پیامبر حضور داشت و برخی جزئیات این واقعه و ترس هایی که مسلمانان تجربه کردند را نقل کرده است^(۳). او نیز در غزوه بنی قریظه حضور داشت^(۴) و شاهد صلح حدیبیه بود که نظر حکیمانهاش را در آن واقعه به پیامبر گفت را نقل کردیم.

در جریان غزوه خیبر، ام سلمه به این واقعه نزدیک بود و نقل شده که گفت: «صدای شمشیر در دندان های مرحب را شنیدم»^(۵). واقدی روایت کرده که زنی از انصار به پیامبر گفت: «می خواهم با شما در این سفر بروم تا آب بیاورم و زخمی ها و بیماران را درمان کنم». پیامبر فرمود: «برو به برکت خدا، زیرا زنان دیگری هم از قوم تو و

۱ - معجم صغیر طبرانی: ج ۱، ص ۱۱۷.

۲ - المغازی واقدی: ۴۰۴/۳، صحیح مسلم: ۱۳۵۶/۳ کتاب الجهاد والسير، باب جواز الاغارة علی الکفار الذین بلغتهم دعوة الإسلام.

۳ - المغازی واقدی: ۴۶۴/۲-۴۶۷.

۴ - صحیح بخاری: ۴۹/۵ کتاب المغازی.

۵ - معجم کبیر: ۲۳/۲۵۱، مجمع الزائد ومنبع الفوائد: ۲۵/۶.

غير قوم تو این را از من خواسته‌اند. اگر بخواهی با قوم خود باشی، باش و اگر بخواهی با ما همراه شوی، باش». آن زن گفت: «می‌خواهم با شما باشم». پیامبر فرمود: «پس با ام‌سلمه، همسر من، همراه باش».^(۱)

ام‌سلمه همچنین در غزوه طائف پس از مشارکت در نبرد حنین در سال هشتم هجری با رسول خدا ﷺ همراه بود. او و سایر همسران پیامبر در حجه الوداع نیز حضور داشتند و از او روایت کرده‌اند که پیامبر فرمود: (إنما هی هذه الحجة ثم الجلوس علی ظهور الحصر فی البيوت)^(۲) این حج است، سپس ماندن در خانه‌ها بر حصیرها.

اخلاق و آداب ام‌سلمه

ام‌سلمه ﷺ در اخلاق و آداب، تحت تربیت پیامبر ﷺ و اهل بیت پاکش بود و ویژگی‌هایی همچون ایثار به فقرا را از آن‌ها آموخته بود. او همچون علی عليه السلام، فاطمه عليها السلام، حسن و حسین عليهما السلام که در ماجرای ایثار طعام خود به مسکین، یتیم و اسیر، مورد تحسین الهی

۱ - المغازی: ۶۸۶/۲.

۲ - مسند ابن یعلی: ۲۳۷/۶، مجمع الزوائد: ۲۱۷/۳، معجم کبیر: ۳۱۳/۲۳، بنقل از: (سیره أم

المؤمنین أم سلمة وجهودها الدعویة: ۱۵۲).

قرار گرفتند و در پی آن سوره "هل أتى" نازل شد، رفتار می کرد. روایت شده که بریره می گوید: زمانی در کنار امسلمه بودم، سائلی به در آمد و تنها یک قرص نان در خانه بود. امسلمه به من گفت: «این نان را به سائل بده.» اما من تردید کردم و از انجام آن خودداری کردم. دوباره سائل چیزی گفت و امسلمه گفت: «بریره، برخیز و نان را به او بده.» وقتی من از تردید در انجام این کار خودداری کردم، امسلمه اصرار کرد و گفت: «بریره، برخیز و نان را به او بده.» نهایتاً من برخاستم و نان را به سائل دادم، هرچند که چیزی جز آن نان برای خود نداشتیم.

وقتی شب فرا رسید و برای افطار چیزی نداشتیم، امسلمه با شکرگذاری به آب اکتفا کرد و سپس خوابید. در همین هنگام کسی به در خانه آمد و بریره برای دیدن او به در رفت. او شخصی را دید که سینی بزرگی را به همراه داشت، سینی ای که پر از گوشت بره و نان بود. بریره با خوشحالی و حیرت به امسلمه گفت که خداوند او را از رزق فراوان بهره مند کرده و امسلمه در پاسخ گفت: «بریره، بین که این روزی بهتر است یا آن یک قرص نان؟»

بریره گفت: «این بهتر است.» امسلمه گفت: «الحمد لله، این علاوه بر آن است که خداوند برای ما در آخرت ذخیره کرده است. به خانواده رسول الله ﷺ ماه نو می رسید، سپس ماه نو دیگری، و در

این مدت هیچ آتشی برای پخت‌وپز یا سراج (چراغ) در خانه آنان روشن نمی‌شد»^(۱)

این روایت نشان‌دهنده زندگی ساده و زاهدانه اهل بیت پیامبر ﷺ و تحمل مشکلات و سختی‌ها در امور روزمره آنان است.

ام‌سلمه همواره مشتاق انجام کارهایی بود که پیامبر ﷺ دوست داشت و از آنچه که پیامبر از آن زهد می‌ورزید، حتی اگر حلال بود، خودداری می‌کرد. مانند الگوگیری او از حضرت فاطمه رضی الله عنها که به دستور پیامبر زینت‌های رنگین را کنار گذاشت، رفتار می‌کرد.

روایت شده که عطاء از ام‌سلمه نقل کرده است که گفت: «روزی که پیامبر ﷺ نزد من آمد و دید من زیورآلات طلایی پوشیده‌ام، از من روی گرداند. من پرسیدم: یا رسول الله، چرا به زیورهای من توجه نمی‌کنی؟ پیامبر فرمود: از آنها رو گرداندم. من فوراً آنها را برداشتم و او با خوشحالی به سمت من بازگشت.»^(۲)

ام‌سلمه همواره حجاب و عفاف خود را در نهایت کمال رعایت می‌کرد، چرا که به گفته او (العفة رأس کل خیر)^(۳) عفت، اساس همه خیرات است. او پس از شنیدن دستور پیامبر که از بلند کردن

۱ - شعب الایمان بیهقی ۲۶۲ / ۳

۲ - معجم کبیر: ۴۰۴/۲۳ شماره ۹۶۸، مجمع الزوائد: ۲۵۱/۵.

۳ - غرر الحکم (۱۱۶۷ - ۱۱۶۸)، ۲۶۶۸، ۷۳۱۱. بنقل از: میزان الحکمة؛ ج ۲ - ص ۱۴۴۶.

دنباله لباس‌ها به نشانه تکبر و غرور نهی کرده بود، نگران این بود که پوشش کامل نداشته باشد. او از پیامبر پرسید: «آیا زن می‌تواند دنباله لباس خود را بکشد؟» پیامبر فرمود: «بله، به اندازه یک وجب.» ام‌سلمه پاسخ داد: «این کافی نیست، پاهایم آشکار خواهد شد.» پیامبر پاسخ داد: «به اندازه یک ذراع بیشتر کن، اما بیش از آن نباید باشد.»^(۱)

ام‌سلمه از جمله کسانی بود که پیامبر ﷺ را در رعایت آداب جداسازی مردان و زنان پس از نماز پیروی می‌کرد. او روایت کرده که پیامبر ﷺ زمانی که نماز را به پایان می‌رساند، زنان را تشویق می‌کرد تا زودتر از مسجد خارج شوند و سپس مردان به دنبال آن‌ها بیرون می‌رفتند تا از اختلاط جلوگیری شود.^(۲)

ام‌سلمه همچنین از اهل بیت پیامبر خرید و آزاد کردن بردگان را یاد گرفته بود.^(۳) این سنت توسط امام سجاد علیه السلام نیز گسترده شد. او بردگان کودکان را می‌خرید و آن‌ها را تربیت می‌کرد تا زمانی که به اندازه کافی دانش و مهارت پیدا کرده و سپس آن‌ها را آزاد

۱ - سنن نسائی: ۱۰۸/۳، کتاب الزینة، باب ذیول النساء، مسند احمد: ۲۹۵/۶.

۲ - سنن ابن ماجه: ۱۵۳/۱ کتاب إقامة الصلاة والسنة فیها، باب الانصراف من الصلاة / ۹۳۲.

۳ - شیخ علی کورانی بیست نفر از آنان را ذکر کرد (السیره النبویه بروایة أهل البيت علیهم السلام): ۴۹۹/۳.

می‌کرد. از جمله بردگان ام‌سلمه، عبدالله بن رافع بود که ابن سعد از او به عنوان فردی موثق و دارای دانش گسترده یاد کرده است که از او به عنوان استاد علم حدیث و قرآن یاد می‌شود^(۱). نبهان شیخ زهری نیز یکی از بردگان بود که مورد وثوق قرار گرفته بود^(۲).

عبدالله ابن مغیره غلام ام‌سلمه ماجرای آیه تطهیر و نزول آن را در خانه ام‌سلمه روایت می‌کند، که پیامبر ﷺ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، فاطمه (سلام الله علیها)، حسن و حسین (علیهما السلام) را زیر کساء جمع کرد و آیه تطهیر نازل شد.^(۳)

او همواره به فکر وضعیت مؤمنین، به ویژه زنان، بود و برای برطرف کردن نیازهای آن‌ها تلاش می‌کرد. به عنوان نمونه، همسر عثمان بن مظعون نزد ام‌سلمه آمد و از اینکه خود را از زینت‌ها و زیبایی‌ها محروم کرده است، شکایت کرد. او گفت که عثمان از روابط با زنان دوری می‌کند و خود را به ریاضت کشانده است.

ام‌سلمه این موضوع را به پیامبر ﷺ گزارش داد و پیامبر به یاران خود فرمود: «آیا از زنان روی گردانده‌اید؟ من با زنان رابطه دارم،

۱ - الطبقات: ۲۹۷/۵.

۲ - المجموع: ۱۳۶/۱۶.

۳ - أمالی طوسی: ۲۶۳.

روزه می‌گیرم و در روز افطار می‌کنم. هر کس از سنت من
رویگردان شود، از من نیست.»

سپس آیه‌ای از قرآن نازل شد (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا- لَا تُحَرِّمُوا
طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَكُلُوا
مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ)^(۱) که به
مردم دستور می‌داد از محروم کردن خود از نعمات حلال الهی
خودداری کنند.

پس صحابه گفتند: «ای رسول خدا، ما بر این کار قسم خورده‌ایم.»
آنگاه خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: (لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ
بِالْغُفْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ ... ذَلِكَ كَفَّارَةٌ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا
أَيْمَانَكُمْ)^(۲) خداوند شما را به خاطر سوگندهای بی‌ارزش و لغوی
که می‌خورید، مؤاخذه نمی‌کند...» تا جایی که فرمود: «این است
کفاره سوگندهایی که می‌خورید، و سوگندهایتان را حفظ کنید.»^(۳)

یکی دیگر از ویژگی‌های ام‌سلمه، علاقه او به شاد کردن مؤمنین
بود. او اولین کسی بود که ابو لبابه انصاری را از نزول توبه‌اش از
سوی خداوند باخبر کرد. او پس از آنکه ابو لبابه خود را به ستون

۱ - مائده: ۸۷-۸۸

۲ - مائده: ۸۹

۳ - بحار الأنوار (چاپ - بیروت)؛ ج ۹۰؛ ص ۷۳

مسجد بست تا خداوند توبه‌اش را بپذیرد، این خبر خوش را به او رساند و موجب شادمانی او شد.^(۱) که این آیه در خانه او نازل شد: {وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ} و دیگرانی که به گناهانشان اعتراف کردند و عمل صالح را با عمل ناپسند درآمیختند، امید است که خداوند توبه آن‌ها را بپذیرد، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.^۲

ثمره ازدواج پیامبر ﷺ با امسلمه

از آنچه گذشت، می‌توان به چندین هدف و مصالحی که از ازدواج پیامبر ﷺ با امسلمه حاصل شد، دست یافت:

۱. ایجاد اطمینان برای مسلمانان: در زمانی که مسلمانان در جنگ و جهاد مداوم با مشرکان و دیگر دشمنان بودند، این جنگ‌ها شهدا، بیوه‌ها و یتیمانی به جا می‌گذاشت. نگرانی از آینده زنان و کودکان می‌توانست باعث کاهش همت جنگجویان و ایجاد تردید در آن‌ها شود. اما وقتی می‌بینند که رهبر دولت اسلامی به سرنوشت

۱ - تفسیر ابن کثیر: ۳۸۵/۲.

۲ - توبه: ۱۰۲.

خانواده‌های آن‌ها توجه می‌کند و کرامت و آینده آن‌ها را حفظ می‌کند، این نگرانی برطرف شد.

۲. جبران از دست دادن آرامش با وفات خدیجه علیها السلام : با وفات حضرت خدیجه علیها السلام ، پیامبر صلی الله علیه و آله بخشی از سکونت، انس، آرامش و همدردی را از دست داده بود. ازدواج با ام‌سلمه توانست این خلا را تا حدی جبران کند و معانات و مشکلات پیامبر را سبک‌تر سازد.

۳. جلب قلوب قبیله بنی مخزوم: قبیله بنی مخزوم، که رهبری جنگ علیه رسول الله صلی الله علیه و آله را به عهده داشت، پس از ازدواج پیامبر با ام‌سلمه، شاهد اسلام آوردن برخی از بزرگان خود بود. از جمله، پسرعموی ام‌سلمه، خالد بن ولید، در سال حدیبیه و برادرش عبدالله در فتح مکه به اسلام گرویدند.

۴. انتقال صادقانه علوم و احوال رسول الله صلی الله علیه و آله: ام‌سلمه علیها السلام با امانت و صداقت توانست بخشی از علوم و احکام رسول الله را به درستی انتقال دهد و مانع از تحریف و نقل‌های نادرست شود که ممکن بود توسط برخی از دیگر همسران پیامبر رخ دهد.

۵. ایجاد ضدیت با برخی از همسران دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله: ازدواج با ام‌سلمه علیها السلام باعث شد تا پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر برخی از همسران خود که ممکن بود دست به توطئه بزنند یا راه پیامبر را منحرف کنند و علیه امام حق خروج کنند، نیروی متقابلی در خانه خود داشته

باشد.

۶. حمایت از امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام: ام‌سلمه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا به عنوان یک پشتیبان و حجت از داخل خانه نبوی، در دفاع از حق امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام نقش داشت. او احادیث و اقوال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره علی عَلَيْهِ السَّلَام را نقل کرد و در نصرت و حمایت از او کوشید. روایات شاهد این مطالب به زودی ذکر خواهد شد.

فصل دوم

تمسک به ولایت

اهل بیت علیہم السلام و ثبات بر حق

ام‌سلمه رضی الله عنهما به ولایت اهل بیت علیهم السلام پایبند و راسخ بود، زیرا آنچه را که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مورد آنان شنیده بود، باور داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله او را ویژه گردانید و در خانه‌اش - یعنی در اتاق خصوصی او - با اهل بیت معصوم خود، علی، فاطمه، حسن و حسین (صلوات الله علیهم اجمعین) جلسه‌ای برگزار کرد و آنها را با عبای خود پوشاند. در اینجا آیه تطهیر نازل شد: «إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیراً»^۱.

شیخ در «امالی» خود با سند روایت کرده از امام حسن مجتبی علیه السلام در حدیثی طولانی که در آن آمده: «زمانی که آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را جمع کرد: من، برادرم، مادرم و پدرم و ما را با عبای خیری از ام‌سلمه پوشاند. آنجا در اتاق او و در همان روز بود که گفت: خداوندا، اینها اهل بیت من و عترت من هستند. پس، رجس را از آنها دور کن و آنها را تطهیر کن. ام‌سلمه رضی الله عنهما: آیا می‌توانم با آنها باشم، یا رسول الله؟ او گفت: خداوند تو را رحمت کند، تو به خیر هستی و به سوی خیر می‌روی، و من از تو راضی‌ام، اما این امر خاص من و آنان است.»^(۲).

۱ - احزاب: ۳۳

۲ - امالی شیخ طوسی: ۲ / ۱۷۴، برهان: ۸ / ۱۷، ح ۲۴، ۲۵.

شیخ کلینی هم در خبری مشابه به نقل از امام صادق عاشقته آورده:

«پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را زیر عبا در خانه ام‌سلمه برد.»^(۱)

شیخ طوسی نیز با سندی از عبدالله بن مغیره، غلام ام‌سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) نقل کرده که وی گفت:

«این آیه در خانه او نازل شد (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا). رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کرد که به علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) خبر دهم. زمانی که آنان نزد او آمدند، علی را با دست راست، حسن را با دست چپ و حسین را بر دامن خود و فاطمه را روی او قرار گرفت.

سپس گفت: خداوندا، اینها اهل من و عترت من هستند. پس، رجس را از آنها دور کن و آنها را تطهیر کن - این را سه بار گفت. من گفتم: و من چه؟ او گفت: تو به خیر هستی ان‌شاء الله.»^(۲)

ام‌سلمه رضی الله عنہا این ندا را اعلام می‌کرد که: «علی با حق است، هر کس او را تبعیت کند، حق را پیروی کرده و هر کس او را ترک کند، حق را ترک کرده است، این عهدی است که قبل از وفاتش

۱ - اصول کافی: ج ۱ - ص ۲۸۷، برهان: ۵ / ۸.

۲ - امالی شیخ طوسی: ۱۶۵، بحار الأنوار ۳۵ - ص ۲۰۹.

صَلَاةٌ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَسْتَه اسْت.»^(۱).

و زمانی که وفات پیامبر ﷺ نزدیک شد، به کسی جز اهل بیت (صلوات الله علیهم اجمعین) اجازه حضور نداد و امسلمه در درب قرار داشت. از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده که او گفت:

«به پدرم گفتم: پس از رفتن فرشتگان، چه بر سر رسول خدا ﷺ آمده است؟ او گفت: سپس علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) را خواند و به کسانی که در خانه بودند گفت: از نزد من خارج شوید و به امسلمه گفت: بر در بمان، و هیچ کس نزدیک نشود. او نیز چنین کرد، سپس گفت: ای علی، نزدیک بیا.»^(۲).

امسلمه (رضی الله عنها) می گوید: (وقتی فردا شد، مردم از او (پیامبر) دور شدند و بیماری اش سخت تر شد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ همواره همراه پیامبر بود و جز در مواقع ضروری او را ترک نمی کرد. آن حضرت در برخی از امورش برخاست و به حالتی بهبود یافت، اما علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را نیافت و گفت: برادر و دوست من را دعوت کنید. و سپس حالت ضعف بر او بازگشت.

۱ - معجم کبیر: ۲۳/۳۹۵ شماره ۹۴۶، مجمع الزوائد: ۱۳۸/۹.

۲ - بحار الأنوار ۲۲ - ص ۴۸۴ ح ۳۱.

عایشه گفت: ابوبکر را دعوت کنید. او دعوت شد و داخل شد، ولی وقتی پیامبر به او نگریست، از او روی گرداند. و دوباره فرمود: برادر و دوست من را دعوت کنید.

حفصه گفت: عمر را دعوت کنید. او نیز دعوت شد و زمانی که عمر وارد شد، پیامبر نگاهش کرد و از او روی گرداند، پس عمر برگشت. سپس پیامبر فرمود: برادر و دوست من را دعوت کنید.

ام سلمه گفت: علی عَلِيٍّ را دعوت کنید، زیرا او غیر از او کسی را نمی خواهد. بنابراین، امیرالمؤمنین دعوت شد و هنگامی که به او نزدیک شد، به او نزدیک تر شد و بر او تکیه کرد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با او رازگویی کرد، مدت زیادی با او صحبت کرد.^(۱)

و در روایت دیگری آمده است: سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بلند شد و به خانه ام سلمه (رضی الله عنها) وارد شد و در حال دعا بود که می فرمود: «رَبِّ سَلِّمْ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ مِنَ النَّارِ وَيَسِّرْ عَلَيْهِمُ الْحِسَابَ» پروردگارا، امت محمد را از آتش نجات بده و حساب را بر آنها آسان کن.

ام سلمه از او پرسید: «ای رسول الله، چرا من تو را غمگین و رنگ تو تغییر یافته می بینم؟» پیامبر پاسخ داد: «به من خبر داده اند که این

ساعت فراق است. پس سلام بر تو در دنیا، زیرا پس از این روز هرگز صدای محمد را نخواهی شنید.»

ام سلمه گفت: «وای چه حزن و حسرتی! حزنی که هیچ تسکینی نخواهد داشت، ای محمدا!» سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: «برای من محبوب قلبم و نور چشمانم، فاطمه را بخوانید.» او آمد و گفت: «نفس من فدای نفس تو، و چهره‌ام سپر چهره تو، ای پدر.»^(۱)

شیخ صدوق به نقل از ابو مسلم روایت می‌کند که او با حسن بصری و انس بن مالک به خانه ام سلمه (رضی الله عنها) رفتند. انس بر در نشست و ابو مسلم با حسن داخل شد.

حسن به ام سلمه گفت: «السلام علیک یا أماه ورحمة الله وبرکاته.» او پرسید: «پسر من تو کیستی؟» حسن جواب داد: «من حسن بصری هستم.» ام سلمه از او پرسید: «برای چه به اینجا آمده‌ای، ای حسن؟» او گفت: «آمده‌ام تا از تو حدیثی بشنوم که از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام شنیده‌ای.»

ام سلمه گفت: «به خداوند قسم که من حدیثی از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به تو می‌گویم، و اگر نگفته‌ام، خداوند گوش‌هایم را کر کند و چشم‌هایم را نابینا گرداند و زبانم را لال کند. من شنیدم که رسول

الله ﷺ به علی بن ابی طالب فرمود: (یا علی ما من عبد لقی الله یوم یلقاه جاحدا لولایتک إلا لقی الله بعبادۃ صنم أو وثن) ای علی! هیچ بنده‌ای در روز قیامت خدا را ملاقات نمی‌کند و ولایت تو را انکار کند مگر اینکه او با عبادت بت یا صنم حاضر شود.

حسن بصری گفت: «الله اکبر! گواهی می‌دهم که علی مولای من و مولای مؤمنان است.» انس بن مالک پس از خروج از خانه از حسن پرسید: «چرا الله اکبر می‌گویی؟» او پاسخ داد: «از مادرمان ام‌سلمه خواستم تا حدیثی را درباره علی برایم نقل کند و او چنین گفت تکبیر کردم.» انس بن مالک نیز گفت: «شاهد هستم که رسول الله ﷺ این را سه یا چهار بار گفت.»^(۱)

از آنچه ام‌سلمه درباره فضیلت علی از رسول اکرم نقل کرده، شیخ صدوق در "معانی اخبار" از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: (رسول الله به ام‌سلمه گفت: ای ام‌سلمه، بشنو و شاهد باش، این علی بن ابی طالب برادر من در دنیا و برادر من در آخرت است.

ای ام‌سلمه، بشنو و شاهد باش، این علی بن ابی طالب وزیر من در دنیا و وزیر من در آخرت است.

ای ام‌سلمه، بشنو و شاهد باش، این علی بن ابی‌طالب حامل پرچم من در دنیا و حامل پرچم حمد در روز قیامت است.

ای ام‌سلمه، بشنو و شاهد باش، این علی بن ابی‌طالب وصی و خلیفه بعد از من و مقابل دشمنان من و دفاع کننده از حوض من است.

ای ام‌سلمه، بشنو و شاهد باش، این علی بن ابی‌طالب سید مسلمانان و امام پرهیزکاران و رهبر صفوف روشن و جنگنده با ناکثین و قاسطین و مارقین است.

گفتم: ای رسول خدا، ناکثین چه کسانی هستند؟ گفت: کسانی که در مدینه با او بیعت می‌کنند و در بصره بیعت خود را می‌شکنند. گفتم: قاسطین چه کسانی هستند؟ گفت: معاویه و یاران او از اهل شام هستند. سپس گفتم: مارقین چه کسانی هستند؟ گفت: اصحاب نهروان.^(۱)

ام‌سلمه (رضی الله عنها) در مورد فضیلت و منزلت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت‌های زیادی نقل کرده است، به طوری که ابن عباس از او پرسید: «ای ام‌سلمه، تو خیلی در مورد علی بن

۱ - معانی الاخبار: ۱۹۵، باب ۱۸۸ در معنای ناکثین و قاسطین و مارقین، بحار الانوار: ۲۹۸/۳۲

ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ صحبت می‌کنی و اما دیگر زنان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اینگونه نیستند. آیا چیزی از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیده‌ای که دیگران نشنیده باشند؟»

او پاسخ داد: «ای ابن عباس، آنچه که من از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده‌ام بسیار بیشتر از آن است که بتوانم به تو بگویم، اما من به اندازه‌ای که کافی باشد و سیرابت کند، به تو می‌گویم. من شنیدم که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قبل از وفاتش به مدت یک هفته (یا بیشتر) می‌گفت. او در خانه‌ام قبل از اینکه به خانه عایشه برود و قبل از اینکه طواف را بر روی همسرانش قطع کند، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شد و سلامی با احترام به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داد و ایشان نیز با خوشحالی او را پذیرفتند.

سپس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را گرفت و گفت: «علی! علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: «بله، ای رسول الله!» و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «قال: نعم یا رسول الله. قال: یا علی أنت أخی فی الدنیا والآخرة»^(۱) ای علی، تو برادر من در دنیا و آخرت هستی. «وبکی علی ولا یرفع بصره تعظیماً لرسول الله» و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از این سخن اشک ریخت و به

۱ - مناقب الإمام أمير المؤمنين علی بن أبی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، الکوفی، محمد بن سلیمان: ج ۱ ص:

خاطر تعظیم و احترام به او نتوانست به صورت پیامبر ﷺ نگاه کند.

از ابو عبدالله جدلی نقل شده است که می گوید: «من در حال جوانی حجّ به جا آوردم و وقتی به مدینه رسیدم، دیدم که مردم یکجا جمع شده اند. من هم به دنبال آنها رفتم و وارد خانه ام سلمه، همسر پیامبر ﷺ شدم. او را شنیدم که می گوید: "ای شیب بن ربیع".

مردی با حالت خشن و بی رحم پاسخ داد: "لیک ای مادر." او گفت: "شما در جمع خود، رسول الله ﷺ را دشنام می دهید." مرد پاسخ داد: "و آن چگونه ممکن است؟"

ام سلمه گفت: "علی بن ابی طالب علیه السلام را دشنام می دهید." او گفت: "ما فقط چیزهایی می گوئیم که به دنبال دنیا هستیم." ام سلمه گفت: فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول من سب علیا فقد سبني ومن سبني فقد سب الله تعالى^(۱) من از رسول اکرم ﷺ شنیدم که می فرماید: هر کس علی را دشنام دهد، در حقیقت مرا دشنام داده است و هر کس مرا دشنام دهد، خداوند متعال را دشنام داده است.

این روایت از شیخ کلینی در کتاب "کافی" نقل شده است که در آن به داستان یک زن انصاری اشاره می‌شود. متن روایت به این صورت است:

«عبدالله بن سنان می‌گوید: "شنیدم امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: زنی از انصار به ما اهل بیت محبت داشت و همواره به ما رسیدگی می‌کرد. روزی عمر بن خطاب او را ملاقات کرد در حالی که می‌خواست به ما مراجعه کند. او از او پرسید: 'ای پیرزن انصاری، کجا می‌روی؟'

او گفت: 'به سوی آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌روم تا بر آنها سلام کنم و با آنها پیمان خود را تجدید کنم و حقوقشان را ادا کنم.'
عمر به او گفت: 'وای بر تو، امروز برای آنها حقوقی نیست نه بر تو و نه بر ما. تنها زمانی حقوقی برای آنها بود که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان ما بود. اما امروز برای آنها حقوقی نیست. برگرد، و او از آنجا برگشت.

تا یک زمان دیگری به ام سلمه (رضی الله عنها) رسید. ام سلمه از او پرسید: چرا به دیدار ما نمی‌آیی؟ او گفت: من با عمر بن خطاب ملاقات کردم و آنچه را که به عمر گفتم و او به من گفت، به او خبر دادم. ام سلمه در پاسخ گفت: عمر دروغ گفت. حق آل محمد

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همواره تا روز قیامت بر مسلمانان واجب است.^(۱)

شیخ صدوق از ابو امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل می کند:

«به امسلمه، همسر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر رسید که یکی از موالی اش به

علی عَلَيْهِ السَّلَام توهین می کند و به او کلمات ناپسند می گوید. بنابراین،

او به سوی او فرستاد و وقتی به نزد او آمد، گفت:

"ای پسر! به من خبر رسیده که تو به علی توهین می کنی و او را

تحقیر می کنی."

او پاسخ داد: "بله، ای مادر!"

امسلمه گفت: "مادر تو بر تو ناله کند، بنشین! تا من تو را حدیثی

از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بگویم. سپس همان طور که خودت بخواهی،

انتخاب کن. ما نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نه زن بودیم، و شب و روزم

که پیامبر نزد من بیاید فرا رسید." پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد در حالی که

خوشحال بود و انگشتانش در انگشتان علی عَلَيْهِ السَّلَام بود و دست بر او

گذاشته بود و گفت:

"ای امسلمه! از خانه بیرون برو، آن را برای ما خالی کن." من

خارج شدم و آنان باهم گفتگو می کردند و من صدای آن ها را

می شنیدم اما نمی دانستم که چه می گویند. وقتی که با خود گفتم:

نصف روز گذشته است، به در آمدم و گفتم: "می توانم وارد شوم، ای رسول خدا؟" فرمود: "نه." پس من نگران شدم، از ترس اینکه مبادا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خشم به من چیزی بگوید یا اینکه چیزی از آسمان نازل شود.

سپس مدت زیادی نگذشت که به در آمدم و گفتم: "می توانم وارد شوم، ای رسول خدا؟" فرمود: "نه." پس من به مراتب بیشتر از بار اول به نگرانی افتادم. سپس تا اینکه بار سوم آمدم و گفتم: "می توانم وارد شوم، ای رسول خدا؟" فرمود: "وارد شو، ای ام سلمه." من وارد شدم و علی عَلَيْهِ السَّلَام در پیش روی او زانو زده بود و می گفت:

"پدر و مادرم فدای تو، ای رسول خدا! اگر چنین و چنان باشد، چه چیزی به من می فرماید؟" فرمود: "تو را به صبر سفارش می کنم." سپس دوباره این سخن را تکرار کرد و به او دستور به صبر داد. او بار دیگر این جمله را تکرار کرد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَام گفت: "ای علی! ای برادر من! اگر از آن ها سر زد، شمشیرت را به کمر ببند و با آن به جلو برو تا مرا ملاقات کنی و شمشیرت در حالیکه از خونشان می چکد، باشد."

سپس به من رو کرد و گفت: "تو را به خدا ای ام سلمه! این اندوه چیست؟"

گفتم: "به خاطر این که شما مرا رد کردید، ای رسول خدا." فرمود: "به خدا! من تو را از خشم نراندم و تو به یقین جایگاه برتری نزد خدا و پیامبرش داری.

ولی من تو را از روی خشم و ناراحتی مانع نشدم مگر اینکه جبرئیل در سمت راست من و علی در سمت چپ من بود و جبرئیل به من خبر می دهد از حوادثی که بعد از من خواهد بود و به من دستور داده که به علی وصیت کنم.

ای ام سلمه! بشنو و شهادت بده؛ این علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام برادر من در دنیا و برادر من در آخرت است. ای ام سلمه! بشنو و شهادت بده؛ این علی بن ابی طالب وزیر من در دنیا و وزیر من در آخرت است. ای ام سلمه! بشنو و شهادت بده؛ این علی بن ابی طالب حامل پرچم من در دنیا و حامل پرچم من در روز قیامت است.

ای ام سلمه! بشنو و شهادت بده؛ این علی بن ابی طالب وصی من و جانشین من بعد از من و وعده های من را انجام می دهد و محافظ حوض من است.

ای ام سلمه! بشنو و شهادت بده؛ این علی بن ابی طالب سید مسلمانان و امام پرهیزگاران و پیشوای سفیدرویان است و قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین هستند."

من گفتم: ای پیامبر خدا، ناکثون چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که در مدینه با او بیعت کرده‌اند و سپس در بصره نقض بیعت می‌کنند. گفتم: قاسطون چه کسانی هستند؟ فرمود: معاویه و یارانش از اهل شام. گفتم: مارقون چه کسانی هستند؟ فرمود: اصحاب نهروان.

سپس غلام ام‌سلمه گفت: تو از من با این سوال گشایش کردی، خداوند نیز از تو گشایش کند. به خدا قسم، من هرگز علی را سب نخواهم کرد.^(۱)

یاری و نصرت حضرت زهراء علیها السلام

ام‌سلمه علیها السلام فضیلت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام و بلندی مقام و منزلت و ویژه‌اش را نزد پدرش صلی الله علیه و آله از زمان کودکی‌اش می‌شناخت. سپس وارد خانه پیامبر صلی الله علیه و آله شد و او را از نزدیک شناخت. طبری در "دلایل امامت" با سندش از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: (زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت کردند و در آنجا مسجدی بنا کردند و اهل مدینه با او انس گرفتند، فاطمه همراه امیرالمؤمنین و زنان مهاجر هجرت کرد و عایشه نیز از جمله

کسی بود که با او هجرت کرد. پس از ورود به مدینه، پیامبر ﷺ او را در خانه ام ایوب انصاری قرار داد.

سپس پیامبر ﷺ با زنان سخن گفت و در ابتدا با سوده ازدواج کرد و فاطمه را به آنجا منتقل کرد و سپس با ام‌سلمه دختر ابی‌امیه ازدواج کرد. ام‌سلمه گفت: پیامبر ﷺ مرا به زنی گرفت و امر دخترش را به من سپرد، پس من او را تربیت می‌کردم و ادب می‌آموختم. و سوگند به خدا، او از من ادب‌مندتر و داناتر به همه امور بود.^(۱)

در خانه ام‌سلمه، آیه تطهیر نازل شد که رسول اکرم ﷺ آن را برای علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) اختصاص داد. همچنین خداوند به آن‌ها اشاره فرموده است: {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ} ۲. سپس پیامبر ﷺ به بیان فضیلت فاطمه ﷺ ادامه داد و ام‌سلمه تحت تأثیر حسادت همانند دیگر زنان به ویژه عایشه قرار نگرفت، زیرا زهراء ﷺ دختر خدیجه، همسر محبوب رسول اکرم ﷺ بود و ام‌سلمه حامی حضرت زهراء ﷺ گردید.

۱ - دلائل الإمامة: ۸۲.

۲ - شوری: ۲۳.

ام سلمه رضی الله عنہا به شدت از حضرت زهراء رضی الله عنہا حمایت کرد و موضع اهل سقیفه را محکوم نمود.

در "دلائل امامت" و "در النظیم" تألیف شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم شامی آمده است که بعد از خطبه فاطمه رضی الله عنہا و سخنانی که ابوبکر گفت، ام سلمه رضی الله عنہا گفت:

«چگونه ممکن است درباره فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله این سخن گفته شود؟ او به راستی حوریه ای است میان انسان‌ها، و نفس او با نفس‌های نیکو در آمیخته است. او در دامان فرهیختگان تربیت یافته، و فرشتگان او را در بر گرفته‌اند. او در دامان پاکان بزرگ شده است. آیا شما ادعا می‌کنید که رسول الله صلی الله علیه و آله از او ارثی را محروم کرده و او را آموزش نداده است؟ در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَ اَنْذِرْ عَشِیرَتَكَ الْاَقْرَبِینَ» (و خویشاوندان نزدیک خود را بیم ده).

آیا او را انذار کرد و در مورد او مخالفت نمود، در حالی که او بهترین زنان است، مادر سرور جوانان، و همتای دختر عمران، و به وساطت پدرش رسالت‌های پروردگارش به اتمام رسید؟ سوگند به خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله به او از گرما و سرما دل می‌سوزاند و او را با دست راستش بر می‌گرفت و با دست چپش پناه می‌داد. مراقب باشید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نظاره گر شماست و در محضر خداوند

به هم می رسید! آه از شما! به زودی خواهید دانست.» در پایان گفت که ام‌سلمه در آن سال سهمیه خود را محروم کرد^(۱).
وقتی که قوم علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را تهدید کردند که اگر بیعت نکنند، او را به قتل خواهند رساند، راوی می گوید: ام ایمن، پرستار رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ام‌سلمه عَلَيْهَا السَّلَامُ به میدان آمدند و گفتند:
«ای عتیق، چقدر زود حسادت شما نسبت به خاندان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمایان شد!» به دنبال این سخن، عمر دستور داد که آن‌ها از مسجد بیرون شوند و گفت: «ما به زنان چه کار داریم...»^(۲).
این واقعه نشان‌دهنده حمایت زنان و به‌ویژه ام‌سلمه و ام ایمن از حق و حقیقت و همبستگی آن‌ها با اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود.

مخالفت با ظلم و انحرافات در خلافت عثمان

ام‌سلمه عَلَيْهَا السَّلَامُ با ظلم و انحرافات که بنی امیه در خلافت عثمان ایجاد کردند مخالفت می کرد و عثمان را نصیحت می کند و از او می خواهد که رعایت حقوق مردم را جدی بگیرد. از جمله نصایح ام‌سلمه به عثمان:

۱ - دلائل الإمامة: ۱۲۴، الدر النظیم: ۴۰۸، الاحتجاج علی أهل اللجاج طبرسی؛ ج ۱؛ ص ۱۶۵، سفینه البحار: ۲۲۹/۴.

۲ - بحار الأنوار (چاپ - بیروت) - ج ۲۸؛ ص ۳۰۱.

«ای پسر، چرا می بینم رعیت تو از تو فاصله می گیرند و از تو انتقاد می کنند؟ و به راه هایی که پیامبر ﷺ دوست داشته، پایبند باش و رعایت حقوق مردم را جدی بگیر.» عثمان به این نصیحت پاسخ می دهد و می گوید: «پس از این، درست است که تو نصیحت کردی و من آن را پذیرفتم. بر من حق نصیحت داری و آنان افرادی نادان هستند.»^(۱)

شیخ مفید در کتاب «الأمالی» با سند خود از ابو یحیی مولای معاذ بن عفرا انصاری روایت کرده است که: عثمان بن عفان نزد ارقم بن عبدالله (که خزانه دار بیت المال مسلمانان بود) فرستاد و به او گفت: «مرا صد هزار درهم قرض بده.»

ارقم به او گفت: «این مقدار را چک به حساب مسلمانان می نویسم» عثمان گفت: «تو چه کار به این داری؟ تو خزانه دار مایی» ارقم وقتی این سخن را شنید، نزد مردم رفت و گفت:

«ای مردم! به بیت المال خود برسید؛ من تا به امروز گمان می کردم خزانه دار شما هستم، اما امروز فهمیدم که خزانه دار عثمان بن عفان هستم.» سپس به خانه اش رفت.

عثمان از این ماجرا آگاه شد و به سوی مردم رفت و وارد مسجد

شد. او به منبر رفت و گفت:

«ای مردم! ابوبکر قبيله بنی تیم را بر مردم برتری می‌داد، عمر نیز بنی عدی را بر دیگران برتری می‌داد، و من نیز به خدا سوگند بنی‌امیه را بر سایرین برتری می‌دهم. اگر بر درب بهشت نشسته باشم و بتوانم همه بنی‌امیه را به بهشت وارد کنم، این کار را خواهم کرد. این مال برای ماست، و اگر به آن نیاز داشته باشیم، از آن استفاده می‌کنیم، حتی اگر برخی از مردم ناراضی باشند.»

عمار بن یاسر گفت: «ای مسلمانان! شهادت دهید که من از جمله افرادی هستم که از این کار ناراضی هستم.» عثمان گفت: «تو هم اینجا هستی؟» سپس از منبر پایین آمد و با پای خود عمار را زد تا جایی که عمار بی‌هوش شد و او را بی‌هوش به خانه ام‌سلمه بردند. مردم از این اتفاق بسیار ناراحت شدند و عمار تا آن روز از بیهوشی نماز ظهر، عصر و مغرب را نخواند. وقتی به هوش آمد، گفت:

«الحمد لله، من همیشه در راه خدا اذیت شده‌ام و آنچه را که بر من گذشته است، برای خداوند در نظر می‌گیرم. بین من و عثمان در روز قیامت، عدالت خداوند کریم حاکم خواهد بود.»

خبر به عثمان رسید که عمار در خانه ام‌سلمه است. عثمان به

ام‌سلمه پیغام فرستاد: «این جماعت در خانه تو چه می‌کنند با این فرد فاجر؟ آنها را از خانه‌ات بیرون کن!»

ام‌سلمه گفت: «به خدا قسم، در خانه ما کسی جز عمار و دو دختر او نیست. ای عثمان! از ما دور شو و هر جا که می‌خواهی خشم خود را اعمال کن. این یار رسول خدا ﷺ است که در حال جان دادن است به سبب کارهایی که تو با او کرده‌ای.»^(۱)

واکنش سخت ام‌سلمه از خروج عائشه بر امیرالمومنین عائشه

هنگامی که عائشه با طلحه و زبیر و بنی امیه قصد خروج به سوی بصره بر ضد امیرالمومنین عائشه را داشت، ام‌سلمه او را از این کار نهی کرد و سفارش‌های پیامبر ﷺ به زنان خود در قرآن را و جایگاه علی عائشه نزد پیامبر ﷺ را به او یادآوری کرد.

شیخ مفید به سند خود روایت کرده است که عایشه نزد ام‌سلمه (رضی الله عنها) که در مکه بود، آمد و به او گفت: «ای دختر ابی‌امیه، تو بزرگترین همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستی و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خانه تو سکنی می‌گزید و ما در خانه تو سهم خود را می‌گرفتیم و وحی در خانه

تو نازل می شد.»

ام‌سلمه به او گفت: «ای دختر ابی بکر، تو به دیدار من آمده‌ای، در حالی که زیاد اهل دیدار نیستی، و به راستی که برای هدفی این سخنان را می‌گویی.»

عائشه پاسخ داد: «پسرم و پسر برادرم به من خبر داده‌اند که این مرد مظلوم کشته شده و در بصره صد هزار شمشیر آماده‌اند که اطاعت می‌کنند. آیا میل داری که من و تو با هم خارج شویم، شاید خداوند میان دو گروه درگیر صلح برقرار کند؟»

ام‌سلمه به او گفت:

«ای دختر ابی بکر، آیا به خاطر خون عثمان این کار را می‌کنی؟! در حالی که تو از شدیدترین دشمنان او بودی و او را نفرین می‌کردی! یا این که می‌خواهی علیه پسر ابی طالب قیام کنی؟! در حالی که مهاجرین و انصار با او بیعت کرده‌اند! تو دروازه‌ای میان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امت او هستی و حجاب او بر حرمش افکنده شده است، و قرآن گوشه‌عبای تو را در بر گرفته، پس آن را رها مکن و جای خود را نگه دار و آشکارا ظاهر مشو. خداوند از پس این امت تو را می‌بیند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جایگاه تو را می‌دانست و اگر می‌خواست به تو وصیت می‌کرد.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تو را از حرکت و سفر به بلاد نهی کرده است. ستون اسلام را اگر شکسته شود زنان نمی‌توانند نگه دارند، و اگر پاره شود با آنان نمی‌توان آن را ترمیم کرد. زنان شایسته‌ترین کارشان در محافظت حجاب و باقی ماندن در خانه‌هایشان است. چه خواهی گفت اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تو را در راهی ببیند در حالی که شتری را با سرعت از منزلی به منزلی می‌رانی؟!!

به راستی که تو زیر نظر خداوند هستی و به سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواهی رفت و حجاب او را شکسته‌ای و عهد او را رها کرده‌ای. به خدا سوگند، اگر من در این مسیر که تو می‌روی راه بروم و سپس به من گفته شود که وارد بهشت شو، از دیدار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حیا خواهم کرد که حجاب او را شکسته‌ام. تو دژ خود را خانه‌ات و محوطه قبر خود را قرار ده تا او را ملاقات کنی، و تو در این حال مطیع‌ترین بنده خدا خواهی بود اگر در آن بمانی، و یاری‌دهنده‌ترین برای دین خواهی بود اگر از این خروج دست بکشی.»

سپس ام‌سلمه گفت: «اگر پنج چیزی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره علی عَلِيٍّ به تو یادآوری کنم، مرا چون ماری نقشدار گاز خواهی گرفت. آیا به یاد داری هنگامی که رسول خدا (صلی

الله علیه و آله) میان همسرانش قرعه می‌انداخت هنگامی که قصد سفر داشت؟ پس سهم من و تو در آمد و ما با او بودیم و او از قُدید پایین می‌آمد و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ همراه او بود و با او صحبت می‌کرد. تو خواستی به سوی آن‌ها هجوم ببری و من به تو گفتم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با پسر عمویش است و شاید کاری با او دارد. اما تو مرا نافرمانی کردی و بازگشتی در حالی که گریان بودی.

من از تو پرسیدم و گفתי که به سوی آن‌ها رفتی و به آن‌ها گفتی: ای علی، من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یک روز از نه روز سهم دارم و تو او را مشغول کرده‌ای و از من گرفتی. پس به من گفتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به تو گفت: آیا او را دشمن داری؟! پس هیچ‌کس از اهل بیت من و از امت من او را دشمن ندارد مگر این که از ایمان خارج شود. آیا این را به یاد داری ای عائشه؟»

عائشه گفت: «بله.»

ام‌سلمه ادامه داد: «و آن روزی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قصد سفر داشت و من برای او غذایی آماده می‌کردم، او گفت: ای کاش می‌دانستم کدام‌یک از شما صاحب شتر خمیده‌ای است که

سگ‌های حوآب بر او عوعو می‌کنند. من دست از آماده‌سازی غذا کشیدم و گفتم: به خدا پناه می‌برم که من آن باشم. او گفت: به خدا قسم یکی از شما باید آن باشد. ای حمیرا، از خدا بترس که آن نباشی. آیا این را به یاد داری ای عائشه؟»

عائشه گفت: «بله.»

ام‌سلمه گفت: «و آن روز که ما دو لباس خود را برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عوض کردیم، من لباس‌های تو را پوشیدم و تو لباس‌های مرا، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و کنار تو نشست و گفت: ای حمیرا، آیا فکر می‌کنی که من تو را نمی‌شناسم؟ بدان که امت من روز سختی یا روز خونینی از تو خواهند داشت. آیا این را به یاد داری ای عائشه؟»

عائشه گفت: «بله.»

ام‌سلمه ادامه داد: «و آن روز که من و تو با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم و پدرت و همراهش آمدند و اجازه خواستند. ما به پشت پرده رفتیم. آن‌ها به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفتند: ای رسول خدا، ما نمی‌دانیم که چقدر نزد ما خواهی بود. ای کاش کسی را برای ما تعیین می‌کردی که پس از تو به او مراجعه کنیم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من جایگاه او را می‌دانم و اگر او را به شما معرفی کنم، از اطراف

او پراکنده خواهید شد همان طور که بنی اسرائیل از عیسی بن مریم پراکنده شدند. هنگامی که آن‌ها رفتند، من و تو نزد او رفتیم و تو با جرأت به او گفتی: چه کسی را برای آنان تعیین خواهی کرد؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: برای آن که کفش مرا می‌دوزد. و علی بن ابی طالب علیه السلام در آن زمان کفش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را می‌دوخت. تو گفتی: به نظر می‌رسد که او علی است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: او همان است. آیا این را به یاد داری ای عائشه؟»

عائشه گفت: «بله.»

ام سلمه گفت: «و آن روز که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ما را در خانه میمونه جمع کرد و گفت: ای همسران من، از خدا بترسید و هیچ کس شما را ظاهر نکند. آیا این را به یاد داری ای عائشه؟»

عائشه گفت: «بله. چه قدر من به موعظه تو مشتاقم و سخن تو را می‌شنوم»

سپس عائشه از نزد او خارج شد و پیام‌رسانش بیرون آمد و به مردم اعلام کرد: «هر که بخوهد خارج شود، خارج شود؛ چرا که ام‌المؤمنین خارج نخواهد شد.»

اما عبدالله بن زبیر نزد او آمد و در گوش او سخن گفت و قلب او

را به تسلیم واداشت، و پیام‌رسان او دوباره بیرون آمد و گفت: «هر که بخواهد خارج شود، خارج شود؛ چرا که ام المؤمنین خارج خواهد شد.»

هنگامی که ندامت عائشه پس از پایان جنگ جمل آشکار شد، ام سلمه این ابیات را سرود^(۱):

لو كان معتصمًا من زلة أحد كانت لعائشة الرتبة على
الناس

کم سنّه من رسول الله تارکة وتلو آی من القرآن

۱ - بحار الأنوار (چاپ - بیروت) - ج ۳۲؛ ص ۱۶۲، بنقل از اختصاص شیخ مفید: ۱۱۳ چاپ نجف، علامه مجلسی این روایت را از چندین منبع نقل کرده و گفته است: «گفتگوی [ام سلمه] رضی الله عنها با عائشه از نظر معنا متواتر است و این روایت را خاصه و عامه با اسناد زیادی نقل کرده‌اند و الفاظ آن را در کتاب‌های لغت تفسیر کرده‌اند. این روایت را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده و گفته است: ابن قتیبه آن را در غریب الحدیث ذکر کرده و احمد بن ابی طاهر نیز در کتاب بلاغات النساء آن را روایت کرده است» (بحار الانوار: ۱۵۷/۳۲). او در جای دیگری نیز می‌گوید: «سید مرتضی این روایت را در شرح قصیده سید حمیری (رحمه الله) نقل کرده و سپس گفته است: از عجایب است که چنین خبری که حاوی نص بر خلافت و هر فضیلت عجیبی است، در کتاب‌های مخالفین موجود باشد و در روایات صحیح آنان و سیره‌هایی که خودشان تصنیف کرده‌اند، آمده باشد. اما این قوم روایت کردند، شنیدند و در کتاب‌های خود آنچه را که حفظ کرده و نقل کرده بودند، ثبت کردند و انتخاب نکردند تا فقط آنچه را که مطابق مذهب‌شان بود، ثابت کنند و آنچه را که مخالف بود، نادیده بگیرند. چنین است رفتار کسی که تسلیم حق است.» پایان سخن او، خداوند مقام او را بلند کند (رسائل سید مرتضی: ۶۶/۴، بحار الانوار: ۱۵۱/۳۲).

مدراس

قد ينزع الله من ناس عقولهم حتى يكون الذی يقضى

على الناس

فيرحهم الله أم المؤمنین لقد كانت تبـدُلُ

إيحاشا بإيناس^۱

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل می کند که هشام بن محمد

کلبی در کتاب «الجمال» روایت کرده است که ام سلمه از مکه

نامه ای به امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نوشت. در این نامه چنین آمده بود:

«اما بعد، طلحه و زبیر و پیروانشان، پیروان گمراهی، قصد دارند

عائشه را به بصره ببرند. عبدالله بن عامر بن کریر نیز همراه آنان

است. آنان ادعا می کنند که عثمان مظلومانه کشته شده و به دنبال

خونخواهی او هستند. ولی خداوند به وسیله قدرت و نیروی خود

^۱ - ترجمه ابیات:

«اگر کسی از لغزشی معصوم بود عائشه بالاترین رتبه را در میان مردم داشت.

چه بسیار سنت هایی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که رها کرده و آیاتی از قرآن که کهنه

و فراموش شده اند.

خداوند گاهی عقل را از برخی افراد می گیرد تا آن که کسی بر مردم حکم کند.

خداوند رحمت کند ام المؤمنین را او جای وحشت را با انس و آرامش عوض کرد.»

برای مقابله با آنان کافی است. اگر خداوند ما را از خروج از خانه نهی نکرده و به لزوم ماندن در خانه فرمان نداده بود، من خود به سوی شما می آمدم و شما را یاری می کردم. اما به جای خودم، پسر عمر بن ابی سلمه را که همچون جان من است، به سوی شما می فرستم. پس ای امیرالمؤمنین، با او به نیکی رفتار کن.»

ابن ابی الحدید می افزاید که وقتی عمر بن ابی سلمه به نزد علی علیه السلام رسید، امام او را گرامی داشت و عمر همواره همراه امام بود تا در تمام جنگ های امام شرکت کرد. امام او را به عنوان فرماندار بحرین منصوب کرد^(۱).

چشم بستن از این حقایق از سوی برخی نویسندگان عامه برخی از مؤلفان اهل سنت در مواجهه با این حقایق به سادگی از کنار آنها عبور کرده اند و از مواجهه با آنها خودداری کرده اند، که این کار برخلاف امانت داری علمی است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

«حکمت گمشده مؤمن است»^(۲).

برخی از نویسندگان اهل سنت نقل کرده اند: «ابن قتیبه در کتاب

۱ - شرح نهج بلاغه ابن ابی الحدید: ج ۶، ص ۲۱۹، شرح خطبه (۷۹).

الإمامة و السياسة سخنی از ام المؤمنین ام سلمه آورده که شامل نکوهش برخی از صحابه (رضوان الله تعالی علیهم) است، و به همین دلیل از ذکر آن پرهیز کرده‌ایم.^(۱)

ابن کثیر نیز درباره کتاب العقد الفرید ابن عبد ربه اندلسی می‌گوید: «بسیاری از سخنان او نشان از تمایل به تشیع دارد و گرایشی به انتقاد از بنی‌امیه در آن مشاهده می‌شود، که این امر عجیب است؛ زیرا او یکی از وابستگان آنها بود و بهتر بود که از حامیان آنها باشد، نه از دشمنانشان.»^(۲)

به هر حال، ام سلمه پس از واقعه جنگ جمل تصمیم گرفت که با عایشه قطع رابطه کند و دیگر با او سخن نگوید.

بیهقی نقل می‌کند: «گفته شده است که عایشه پس از بازگشت از واقعه جمل به دیدار ام سلمه رفت، در حالی که ام سلمه سوگند خورده بود که هرگز با او صحبت نکند، چرا که او به جنگ با علی بن ابوطالب عائشیه رفته بود. عایشه گفت: السلام علیک یا ام المؤمنین! ام سلمه گفت: ای دیوار! آیا من تو را از این کار نهی نکردم؟ آیا به تو نگفتم؟ عایشه گفت: من از خداوند استغفار می‌کنم

۱ - أم سلمة وجهودها الدعوية: ۲۴۷.

۲ - البداية والنهاية: ۲۱۸/۱۱.

و به سوی او توبه می‌کنم^(۱). با من سخن بگو، ای ام المؤمنین! اما ام سلمه دوباره گفت: ای دیوار! آیا به تو نگفتم؟ آیا من تو را نهی نکردم؟ ام سلمه تا زمان مرگش هرگز با او سخن نگفت.^(۲)

خوارزمی در کتاب المناقب با سند خود از شهر بن حوشب روایت کرده است: «من نزد ام سلمه (س) بودم که مردی وارد شد. به او گفته شد:

تو کیستی؟ گفت: من ابو ثابت، مولای ابوذر هستم.

ام سلمه گفت: خوش آمدی ای ابو ثابت، وارد شو. او وارد شد و ام سلمه به او خوشامد گفت و سپس پرسید: قلبت به کدام سو گراید وقتی که دل‌ها پراکنده شدند؟ گفت: با علی بن ابوطالب

۱ - این نادرست است. عائشه پس از شهادت امام علی علیه السلام، شادی خود را نشان داد و طبق گفته برخی مورخان، به شعری اشاره کرد که مضمون آن چنین بود:

«أَلَقْتُ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّ بِهَا النُّوْيُ كَمَا قَرَّ عَيْنَا بِالْإِيَابِ الْمَسَافِرِ»

این نشان از شادمانی او به دلیل مرگ امام علی علیه السلام است. همچنین گزارش شده است که عائشه نام خادم خود را به نام "عبدالرحمان"، قاتل امام علی علیه السلام، یعنی ابن ملجم، نهاد. مورد دیگری که به‌ویژه از مواضع عائشه در تاریخ نقل شده است، مخالفت او با دفن پیکر امام حسن علیه السلام در کنار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. گفته شده است که جنازه امام حسن علیه السلام مورد حمله تیراندازی قرار گرفت، که به عائشه و اطرافیان او نسبت داده شده است.

عَلَيْهِ السَّلَامُ^(۱). امسلمه گفت: موفق شدی! قسم به آن که جان امسلمه در دست اوست، از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود:

علی با قرآن است و قرآن با علی است، این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

من پسر عمر و پسر برادرم عبدالله بن ابی امیه را فرستادم و به آن ها دستور دادم که همراه با علی عَلَیْهِ السَّلَامُ بجنگند و با هر کس که با او می جنگد، مبارزه کنند. اگر پیامبر ﷺ ما را امر نکرده بود که در خانه هایمان بمانیم، قطعاً خودم خارج می شدم و در صف علی عَلَیْهِ السَّلَامُ می ایستادم.»^(۲)

او همچنین خطبه امیرالمؤمنین علی عَلَیْهِ السَّلَامُ را شنید، هنگامی که برای جنگ با اهل بصره آماده شد و در آن خطبه فرمود: «به خدا قسم، طلحه، زبیر و عائشه می دانند که من بر حقم و آن ها باطل اند.»^(۳)

۱ - در روایت شیخ در کتاب «المجالس: ۲۹۴» به سند خود از ثابت نقل شده است که گفت: «در روز جنگ جمل با علی عَلَیْهِ السَّلَامُ بودم. وقتی عائشه را ایستاده دیدم، تردیدی مانند تردید مردم در من وارد شد. اما وقتی خورشید به میانه آسمان رسید، خداوند آن شک را از من برطرف کرد و من با امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ جنگیدم. سپس پس از آن به نزد امسلمه رفتم.» و ادامه حدیث در همانجا آمده است.

۲ - مناقب خوارزمی، موفق بن احمد، ج: ۱ ص: ۱۷۷.

۳ - نهج البلاغه: ۲۵۴/۱، کتاب الاستیعاب که به صورت حاشیه ای بر کتاب الإصابه چاپ شده است: ۲۲۲/۲ در زندگینامه طلحه.

می فرمود: «هر کس با علی بجنگد، با من جنگیده است و هر کس با من بجنگد، با خدا جنگیده است.»

گفتم: آیا حق با علی است؟

گفت: آری به خدا، علی با حق است و حق با اوست. به خدا سوگند، اُمّت محمد ﷺ اگر کسی را که خدا و رسولش تأخیر دادند، مقدم بدارند و کسی را که خدا و رسولش مقدم داشتند، مؤخر کنند پیامبرشان را انصاف ندادند. آن‌ها همسران خود را در خانه‌هایشان حفظ کردند و همسر رسول الله ﷺ را به جنگ فرستادند. به خدا، من شنیدم رسول الله ﷺ می فرمود:

«برای اتم فرقه و خلعتی خواهد بود، پس آن را جمع کنید وقتی که جمع شدند، اما اگر پراکنده شدند، از دسته میانه باشید. سپس اهل بیت را مراقب باشید؛ اگر آن‌ها جنگیدند، همراه با آن‌ها بجنگید و اگر صلح کردند، همراه با آن‌ها صلح کنید و اگر رفتند، با آن‌ها بروید، زیرا حق با آن‌هاست هر کجا که باشند.»

پرسیدم: اهل بیت چه کسانی هستند که به ما امر کرده‌اید به آن‌ها تمسک کنیم؟

گفت: (هُمُ الْأَئِمَّةُ بَعْدَهُ كَمَا قَالَ عَدَدُ نُبَّاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلِيٌّ وَسِبْطَايَ وَتِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَأَهْلُ بَيْتِهِ هُمُ الْمُطَهَّرُونَ وَالْأَئِمَّةُ

الْمَعْصُومُونَ) آن‌ها ائمه بعد از او هستند، همان‌طور که تعداد نُبُها در بنی اسرائیل. علی و دو نوه‌ام (حسن و حسین) و نه نفر از نسل حسین و اهل‌بیت او مطهرون و ائمه معصومون هستند.»^(۱)

عمره همدانیه روایت کرده است که ام‌سلمه گفت:

«آیا تو عمره هستی؟ گفتم: بله.

گفت: ای عمره، آیا می‌توانی به من بگویی درباره این مرد که بین شما آسیب دید، چه کسانی او را دوست دارند و چه کسانی او را دشمن دارند؟»

عمره پاسخ داد: «من او را نه دوست دارم و نه دشمن. منظور او علی عَلَيْهِ السَّلَام است»

ام‌سلمه گفت: «خداوند متعال فرمود: إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (خداوند تنها می‌خواهد که از شما اهل‌بیت رجس را دور کند و شما را به طور کامل پاک سازد) و هیچ کس در این خانه نیست جز جبرئیل، میکائیل، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم‌السلام) و من. من به رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتم: «آیا من هم از اهل‌بیت هستم؟» او گفت: «از صالح‌ترین زنانم هستی»،

ای عمره، و اگر او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پاسخ مثبت می داد، برای من از هر چیزی که خورشید بر آن می تابد محبوب تر بود.^(۱)

امسلمه، صاحب اسرار پیامبر و اهل بیت او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

در کتاب "بصائر الدرجات"، با سندی از عمر بن ابی سلمه از مادرش امسلمه روایت شده است که امسلمه گفت: «پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلَيْهِ السَّلَام را در خانه ام نشانده و سپس پوست یک گوسفند را خواست و در آن نوشت تا اینکه آن را پر کرد. سپس آن را به من داد و گفت: هر کسی بعد از من با نشانه ای اینچینی پیش تو آمد، آن را به او تحویل بده.» هیچ گاه اولی، و دومی و سومی دنبال آن نیامدند تا زمانی که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام برای آن درخواست کرد و آن را به او دادم.^(۲)

همچنین، شیخ کلینی در کتاب "کافی" و نیز در کتاب "اعلام الوری" با سندی که به شهر بن حوشب برمی گردد روایت کرده است که:

«علی عَلَيْهِ السَّلَام هنگامی که به کوفه رفت، نوشته ها و وصیت نامه اش را

۱ - بحار الأنوار: ج ۳۵، ص ۲۱۶.

۲ - بصائر الدرجات: ۴۵/۴۰، بحار الأنوار: ۴۹ / ۲۶، ۲۲، ۲۳-۲۲۳.

بانوی مؤمنان ام سلمه (سلام الله علیها) سرمش فضائل و وفاداری ۹۷

به ام سلمه سپرد و وقتی حسن علیه السلام بازگشت، آن‌ها را به او داد.^(۱)
شیخ طوسی نیز با سندی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که:
«هنگامی که حسین علیه السلام به عراق رفت، وصیت‌نامه و نوشته‌های
خود را به ام سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله سپرد و به او گفت: وقتی
بزرگ‌ترین فرزندم به تو رسید، آنچه را که به تو داده‌ام را به او
تحویل بده. پس از شهادت حسین علیه السلام، علی بن حسین (علی‌هما
السلام) به ام سلمه مراجعه کرد و او هر آنچه را که حسین علیه السلام به او
داده بود، به او تحویل داد.»^(۲)

علامه مجلسی نیز با اسناد متعددی، و نیز در "کافی" نقل کرده
است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«هنگامی که حسین علیه السلام قصد سفر به عراق کرد، نوشته‌ها را به او
سپرد و او آن‌ها را به علی بن حسین (علی‌هما السلام) تحویل
داد.»^(۳)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سپردن یک مشت از خاک کربلا به ام سلمه

منابع زیادی از عامه و خاصه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی

۱ - بحار الانوار: ۲۹۲/۴۳ روایات وصیت در کافی: ۲۹۷/۱ به بعد.

۲ - الغیبه شیخ طوسی: ۱۲۸ چاپ: تبریز ۱۳۲۳ بنقل از: بحار الانوار: ۱۸/۴۶ ح ۳.

۳ - الکافی: ۳۰۴/۱. بحار الانوار: ۲۲/۲۲.

از خاک کربلا را به امسلمه سپرده است. در "معجم الكبير" طبرانی آمده است که امسلمه گفت:

«پیامبر ﷺ گفت: این خاک امانتی نزد توست.» سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن را بو کرد و گفت: «وای بر کرب و بلا ای امسلمه، اگر این خاک به خون تبدیل شد، بدان که پسر من کشته شده است.»

امسلمه آن را در یک شیشه گذاشت و هر روز به آن نگاه می کرد و می گفت: «روزی که به خون تبدیل می شوی، آن روزی بزرگ خواهد بود.»^(۱)

در روایتی دیگر در "أمالی" صدوق از امام باقر ع نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

(یا أم سلمة: إن هذا جبرئیل ع یخبرنی أن هذا مقتول، وهذه التربة التي یقتل علیها فضعیها عندک، فإذا صارت دماً فقد قُتل حبیبی، فقالت أم سلمة: یا رسول الله، سل الله أن یدفع ذلک عنه، فقال: قد فعلت فأوحی الله عز وجل إلیّ: إن له درجة لا ینالها أحد من المخلوقین، وإن له شیعة یشفعون فیشفعون، وإن المهدی من ولده،

۱ - معجم كبير: ۱۰۸/۳ ح ۲۸۱۷ و غیره بنقل از: الصحيح من مقتل الحسين ع: ۲۰۸ و در ص ۴۵۶ منابع دیگر آمده است.

فطوبی لمن كان من أولياء الحسين، وشيعته هم والله الفائزون يوم القيامة^(۱).

ای ام سلمه، این جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام به من خبر می دهد که این کشته می شود و این خاکی که بر روی آن کشته می شود را نزد خود نگه دار. وقتی که به خون تبدیل شد، بدان که محبوب من کشته شده است.» ام سلمه گفت: «ای پیامبر خدا، از خدا بخواه که آن را از او دور کند.» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من این درخواست را کردم و خداوند به من وحی کرد: او دارای درجه ای است که هیچ مخلوقی به آن نخواهد رسید و شیعیان او شفاعت خواهند کرد و شفاعتشان پذیرفته خواهد شد و مهدی از نسل او خواهد بود. خوشا به حال کسانی که از یاران حسین عَلَيْهِ السَّلَام باشند، و شیعیان او حقیقتاً در روز قیامت رستگارند.

نگرانی ام سلمه از خروج امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام به عراق وقتی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام عزم خروج به عراق را کرد، ام سلمه بر او ترسید و به خاطر آنچه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره شهادت او در آنجا می دانست، به او گفت:

«به عراق نرو، زیرا من شنیده‌ام که رسول خدا ﷺ فرمود: پسر من حسین علیه السلام در سرزمین عراق کشته خواهد شد و من نیز خاکی دارم که او در شیشه‌ای به من سپرده است.» امام حسین علیه السلام در پاسخ فرمود: «به خدا قسم، من نیز کشته می‌شوم، و اگر به عراق نروم، باز هم مرا خواهند کشت.»^(۱)

در کتاب "الخرائج والجرائح" و "الصرط المستقیم" آمده است: «ام سلمه به حسین علیه السلام گفت: به عراق نرو! زیرا من شنیده‌ام که جدت می‌فرماید تو در آنجا کشته خواهی شد، و من خاکی دارم که در شیشه‌ای به من داده شده است. حسین علیه السلام فرمود: اگر نروم، مرا خواهند کشت. سپس دستش را بر صورت او کشید و او صحنه کشته شدن او و یارانش را دید. امام به او خاکی دیگر در شیشه‌ای داد و فرمود: وقتی از این دو خاک خون فوران شد، بدان که من کشته شده‌ام. و از این دو خاک بعد از ظهر روز عاشورا خون فوران شد.»^(۲)

و این چیزی است که در روز عاشورا اتفاق افتاد، وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید خاک کربلا به خون تبدیل شد و در شیشه

۱ - الصحيح من مقتل سيد الشهداء وأصحابه: ۴۵۶ بنقل از: الخرائج والجرائح: ۲۵۳/۱، بحار الانوار: ۸۹/۴۵ ح ۲۷.

۲ - بحار الانوار: ۸۹/۴۵ ح ۲۷، بنقل از: الخرائج والجرائح، الصراط المستقیم: ۱۷۹/۲، ح ۶.

جاری شد.

شیخ مفید و شیخ طوسی هر یک در "أمالی" خود به اسناد از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت:

(أصبحت يوماً أم سلمة تبکی فقیل لها: مم بکاؤک؟ فقلت: لقد قتل ابني الحسين اللیلة، وذلك أننی ما رأیت رسول الله منذ مضی إلا اللیلة فرأیته شاحبا کثیبا فقلت: قلت: ما لی أراک یا رسول الله شاحبا کثیبا؟ قال: ما زالت اللیلة أحفر القبور للحسین وأصحابه)^(۱).

ام سلمه روزی گریه می‌کرد و به او گفتند: چرا می‌گریی؟ او پاسخ داد: امشب پسر من حسین کشته شده است. زیرا من از زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، او را ندیده بودم، اما امشب او را دیدم که چهره‌اش رنگ پریده و غمگین بود. گفتم: چرا ای رسول خدا، چهره‌ات رنگ پریده و غمگینی؟ او فرمود: امشب همچنان در حال کندن قبر برای حسین و یارانش هستم.

روایت کشته شدن امام حسین علیه السلام از زبان ام سلمه

شیخ طوسی به نقل از سعید بن جبیر از ابن عباس می‌نویسد: «در حالی که در خانه‌ام خوابیده بودم، ناگهان صدای فریاد بلندی از

خانه ام سلمه، همسر پیامبر ﷺ، شنیدم. به سوی منزلش حرکت کردم و مردان و زنان اهل مدینه به سمت او می آمدند. وقتی به او رسیدم، گفتم: ای مادر مؤمنان، چرا فریاد می زنی و ناله می کنی؟ او به من پاسخی نداد و به زنان هاشمی گفت: ای دختران عبدالمطلب، به من پیوندید و با من بگریید، زیرا به خدا قسم، سید شما و سید جوانان بهشت کشته شده است، و به خدا قسم، نواده رسول الله و ریحانه اش، حسین عاشق کشته شده است.»

سپس به او گفتند: «ای مادر مؤمنان، از کجا می دانی؟» او گفت: «الان در خواب رسول الله ﷺ را دیدم که پریشان و ترسان بود. از او درباره حالش پرسیدم و او گفت: امروز پسر حسین و اهل بیتش کشته شده اند و من آنها را دفن کردم و الان از دفن آنها فارغ شده ام. سپس بلند شدم و وارد خانه شدم و در حالی که تقریباً نمی توانستم بفهمم، به خاک حسین عاشق نگاه کردم که جبرئیل از کربلا برایم آورده بود. او گفت: اگر این خاک به خون تبدیل شد، بدان که پسرت کشته شده است و این خاک را پیامبر ﷺ به من داد و گفت: این خاک را در شیشه ای نگهدار و اگر به خون تبدیل شد، بدان که حسین کشته شده است. اکنون دیدم که شیشه به خون تبدیل شده و فوران می کند.»

بانوی مؤمنان ام‌سلمه (سلام الله علیها) سرمش فضاائل و وفاداری..... ۱۰۳

ام‌سلمه سپس از آن خون برداشت و صورتش را به آن آغشته کرد و آن روز را به عنوان عزاداری و سوگواری بر حسین علیه السلام قرار داد. پس از آن سوارانی خبر شهادت او را در آن روز آوردند. عمرو بن ثابت می‌گوید: «به خانه ابو جعفر محمد بن علی (علیهم السلام) وارد شدم و درباره این ماجرا از او پرسیدم و روایت سعید بن جبیر از ابن عباس را برایش ذکر کردم. ابو جعفر علیه السلام فرمود: عمر بن ابی سلمه این را از ام‌سلمه مادرش برای من نقل کرده است.»^(۱)

فصل سوم

تحقیقات تاریخی

نام و نسب ام سلمه

هند دختر ابی امیه - و نام او حذیفه یا سهل است - ابن مغیره ابن عبدالله ابن عمر ابن مخزوم مخزومی. در کتاب "اسد الغابه" آمده است که او یکی از نیکوکاران مشهور قریش بود که به بخشش و کرم معروف است و به او "زاد الراكب" گفته می‌شد، زیرا زمانی که سفر می‌کرد، هیچ‌کس از همراهانش زاد و توشه‌ای با خود نمی‌آورد، بلکه او آن‌ها را کفایت می‌کرد. همچنین روایت شده که او دایی ابوطالب بوده و او را با اشعاری رثا کرده است که در آن آمده است:

أَلَا إِنَّ زَادَ الرَّكْبِ غَيْرِ مُدَافِعِ بَسْرٍ وَسُحَيْمِ غَيْبَةِ الْمَقَابِرِ
تَنَادُوا بِأَنْ لَا سَيِّدَ الْيَوْمِ فِيهِمْ وَقَدْ فُجِعَ الْحَيَانَ كَعْبٌ وَعَامِرٌ^(۱)

آیا زاد مسافران با کسی درگیر نیست؟ **** به سرای سحیم که در آن قبرها نهان شده‌اند.

آیا کسی در این روز در میان آن‌ها سید نیست؟ **** و این که هر دو قبیله، کعب و عامر، در فقدان او داغدارند.

۱ - شرح نهج البلاغه: ج ۱۸ - ص ۲۹۱.

آیا زاد مسافران با کسی درگیر نیست؟ **** به سرای سحیم که در آن قبرها نهان شده‌اند.
آیا کسی در این روز در میان آن‌ها سید نیست؟ **** و این که هر دو قبیله، کعب و عامر، در فقدان او داغدارند.

به نظر می‌رسد که آوازه او فراتر از مکه رفته و لذا اهل مدینه از این که دخترش، امسلمه، اولین زن مسلمان مهاجر به آنجا باشد، تعجب کردند و این موضوع را باور نکردند تا این که او دلیلی آورد و درباره‌اش در مکه پرس‌وجو کردند، همان‌طور که در روایت پیشین ذکر شد.

طایفه مخزوم از شریف‌ترین قبیله‌های قریش در دوران جاهلیت بودند و دارای نسبت‌های سببی با بنی هاشم بودند^(۱). امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام درباره آن‌ها فرمودند: (أما بنو مخزوم فريحانه قریش نحب حدیث رجالهم والنکاح فی نسائهم)^(۲) اما بنی مخزوم، گل‌های قبیله قریشند که ما دوست داریم با مردانشان هم سخن شویم و با زنانشان ازدواج کنیم.

عموی او، ولید ابن مغیره، به "عدل" معروف بود، زیرا قریش هر

۱ - پس مادر عبدالله (پدر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) و ابوطالب از قبیله مخزومیه بوده، و مادر ابوسلمه مخزومی نیز بره دختر عبدالمطلب است. و ام‌هانی دختر ابوطالب با هبیره مخزومی ازدواج کرد و او را به دلیل اینکه مشرک باقی مانده بود، او را ترک کرد و از او جدا شد. زبیر بن عبدالمطلب، برادر عبدالله و ابوطالب، با عاتکه دختر ابی‌وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم ازدواج کرد، و او دختر دایی زبیر، عبدالله و ابوطالب بود، زیرا مادرشان فاطمه، خواهر ابی‌وهب بود، و پسر زبیر، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، در جنگ اجنادین در زمان خلافت ابوبکر به شهادت رسید. در «الاستیعاب» آمده که او در حالی یافت شد که گروهی از رومیان را به قتل رسانده بود، سپس بر اثر جراحات شدید از دنیا رفت.

۲ - نهج البلاغه: کلمات قصار، شماره (۱۲۱).

ساله یک بار کعبه را می پوشاند و او تنها کسی بود که یک سال آن را می پوشاند.

در تفسیر علی بن ابراهیم درباره اش آمده است که او «شخصی بزرگ و با تجربه از باهوشان عرب است» بود. او صداقت پیامبر ﷺ را می دانست و می دانست که آنچه او می خواند از سخنان بشر نیست، اما به دلیل مال و فرزندان و رهبری نتوانست ایمان بیاورد.

روایت شده است که وقتی ولید سخن خداوند را شنید که فرمود: {إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ} ^۱، گفت: «ای پسر برادرم، دوباره بخوان.» وقتی پیامبر دوباره خواند، گفت: إن له لحلاوة وإن له لطلاوة وإن أعلاه لمثمر وإن أسفله لمعذق وما هو قول البشر. ^(۲) این سخن حلاوتی و جلاوتی دارد و شیرینی اش در بالاست و میوه ای از آن به دست می آید و ریشه اش خوشبو است و این سخن بشر نیست.

قریش توافق کردند که ولید را به عنوان حکم تعیین نند تا رأیی در مورد آنچه پیامبر ﷺ آورده بود، بدهد و قریش بتواند در برابر

۱ - نحل: ۹۰

۲ - تفسیر المیزان: ج ۱۲ - ص ۳۵۰. تفسیر مقاتل بن سلیمان (ت ۱۵۰ هـ): ۴/ ۱۵۲. و تفسیر

طبری (ت ۳۱۰ هـ): ۲۹/ ۱۹۵.

قبایل عرب که برای حج و تجارت به مکه می آمدند، موضع واحدی داشته باشد.

او از پیامبرخواست تا چیزی بخواند و پیامبرسوره فصلت را قرائت کرد. هنگامی که به آیه {فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ} ^۱ رسید، ولید دچار لرزش شد و تمام موهای سر و ریشش سیخ شد.

او به خانه‌اش بازگشت و دیگر به قریش برنگشت.

قریش او را به شدت بوسیله برادر زاده اش ابوجهل تحریک کردند و به او گفت:

«ای عمو! موجب شدی سرهای خود را به زیر اندازیم، و ما را رسوا کردی، و دشمن شادمان کردی، و به دین محمد گراییدی!» عزت و غرور باعث شد که او عصیان کند و از آن‌ها خواست تا مدتی به او برای تفکر بدهند و سپس به آن‌ها گفت: (قولوا أنه سحر فإنه آخذ بقلوب الناس) ^(۲) بگویید که این سحر است، زیرا که دل مردم را جذب می‌کند.

به خاطر تأثیر قوی سخنان او بر موضع قریش، خداوند او را

۱ - فصلت: ۱۳

۲ - تفسیر علی بن ابراهیم: ۳۹۳/۲، برهان: ۶۲/۱۰

مخصوصاً تهدید و وعده عذاب بزرگ داد. در آیات {ذَرْتِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا^(۱) - وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا - وَبَنِينَ^(۲) شُهُودًا - وَمَهَدْتُ لَهُ تَمَهِيدًا - ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ - كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا - سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا - إِنَّهُ فَكَرَ وَقَدَّرَ - فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ - ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ - ثُمَّ نَظَرَ - ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ - ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ - فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ - إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ - سَأُصَلِّهِ سَقَرًا - وَمَا أُذْرَاكَ مَا سَقَرٌ - لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ - لَوَاحِئُهُ لِلْبَشَرِ^(۳)، به وضوح به ابن

۱ - در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که به او «وحید» گفته شد زیرا به قریش گفت: «من به تنهایی یک سال مسئولیت پوشاندن کعبه را بر عهده می‌گیرم، و شما هم به صورت جمعی یک سال این کار را انجام دهید.»

۲ - او دارای ده پسر بود که یکی از آن‌ها خالد بن ولید، فرمانده سواره نظام قریش در جنگ أخذ بود و برخی از آن‌ها در ادامه ذکر خواهند شد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ بدر عده‌ای از این خاندان را به قتل رساند، از جمله مسعود بن ابی‌امیه بن مغیره، قیس بن فاکه بن مغیره، ابوالقیس بن ولید بن مغیره و هشام بن ابی‌امیه. حمزه بن عبدالمطلب نیز در بدر قبل از شروع جنگ، اسود بن عبد الأسد (برادر ابوسلمه) را در کنار حوض آب کشت. ابن هشام تعداد ۱۵ نفر از کشته‌شدگان قبیله مخزوم در بدر را ذکر کرده است (سیره ابن هشام: ۲/۲۵۴). علی علیه السلام همچنین در جنگ احد، اباحذیفه بن مغیره و مغیره بن مغیره را کشت (بحار الأنوار: ۶۵/۴۱ از مناقب آل ابی‌طالب: ۱/۲۹۵-۳۰۱).

۳ - مدثر: ۱۱ - ۲۹ - مرا با آنکه [او را] تنها آفریدم واگذار (۱۱) و دارای بسیار به او بخشیدم (۱۲) و پسرانی آماده [به خدمت دادم] (۱۳) و برایش [عیش خوش] آماده کردم (۱۴) باز [هم] طمع دارد که بیفزایم (۱۵) ولی نه زیرا او دشمن آیات ما بود (۱۶) به زودی او را به بالارفتن از گردنه [عذاب] وادار می‌کنم (۱۷) آری [آن دشمن حق] اندیشید و سنجید (۱۸) کشته بادا چگونه [او] سنجید (۱۹) [آری] کشته بادا چگونه [او] سنجید (۲۰) آنگاه نظر انداخت (۲۱)

موضوع اشاره شده است.

گفته می‌شود^(۱) که مادر او عاتکه بنت عبدالمطلب بوده است، که این با این فرض که پدرش ابی‌امیه دایی ابی‌طالب باشد، همخوانی ندارد؛ زیرا او نیز دایی عاتکه خواهد بود و چگونه می‌تواند با او ازدواج کند؟ خصوصاً که ابن حجر از الزبیر بن بکاره نقل کرده که عاتکه خواهر عبدالله و ابی‌طالب بوده است^(۲). ممکن است که اشتباهی در نام و اسم رخ داده باشد، و ممکن است این اشتباه دو علت داشته باشد:

۱. اشتراک نام: زیرا در "أسد الغابة" ذکر شده که مادرش عاتکه بنت عامر الکنانیه است^(۳)، لذا ذهن به سوی عاتکه بنت عبدالمطلب که مشهورتر است، معطوف می‌شود. احتمالاً این اشتباه به خاطر آن است که مادر شوهرش، ابی سلمه، برّه بنت عبدالمطلب

سپس رو ترش نمود و چهره در هم کشید (۲۲) آنگاه پشت گردانید و تکبر ورزید (۲۳) و گفت این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته اند نیست (۲۴) این غیر از سخن بشر نیست (۲۵) زودا که او را به سقر در آورم (۲۶) تو چه دانی که آن سقر چیست (۲۷) نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند (۲۸) پوستها را سیاه می‌گرداند (۲۹).

۱ - إعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی: ۱/ ۲۷۷، مؤسسه آل‌البتیة لإحياء التراث، بحار الانوار: ۱۰۳/۲۲، سفینه البحار: ۴/ ۲۲۷.

۲ - الإصابه: ۳۵۸/۴، قسمت النساء شماره ۶۹۸.

۳ - أسد الغابة: ج ۵ / ۵۶۰.

است. بنابراین، ابی سلمه خواهرزاده ابی طالب است و نه ام‌سلمه، که موجب این اشتباه شده است. در آینده، بیشتری در این خصوص خواهیم پرداخت.

۲. مطالب موجود در الاستیعاب^(۱) و الإصابه و سیره ابن هشام و دیگران: آن‌ها ذکر کرده‌اند که عاتکه بنت عبدالمطلب با ابی‌امیه المخزومی، پدر ام‌سلمه، ازدواج کرده است. اما او مادر ام‌سلمه نبوده و تنها عبد الله و زبیر و قریبه را به دنیا آورده است. ممکن است که فردی که اشتباه کرده، تصور کرده باشد که او مادر ام‌سلمه است. و زهیر در فراخواندن جمعی از قریش برای نقض صحیفه مقاطعه بنی هاشم که قریش در درون کعبه آویزان کرده بودند^(۲)، نقش مهمی داشت که قابل تقدیر و ستایش است.

اما ابن حجر ذکر کرده که مادر قریبه، عاتکه دختر عتبه بن ربیع، یعنی خواهر هند است.

بله، می‌توان به این ابهام پاسخ داد زیرا عاتکه خواهر ابی‌طالب از طرف پدر بوده و نه از طرف مادر. زیرا برادران ابی‌طالب، عبد الله، پدر پیامبر ﷺ و زبیر هستند و مادرش مادر ابوطالب از قبیله

۱ - چاپ شده در حاشیه الإصابه: ۲۲۷/۴ در ذکر نام: آروی بنت عبدالمطلب، الإصابه: ۳۵۸/۴، شماره ۶۹۸ از النساء.

۲ - سیره ابن هشام: ۱۷/۲، تاریخ طبری: ۲۲۷/۲.

مخزوم نیست. و اگر ابی‌امیه مخزومی دایی ابی‌طالب است، هیچ مانعی وجود ندارد که با عاتکه، خواهر ابی‌طالب، ازدواج کند؛ زیرا ارتباطی میان عاتکه و ابی‌امیه المخزومی وجود ندارد.

اما درست این است که ابی‌امیه مخزومی دایی مستقیم ابی‌طالب نیست؛ زیرا سن او با طبقه ابی‌طالب متناسب نیست. لذل‌مادر ابی‌طالب خواهر ابی‌امیه نیست، زیرا مادر ابی‌طالب و برادرانش عبد‌الله و زبیر، فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمر بن مخزوم است^(۱). در حالی که ابی‌امیه پسر مغیره بن عبد‌الله بن عمر بن مخزوم است. بنابراین، پدر فاطمه، مادر ابی‌طالب، دختر عموی مغیره، پدر ابی‌امیه است. بنابراین، این دو پدر، پسر عموی هم هستند و این همان معنای دایی بودن در اینجا است.

ولادت ایشان

منابع، سال ولادتش را ذکر نکرده‌اند، اما ابن حجر از الواقدی نقل کرده است که او در سال ۵۹ هجری وفات یافته و در آن زمان ۸۴ ساله بوده است^(۱).

با چشم پوشی از اشکال بر سال وفات ایشان، اما با توجه به اظهارات الواقدی، می‌توان نتیجه گرفت که او تقریباً ۲۵ سال قبل از هجرت متولد شده است. به چند دلیل این تاریخ به واقعیت نزدیک به نظر می‌رسد از جمله:

۱. ابی سلمه همسر او یازدهمین مسلمان بوده و از پیشگامان اسلام به شمار می‌آید. او در زمان دعوت پیامبر ﷺ به اسلام روی آورد، که تقریباً ۱۰ سال قبل از هجرت بوده است. چون دعوت اسلامی در ابتدا مخفی بود و پیامبر ﷺ پس از سه سال از بعثت خود به صورت علنی دعوت را آغاز کرد^(۲).

۱ - الإصابه: ۴/۲۴.

۲ - شیخ صدوق در کتاب «کمال‌الدین» با سند خود به حلبی روایت کرده است که: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آنکه وحی از جانب خداوند تبارک و تعالی بر او نازل شد، سیزده سال در مکه ماند؛ که سه سال از آن در خفا و با ترس گذشت، بدون اینکه آشکار شود، تا اینکه خداوند عزوجل به او فرمان داد که آنچه به او دستور داده شده را آشکار کند. پس در آن هنگام دعوت خود را آشکار کرد» (نور الثقلین: ۲/۲۵، حدیث ۱۲۳). در

۲. او در آن زمان همسر ابی سلمه نبوده است، زیرا اگر چنین بود، نام او در میان کسانی که در آن زمان به اسلام روی آوردند، ذکر می‌شد. بنابراین، ازدواجش پس از این تاریخ صورت گرفته است.
۳. او دارای ویژگی‌ها و خصوصیات مثبت و جذابی بوده که باعث می‌شد مردان به او علاقه‌مند شوند. بنابراین، انتظار نمی‌رود که او ازدواجش را به تأخیر بیندازد و از سن هجده سالگی بگذرد.
۴. او با همسرش به حبشه هجرت کرده است. و این هجرت در ماه رجب سال پنجم از بعثت پیامبر ﷺ صورت گرفته است^(۱). اگر

این اثر بیش از یک روایت وجود دارد و در یکی از آن‌ها مدت زمان اختفاء پنج سال ذکر شده است.

۱ - تاریخ طبری: ۲۲۱/۲، در کتاب «مجمع البیان» در تفسیر آیه {وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ} [آل عمران: ۱۹۹] و همچنین در «بحار الانوار» (جلد ۱۸، صفحه ۴۱۲) از این موضوع نقل شده است و نیز در کتاب «المنتقى فی مولود المصطفى» (صفحه ۴۰) که این قول نظر اکثر مورخین است. به نظر می‌رسد که این اتفاق پس از آن رخ داده باشد، چرا که دعوت علنی پس از سه سال از بعثت آغاز شد و مردم به تدریج به اسلام گرویدند. قریش نیز ابتدا از روش‌های مختلفی استفاده کرد، پیش از اینکه به خشونت روی آورد، مانند تلاش برای قانع کردن، ترغیب و فشار بر رؤسای عشایر و تهدید. این فرایند معمولاً بیش از دو سال زمان می‌برد، خصوصاً با توجه به حمایت و هیبتی که ابوطالب داشت. به این ترتیب، ممکن است که هجرت به حبشه در سال هفتم بعثت، نزدیک به زمان تحریم و محاصره در شعب ابی‌طالب رخ داده باشد، اما این هجرت به سال دهم بعد از وفات ابوطالب نمی‌رسد، همان‌طور که حاکم در «المستدرک» (جلد ۲، صفحه ۶۲۲) آورده است. یا شاید سفر در ماه رجب از سال پنجم هجرتی اکتشافی بوده باشد، زیرا گفته‌اند که در شوال بازگشتند، سپس هجرتی که به رهبری جعفر بن ابی‌طالب صورت گرفت، در پی آن رخ داد. خدا دانایتر است. والله العالم.

فرض کنیم که ازدواج او پنج سال پس از بعثت انجام شده، سن او در آن زمان نزدیک به هجده سال خواهد بود. بنابراین، احتمالاً او در حدود ۱۲ سال قبل از هجرت متولد شده است و سنش هنگام هجرت تقریباً ۲۵ سال بوده است.

زرقلی ذکر کرده که سال ولادتش ۲۸ سال قبل از هجرت بوده، اما منبع این ادعا مشخص نیست.

ویژگی‌های ام سلمه

ام سلمه توصیف شده است که از کامل‌ترین زنان از نظر عقل و اخلاق (من أكمل النساء عقلاً و خلقاً)^(۱) بود. ابن حجر می‌گوید: (وكانت أم سلمة موصوفة بالجمال البارع، والعقل البالغ، والرأى الصائب، وإشارتها على النبي يوم الحديبية تدل على وفور عقلها وصواب رأيها)^(۲) ام سلمه به زیبایی خیره‌کننده، عقل کامل و نظر صحیح معروف بود و مشاوره او به پیامبر ﷺ در روز حدیبیه نشان‌دهنده فهم و عقل اوست.

اینگونه خداوند به او زیبایی ظاهری و حسن خلق عطا کرده بود.

۱ - الأعلام، زرقلی: ۹ / ۱۰۴.

۲ - الإصابه، ابن حجر شهاب الدین عسقلانی: ۸ / ۴۰۶.

شیخ کلینی به سند خود از ابی جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می کند که: «پس از مرگ ولید بن مغیره، ام سلمه به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: آل مغیره برای او سوگواری برپا کرده اند، آیا به سوی آنها بروم؟ پیامبر اجازه داد و او لباس پوشید و آماده شد. زیبایی او به قدری بود که مانند پری بود و زمانی که برمی خاست، موهایش بر بدنش می افتاد و به دو طرف آن خلخال می بست و در پیش پیامبر برای پسرعمویش نوحه سرایی کرد»^(۱).

تحلیل و نکات قابل توجه:

- ضعف سند: سند این روایت خالی از ضعف و ایراد نیست و به نظر می رسد توصیف زیبایی او از سوی امام عَلَيْهِ السَّلَامُ وجهی ندارد و امام در صدد بیان حکم نوحه سرایی است. این قسمت بیشتر شبیه جملات داستان سرایان می باشد که قابل تأمل است.

- شخصیت و خانواده: در اینجا به نظر می رسد که اجازه از پیامبر (صلی الله علیه وآله) اگر از جنبه زناشویی باشد، صحیح نیست زیرا ولید در مکه فوت کرده و ام سلمه هنوز در قید همسری ابی سلمه بوده و فوت او در ماه های اول بعد از هجرت اتفاق افتاده

است^(۱). همچنین ولید عمومی اوست نه پسرعمویش.

- حقیقت حادثه: اگر این واقعه صحیح باشد، به نظر می‌رسد که مربوط به فوت پسرعموی او، یعنی ولید بن ولید بن مغیره باشد که در جنگ بدر اسیر شد و برادرانش، خالد و هشام، او را با مال فراوان فدیة کردند [یعنی آزاد کردند]. زمانی که او به مکه رسید، اسلام آورد و گفت: «من نمی‌خواستم قبل از فدیة اسلام بیاورم تا قریش نگوید که من به خاطر فرار از فدیة محمد را پیروی کرده‌ام». او توسط برادرانش در مکه زندانی شد، اما از آن‌ها فرار کرد و به پیامبر ﷺ پیوست و در سال هفتم هجری در مدینه فوت کرد. در آن زمان، ام سلمه در خانه پیامبر ﷺ بود. روایت شده که ام سلمه بر او مرثیه سرایی کرده است:

یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیره کان الولید بن الولید أبو
الولید فتی العشیره^(۲)

ای چشم، برای ولید بن ولید بن مغیره بگریید ولید بن ولید، پدر
ولید جوانمرد عشیره بود

ازدواج ام سلمه

۱ الأعلام زرکلی: ۱۴۴ / ۹.

۲ - الأعلام: ۱۴۴ / ۹ بنقل از: الإصابه و الاستیعاب و أسد الغابه و طبقات ابن سعد و نسب قریش.

او در مکه با ابی سلمه که عبد الله بن عبد الأسد بن هلال بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بود، ازدواج کرد - پدر هر دوی آنها پسرعمو بودند - و او پسر خواهر ابو طالب است، زیرا مادرش، برّه دختر عبد المطلب بود.

ابی سلمه از نخستین کسانی بود که به اسلام گروید، ابن اسحاق روایت کرده است که او پس از ده نفر دیگر اسلام آورد^(۱). او با شدت و خشونت قریش و قساوت آنها در برابر پیروان رسول الله ﷺ مواجه شد، و او از خانواده‌ای بود که رهبری جنگ علیه رسول اکرم ﷺ را به عهده داشت.

ابی جهل، که پسر عموی ام سلمه بود، از سران این حمله وحشیانه بود، و مسلمانان به فرمان رسول اکرم ﷺ به حبشه هجرت کردند تا از دین خود محافظت کنند.

در أسد الغابة از ابن اسحاق روایت شده است که گفت:

(قریش به کسانی که از آنها اسلام آورده بودند حمله کردند و آنها را به شدت آزار دادند و بلای بزرگی بر سر آنها نازل شد و آنها زلزله‌ای شدید را تجربه کردند. بنی جمح به عثمان بن مظعون حمله کردند و ابی سلمه بن عبد الأسد به ابو طالب پناه برد تا او را

حفظ کند، زیرا او دایی اش بود. ابو طالب او را پناه داد، و بنی مخزوم آمدند تا او را بگیرند، اما ابو طالب مانع شد. آنها گفتند: ای ابو طالب، تو مانع دسترسی ما به برادرزاده‌ات شدی، آیا مانع از برادرزاده ما هم می شوی؟ ابو طالب گفت: بله، من از پسر خواهرم همانند برادرزاده‌ام دفاع می‌کنم. ابو لهب که هیچ‌گاه چیزی جز بدگویی از او نشنیده نشده بود، گفت: ابو طالب درست می‌گوید و او را به شما نخواهد سپرد.^(۱)

ابن اسحاق گفت: (نخستین کسی که از میان مهاجران قریش به مدینه هجرت کرد، ابی سلمه بود که یک سال پیش از بیعت اصحاب عقبه به مدینه رفت. او از سرزمین حبشه به سوی پیامبر اکرم ﷺ در مکه آمده بود و وقتی قریش به او آزار رساند و خبر اسلام جمعی از انصار به او رسید، به مدینه هجرت کرد.)

سپس او به سند خود از ام سلمه روایت کرد که چه بر سر آنها در هنگام هجرت آمد، جایی که او گفت: (وقتی ابی سلمه تصمیم به خروج به مدینه گرفت، او شترم را بار کرد و مرا بر آن سوار کرد و پسر ام سلمه بن ابی سلمه را در آغوشم قرار داد و سپس او مرا به

۱ - أسد الغابة: ۳/ ۱۹۶. در سیره ابن هشام: ۲/ ۱۵ این موضع، ابوطالب را به اسلام آوردن ابولهب امیدوار کرد، پس او را با قصیده ای طولانی تشویق نمود که آن را نقل کرده اند.

همراه شترش به راه انداخت. وقتی مردان بنی مغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم او را دیدند، به سوی او آمدند و گفتند: تو صاحب اختیار خود هستی اما وضعیت این زن چه؟ آیا گمان می کنی اجازه می دهیم که او را با خود ببری؟

ام سلمه گفت: آنها ریسمان شتر را از دستش درآوردند و مرا از او گرفتند. فرزندان عبد الأسد، خویشاوندان ابی سلمه، خشمگین شدند و گفتند: نه، به خدا، ما پسرمان را نزد ام سلمه نمی گذاریم چون او را از شوهرش جدا کردید. آنها پسر ام سلمه را از کشیدند تا اینکه او را از دستم جدا کردند و آل عبد الأسد پسرمان را بردند، و آل مغیره مرا نزد خود نگه داشتند و شوهرم ابو سلمه به مدینه رفت. در آن لحظه، آنها میان من و شوهرم و پسرمان جدایی انداختند. من هر روز صبح به ابطح می رفتم و تنها گریه می کردم و این وضعیت به مدت یک سال یا نزدیک به آن ادامه داشت.

تا اینکه مردی از خویشاوندانم، یکی از بنی مغیره، به من نگاه کرد و دلش به حال من سوخت و به بنی مغیره گفت: آیا این بیچاره را

رها نمی کنید؟ شما او را از شوهرش و فرزندش جدا کرده اید؟ آنها به من گفتند: اگر می خواهی به شوهر خود ملحق شوی، برو. و در آن زمان، آل عبد الأسد پسرمان را به من برگرداندند. من شترم را

بار کردم و پسر م را در آغوش گرفتم و سپس به سوی شوهرم در مدینه روانه شدم. و هیچ کس از خلائق همراه من نبود.

به خودم گفتم: آیا به کسی که می بینم، خبر بدهم تا به شوهرم برسم؟ تا اینکه به تنعیم رسیدم و با عثمان بن طلحه بن ابی طلحه^(۱) از بنی عبد الدار برخورد کردم و او از من پرسید: به کجا می روی، ای دختر ابی امیه؟ گفتم: می خواهم به شوهرم در مدینه بروم. او گفت: آیا هیچ کس با تو نیست؟ گفتم: به خدا، جز خدا و این پسر هیچ کس با من نیست.

او گفت: به خدا، تو را رها نخواهم کرد، و ریسمان شترم را گرفت و با من به راه افتاد.

به خدا قسم، من هرگز مردی از عرب را ندیدم که بهتر از او باشد. او وقتی به منزلی می رسید، شتر را به زمین می گذاشت و سپس از من فاصله می گرفت تا وقتی که من پیاده شوم، شتر را به زمین بگذارد و سپس آن را محکم می کرد و بعد در زیر درختی دیگر در اطراف من می خوابید. وقتی زمان حرکت نزدیک می شد، به سوی شترم می رفت، آن را به جلو می برد و بار می کرد و دوباره از من

۱ - خادم کعبه^۱ مشرفه بود و در آن زمان هنوز مشرک بود. او پس از صلح حدیبیه همراه با خالد بن ولید اسلام آورد و در نبرد اجنادین در سال ۲۱ هجری به شهادت رسید (سیر اعلام النبلاء: ۱۰/۳).

فاصله می گرفت و می گفت: سوار شو. وقتی سوار می شدم و بر شترم استقرار می یافتم، او شتر را می گرفت و مرا تا مدینه برد. وقتی به روستای بنی عمرو بن عوف در قبا نگاه کرد، گفت: شوهرت در این روستا است - و ابی سلمه در آنجا سکونت داشت - بروید و به برکت خدا وارد شوید و سپس به مکه بازگشت.^(۱) به نظرم می رسد که ابی سلمه او را در هجرتش به مدینه همراه خود برده است، چراکه منابع گفته اند که ابی سلمه صاحب نخستین طعینه (قافله) است که به مدینه هجرت کرد، و طعینه تنها در صورتی قابل صدق است که زن با او باشد. ابن حجر می گوید: گفته شده است که ام سلمه نخستین زنی است که به حبشه هجرت کرد و نخستین طعینه ای است که به مدینه وارد شد.^(۲)

۱ - سیره ابن هشام: ۸۰/۲-۸۱

۲ - الإصابه: ۴۰۴ / ۸

وفات همسر ایشان

در الاصابه به اکثریت نسبت داده شده است که ابو سلمه (در سال چهارم هجرت پس از بازگشت از غزوه احد در نتیجه جراحی که در احد به او وارد شده بود، درگذشت^(۱) .

ابن سعد نیز گفته است که او در بدر و احد شرکت کرد و در این دو معرکه جراحی برداشت. سپس پیامبر ﷺ او را در ماه صفر سال چهارم به سوی بنی اسد فرستاد و بعد از بازگشت، جراحی او دوباره عود کرد و در جمادی الثانی فوت کرد و این نظر مورد توافق عموم است.

۱ - تنها واقدی (۱۳۰-۲۰۷هـ) این روایت را در کتاب "مغازی" به طور اختصاصی آورده است. او در پی رویدادها و اخبار صحابه، به ویژه شهدا از نسل های آنان بود و خود به محل حوادث می رفت تا آن ها را از نزدیک مشاهده کند. وی این حادثه را از سلمه بن عبدالله بن عمر بن ابی سلمه نقل می کند که در جنگ احد زخمی بر بازوی خود برداشت و همراه با پیامبر ﷺ به حمراء الأسد رفت. جراحی خود را درمان کرد تا آنجا که گمان می رفت بهبود یافته است. در ماه صفر سال ۴ هجری، یعنی «پس از سی و پنج ماه از هجرت»، پیامبر او را بر سریه ای با ۱۵۰ نفر به سوی بنی اسد بن خزیمه گماشت. پس از آنکه خبر رسید آنان قصد حمله به مدینه را دارند و می خواهند از شکست مسلمانان در احد بهره برداری کنند، این سریه با حمله به آن ها در قطن (که آب های آن ها در نجد بود) پیروز شد و غنایمی به دست آورد. اما پس از بازگشت به مدینه، زخم سلمه دوباره شدت گرفت و او در سوم جمادی الثانی درگذشت (مغازی واقدی: ۱/۳۴۰-۱۴۳). طبری از کلبی روایت کرده است که پیامبر ﷺ بر او نماز گزارد و نه بار تکبیر گفت و فرمود: «اگر بر ابوسلمه هزار بار تکبیر می گفتم، او شایسته آن بود» (موسوعه التاريخ الإسلامی شیخ یوسفی غروی: ۲/۱۲۴ به نقل از تاریخ طبری: ۳/۱۶۴).

همچنین ابن منده نقل کرده که او پس از بازگشت از بدر در سال دوم فوت کرد و ابن اسحاق می گوید که او بعد از احد درگذشت که این صحیح تر است.^(۱)

با فرض اینکه ابی سلمه در جمادی الثانی سال چهارم درگذشته باشد، عده او در شوال به پایان می رسد که تاریخ ازدواج پیامبر ﷺ با او نیز می باشد و در البحار از المتقی نقل شده است.^(۲)

اما این تاریخها با آنچه که از حضور ام سلمه در ازدواج صدیقه طاهره فاطمه زهرا (س) در کنار دیگر همسران پیامبر ﷺ ذکر شده است، تناقض دارد که در ذی الحجه سال دوم رخ داده و بنابراین وفات ابو سلمه پیش از معرکه بدر بوده است.

این نظر در الاستیعاب نیز ذکر شده که گفته است: (پیامبر ﷺ در سال دوم در شوال پس از بدر با او ازدواج کرد، بلکه پیش از بدر نیز ازدواج کرده است).^(۳) بر این اساس تاریخ لشکرکشی کوه قطن

۱ - الإصابه: ۳۳۵/۲، شماره ۴۷۸۳.

۲ - بحار الأنوار: ۱۸۵/۲۰ نقل از: المتقی فی مولود المصطفی: ۱۲۶-۱۲۸ باب چهارم فیما کان فی سنه أربع.

۳ - الاستیعاب: ۴۲۱/۴ - ۴۲۲ و سید جعفر مرتضی عاملی در (الصحيح من سیره النبی الأعظم ﷺ: ۲۳۶/۶ از تاریخ پنجشنبه: ۴۶۶/۱ از السمط الثمین آن را نقل کرده است.

پیش از معرکه بدر خواهد بود. والله العالم.

حضور ام سلمه در ازدواج حضرت فاطمه (س) و بررسی تاریخ

وفات ابو سلمه

منابع واقعه ازدواج حضرت فاطمه (س) با امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام را با جزئیات ذکر کرده‌اند و طبیعی است که چنین رویدادی مورد توجه قرار گیرد، زیرا فاطمه تنها دختر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و از مقام و منزلت ویژه‌ای برخوردار است.

در روایات آمده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (به زنان نگاهی کرد و گفت: چه کسی اینجا است؟ ام سلمه گفت: من ام سلمه هستم و این زینب است و این فلانی و فلانی است. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: برای دخترم و پسرعمویم در حجره‌های خانه‌ی من اتاقی برای آنها آماده کنید. ام سلمه پرسید: ای رسول خدا، در کدام حجره؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: در حجره تو. سپس به همسرانش دستور داد که او را زینت کنند و برای او آماده کنند.

ام سلمه از فاطمه پرسید: آیا عطر خاصی برای خود نگهداری کرده‌ای؟ فاطمه پاسخ داد: بله، و ظرفی آورد و مقداری از آن را در دستم ریخت که بویی از آن استشمام کردم که تاکنون مانند آن را نبویده‌ام.

... پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: ای ام سلمه، فاطمه را بیاورید. او رفت و فاطمه

را آورد و او دامن هایش را می کشید و به دلیل حیا از پیامبر ﷺ عرق کرده بود. او لغزید و پیامبر ﷺ فرمود: خداوند در دنیا و آخرت لغزش تو را برطرف سازد (وہی تَسْحَبُ أُذْيَالَهَا وَقَدْ تَصَبَّيْتُ عَرَقًا حَيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، فَعَثَرْتُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ، أَفَأَلِكِ اللَّهُ الْعَثْرَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

وقتی فاطمه در برابر پدر ایستاد، پیامبر ﷺ پرده را از چهره اش کنار زد تا علی عَلِيٌّ او را ببیند. سپس دستش را گرفت و در دست علی عَلِيٌّ گذاشت و گفت: (بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ نِعْمَ الزَّوْجَةُ فَاطِمَةٌ وَيَا فَاطِمَةَ نِعْمَ الْبَعْلُ عَلِيُّ أَنْطَلِقَا إِلَى مَنْزِلِكُمَا) خداوند تو را بر دختر پیامبر ﷺ برکت دهد، ای علی، فاطمه همسر شایسته ای است و ای فاطمه، علی همسر شایسته ای است، بروید به خانه تان.)^(۱)

به نظر می رسد که ام سلمه در آن زمان همسر پیامبر ﷺ بوده است و علی عَلِيٌّ در ذی الحجه سال دوم هجرت با فاطمه ازدواج کرده است. در آن زمان ام سلمه در خانه شوهرش ابی سلمه بوده و باید در این روایت دقت و تأمل شود.

یا اینکه باید بگوییم که ابی سلمه در جمادی الثانی سال دوم

در گذشته است که این خلاف مشهور است. یا اینکه وفات ابی سلمه در سال چهارم بوده و ام سلمه با دعوت پیامبر ﷺ در ازدواج علی و فاطمه (علیهما السلام) حضور یافته است، زیرا او از قریش است و با پیامبر ﷺ نسبت فامیلی دارد و ابی سلمه نیز پسر عمه پیامبر ﷺ بوده و احتمالاً در برخی جزئیات روایت اشتباهی رخ داده است.

و اگر این گفته صحیح باشد که ام سلمه در مدینه دو دختر به دنیا آورد و بر اساس برخی اقوال، فرزندش عمر نیز در مدینه متولد شده است، پس این تعداد از فرزندان با فرض فوت ابی سلمه در جمادی الثانی سال دوم سازگاری ندارد و باید در سال چهارم در گذشته باشد.

اما این نظر با شواهدی رد می شود که نشان می دهد عمر در حبشه متولد شده و این احتمال وجود دارد که ام سلمه تنها یک دختر به نام زینب داشته باشد که نام های متعددی داشت، که در دوران بارداری مادرش پدرش فوت کرد و پیامبر ﷺ هنگام ازدواج با ام سلمه، او در آغوش مادرش نوزاد بود.

اما می توان ازدواج ام سلمه و ورود او به خانه پیامبر ﷺ را پیش از

ازدواج فاطمه عاشقته با روایت طبری تأیید کرد^(۱). در این روایت آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ازدواج با ام سلمه، فاطمه (س) را به او سپرد و در آن زمان فاطمه هنوز دختری مجرد بود که در سن نه سالگی با امیر مؤمنان عاشقته ازدواج کرد.

همچنین می توان فوت ابی سلمه را در زمانی نچندان بلند بعد از هجرت بر اساس روایتی که شیخ صدوق از امام صادق عاشقته تأیید کرد، که ایشان نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فوت خدیجه در مکه با (سوده دختر زمه) ازدواج کرد که او نیز از مهاجران حبشه و از بنی اسد بن عبدالعزی، فامیل خدیجه بود و در مدینه با او زندگی مشترک را آغاز کرد و سپس با ام سلمه و بعد از آن با عایشه و حفصه ازدواج کرد^(۲). این امر با روایت طبری که پیشتر ذکر شد نیز تأیید می شود^(۳).

عمر عایشه هنگام ازدواج با رسول اکرم صلی الله علیه و آله

۱ - دلائل الإمامة: ۸۲.

۲ - خصال: ۳۱۵ باب نهم.

۳ - دلائل الإمامة: ۸۲.

با توجه به این موضوع، می‌توان به آنچه عامه درباره ازدواج پیامبر ﷺ با عایشه در مکه روایت کرده‌اند شک کرد. طبق این روایات، پیامبر ﷺ عایشه را در سن شش سالگی به همسری گرفت و چند ماه پس از هجرت، زمانی که او به سن نه سالگی رسید، به خانه‌اش برد.

شواهدی وجود دارد که این شک را تقویت می‌کند، از جمله آنچه ابن حجر از طریق چندین طریق از ابی بکر نقل کرده که می‌گوید: «من او را به مطعم پسر جبیر داده بودم»^(۱). در روایت دیگری از ابن سعد آمده است: «پیامبر ﷺ به خواستگاری عایشه دختر ابو بکر رفت. او گفت: من او را به مطعم پسر جبیر داده بودم، پس بگذارید تا او را از آنها جدا کنم، پس او را طلاق داد و پیامبر ﷺ با او ازدواج کرد»^(۲). همچنین طبری نقل کرده که «ابی بکر عایشه را به جبیر بن مطعم داده بود و او را از او جدا کرد»^(۳).

به نظر می‌رسد ازدواج عایشه با جبیر بن مطعم در زمان حیات حضرت خدیجه (س) بوده است، زیرا در آن زمان ابوبکر به دلیل مقام و منزلت خدیجه نزد پیامبر ﷺ به ازدواج عایشه با

۱ - الإصابه: ۲۵۹/۴.

۲ - الطبقات الكبرى: ۵۹/۸.

۳ - الجامع الكبير: ۲۳۰/۲۶.

پیامبر ﷺ فکر نمی کرد. زمانی که خدیجه سه سال قبل از هجرت درگذشت، ابو بکر به ازدواج دخترش با پیامبر ﷺ طمع پیدا کرد و به تعبیرش، او را از جبر جدا کرد و او را به پیامبر ﷺ پیشنهاد داد.

بنابراین، عایشه در مکه قبل از هجرت در سن و سال ازدواج بوده و پیش از آنکه پیامبر ﷺ او را بخواند. بدین ترتیب، خواستگاری پیامبر ﷺ از عایشه استثنائی نبوده است، همان طور که عایشه سعی دارد در روایت خود از ازدواجش با پیامبر ﷺ نشان دهد، و طبیعی است که دختری که خواستگاران در خانه اش را می زنند، معمولا کمتر از پانزده سال نداشته باشد.

شواهد نشان می دهد که عایشه پیش از پیامبر ﷺ با بیش از یک فرد ازدواج کرده است، زیرا او فرزندی از همسر قبلی خود داشته که مشخص نیست آیا او همان جبر بن مطعم بوده یا فرد دیگری، آن فرزند به نام عبد الله، و فوت شده بود.

بیهقی روایت می کند: «عایشه گفت: ای پیامبر، آیا نمی خواهید مرا کنیه دهید؟ زیرا همه همسرانت کنیه دارند؟» پیامبر ﷺ پاسخ داد: «بله، تو را به فرزندان عبد الله کنیه می دهم»، و او به «ام عبدالله»

معروف شد^(۱). برخی این را به این تفسیر کردند که پیامبر ﷺ منظورش پسر خواهرش عبد الله بن زبیر بوده است، اما این موضوع غیرمتعارف است، زیرا در فرهنگ عرب عادت نبوده که زن به نام فرزند خواهرش شناخته شود^(۲).

با توجه به آنچه در منابع تاریخی آمده است که عایشه ده سال از خواهرش اسماء کوچکتر بود^(۳)، در زمان ازدواجش کمتر از هفده سال نداشته است، که با نتیجه گیری ما نیز تطابق دارد، زیرا اسماء دختر ابی بکر، همسر زبیر بن عوام، در زمان هجرت بیست و هفت ساله بود، زیرا او در سال ۷۳، چند روز بعد از قتل پسرش عبدالله بن زبیر درگذشت و در آن زمان صد سال عمر داشت^(۴).

تاریخ عایشه در مکه با ابهام بیشتری مواجه است، زیرا جبیر بن مطعم در آن زمان مشرک بود و او کسی بود که برای آزادی اسیران بدر به پیامبر ﷺ در مدینه مراجعه کرده و بعد از صلح حدیبیه^(۵) یا در فتح مکه مسلمان شده است. بنابراین، چگونه ابو بکر دخترش

۱ - سنن بیهقی: ۳۱۱/۹.

۲ - السیره النبویه بروایة أهل البيت عليهم السلام شیخ علی کورانی: ۶۰۱/۳.

۳ - البدایة والنهایة ابن کثیر: ۳۸۱/۸ شیخ علی کورانی آن را در کتاب خود نقل کرده است (السنة النبویه بروایة أهل البيت ع (۶۰۰/۳)).

۴ - الإصابة: ۲۳۰/۴، شماره ۴۶ از باب النساء، الاستیعاب با حاشیه الاصابة: ۲۳۴/۴.

۵ - الإصابة: ۲۲۶/۱ شماره ۱۰۹۱، استیعاب با حاشیه الاصابة: ۲۳۰/۱.

را به مردی مشرک، یعنی جبیر بن مطعم، تزویج کرده است؟

فرزندان ام سلمه

۱. سلمه پسر ابوسلمه

او اولین فرزند است که در مکه به دنیا آمد و والدینش او را در هجرت به حبشه و مدینه همراه خود بردند. او در مدینه در زمان خلافت عبد الملک بن مروان درگذشت. در «الاستیعاب» آمده است: «علمای نسب می گویند که او کسی بود که رسول اکرم ﷺ را بر مادرش، ام سلمه، عقد کرد. وقتی رسول اکرم ﷺ او را با امامه دختر حمزه بن عبد المطلب ازدواج داد، به یارانش گفت: آیا می بینید که من برای او جبران کردم.»^(۱)

او و برادرش عمر از حامیان امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام بودند و ممکن است که پس از ازدواج مادرشان با رسول اکرم ﷺ به خاطر تبرکت و احترام، به محمد نام گذاری شده باشد. شیخ طوسی در رجال خود نقل کرده که ام سلمه با فرزندانش، محمد و سلمه، به پیش امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام آمد تا او را یاری کنند و گفت: «این دو بر تو صدقه

هستند، اگر برای من امکان خروج فراهم بود، با تو می آمدم»^(۱)؛ یعنی آن‌ها در نصرت امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ وقف برای خداوند متعال بودند. ابن عقده نقل کرده که او با عمر و سلمه آمده است.^(۲)

۱. عمر پسر ابوسلمه

او نیز از تربیت یافتگان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. او می گوید: «من کودکی بودم که در دامن رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بزرگ شدم، و دستم در ظرف غذا می چرخید. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من گفت: ای پسر، نام خدا را ببر و با دست راست بخور و از آنچه نزدیک توست بخور. این توصیه اش تا همیشه برای من ماند.»^(۳)

در روایت «کافی» آمده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راضی شد که او در ازدواج مادرش با خود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وکیل مادرش باشد، زیرا (عمر بن ابوسلمه در سنین کودکی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، ام سلمه را به همسری پیامبر درآورد)^(۴). او همان‌طور که در «الاستیعاب» و «الإصابة» ذکر شده است در سال دوم هجرت به حبشه، در آنجا به دنیا آمد. بنابراین ادعای اینکه او در روز وفات

۱ - رجال طوسی: ۴۸.

۲ - السیره النبویه بروایة اهل البيت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شیخ کورانی: ۳/۵۲۰.

۳ - صحیح بخاری: ۱۹۶/۶ کتاب الأَطْعَمَةُ، باب التسمیة علی الطعام.

۴ - کافی: ۳۹۱/۵.

پیامبر ﷺ نه ساله بود صحیح نیست^(۱).

به گفته برخی منابع، اگر او در حبشه به دنیا آمده باشد، این بدان معنی است که تولدش قبل از هجرت به مدینه بوده، چون والدینش به مکه بازگشتند و سپس به مدینه هجرت کردند. بنابراین او در زمان وفات پیامبر ﷺ بیش از ۱۱ سال داشته است.

این موضوع را نیز می توان با گفتار عبدالله بن زبیر که در روزهای اولیه هجرت به دنیا آمده و مادرش در حال حامله بودن به او از مکه خارج شده، تأیید کرد، زیرا او گفته است: «او دو سال از من بزرگتر است». احتمالاً این گفته به اشتباه تصور شده که او در سال دوم هجرت به دنیا آمده، در حالی که به نظر می رسد منظور از او، سال دوم هجرت به حبشه است.

در واقع، عدم ذکر عمر در زمان هجرت والدینش به مدینه که بعد از حبشه اتفاق افتاده، نیز به تأیید تولد او در مدینه و نه در حبشه کمک می کند، زیرا تنها برادرش سلمه ذکر شده است.

او در جنگ جمل با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام حضور داشت و بر بحرین ولایت داد و این موضوع را در نامه ای که به او نوشت، و از نامه امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَام به او در زمان ولایتش نشان از مقام والای او در

دل امام عَلَيْهِ السَّلَامُ است. که در این نامه آمده است:

(أما بعد، فأنى قد وليت النعمان بن عجلان الزرقى على البحرين، ونزعت يدك بلا ذم لك، ولا تثريب عليك، فلقد أحسنت الولاية، وأديت الأمانة فأقبل غير ظنين ولا ملوم ولا متهم ولا مأثوم، فقد أردت المسير إلى ظلمة أهل الشام، وأحببت أن تشهد معى، فإنك ممن أستظهر به على جهاد العدو وإقامة عمود الدين، إن شاء الله)^(۱)

اما بعد، من نعمان بن عجلان زرقى را بر بحرین ولایت دادم و دست تو را بدون عیب و سرزنش کنار گذاشتم، زیرا تو در ولایت نیکو عمل کرده‌ای و امانت را به درستی ادا نموده‌ای. پس با دلی مطمئن و بدون ملامت یا اتهام به من مراجعه کن، زیرا من می‌خواهم به سمت تاریکی‌های اهل شام حرکت کنم و دوست دارم که در این نبرد با من باشی، زیرا تو از کسانی هستی که در جهاد با دشمن و برقراری پایه‌های دین به من کمک خواهی کرد، ان شاء الله. پس عمر به سوی امام عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و در کنار او در معرکه شرکت کرد و سپس به سمت کوفه دنبال امام عَلَيْهِ السَّلَامُ رفت و یک سال و کمی بیشتر در کنار علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ماند.

او در سال ۸۳ هجری در دوران خلافت عبد الملک بن مروان در

مدینه وفات یافت و این مطلب در «استیعاب» و دیگر منابع ذکر شده است. و اگر گفته شود که او در صفین با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کشته شده است اشتباه است.

۲. زینب دختر ابو سلمه

گفته می شود نام او ابتدا برّه بود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از ازدواج با مادرش، او را زینب نامید^(۱). ابن سعد در «طبقات» سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نقل کرده است که فرمود: (لا تزكوا أنفسكم فإلله أعلم بأهل البر منكم)^(۲) خود را منزّه نپندارید که خدا به اهل نیکو از شما آگاه تر است. زینب در دوران شیرخوارگی بود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را به عنوان کودک بازی می داد و به او «ای زوینب»^(۳) می گفت. او به عنوان فقیه ترین زن در مدینه شناخته می شد و برخی گفته اند: «هرگاه نام زنی فقیه در مدینه ذکر می شد، زینب دختر ابو سلمه به یاد می آمد».

زینب با عبد الله بن زمعه بن الأسود ازدواج کرد که او پسر قریبه

۱ - الإصابه: ۲۵۱/۴، شماره ۱۷۱ از باب النساء.

۲ - صحیح مسلم: ۱۶۸۸/۳، کتاب الآداب، باب استحباب تغییر الاسم القبیح، الطبقات الکبری: ۴۶۱/۸.

۳ - المجمع الصغیر: ۳۹۶/۲.

بانوی مؤمنان ام سلمه (سلام الله علیها) سرمش فضاائل و وفاداری..... ۱۳۷

خواهر ام سلمه از پدرش که از اشراف قریش از بنی أسد بن عبد العزی بن قصی، که هم قبیله خدیجه نیز بودند. وقتی که عائشه به خاطر شهادت علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ شادمانی کرد و علیه امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ شعر می خواند.^۱ زینب دختر ام سلمه به او گفت: آیا تو این را درباره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می گویی؟ اگر فراموش کردید، مرا یادآوری کنید. سپس با شعر پاسخ کوبنده ای به او داد.^(۲)

۳. ام کلثوم

او^(۳) از مادرش ام سلمه روایتی درباره بازگشت هدیه ی نجاشی نقل

^۱ - تاریخ طبری ابن جریر: ج ۱۵۰/۵، دکتر شیخ علی شرهانی در (قراءه موجزه فی سیره أم سلمه).

فَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنَا بِالْأَيْسَابِ الْمَسَافِرِ
فَمَنْ قَتَلَهُ؟ فَقِيلَ: رَجُلٌ مِنْ مِرَادٍ، فَقَالَتْ:

فَإِنْ يَكُ نَائِيًا فَلَقَدْ نَعَاهُ غَلَامٌ لَيْسَ فِيهِ التَّرَابُ

عصایش را افکند و در سرزمین آرام گرفت چنان که مسافر با بازگشتش خوشحال شد اگر او دور است، پس بیقین رثا و مدح او کرده غلامی که در دهانش خاک نیست

۲ - مقاتل الطالبیین: ۲۶.

ما زال إهداء القصائد بيننا اسم الصديق وكثرة الألقاب
حتى تركت كأن قولك فيهم في كل مجتمع طنين ذباب

۳ - الإصابه: ۴/۹۰، شماره ۱۴۷۲، استيعاب با حاشیه الاصابه: ۴/۸۹.

کرده است.^(۱)

۴. درّه

نام او در کتاب‌های تاریخ و سیره ذکر نشده است، اما در روایت بخاری از ام حبیبه دختر ابی سفیان آمده است که زمانی که او خواستگاری از خواهرش را به پیامبر ﷺ پیشنهاد کرد، پیامبر ﷺ به دلیل حرمت ازدواج با دو خواهر رد کرد، و ام حبیبه گفت: «ما شنیده‌ایم که تو با درّه دختر ابو سلمه ازدواج می‌کنی». پیامبر ﷺ پاسخ داد: «اگر او ربیبه من و در حجر من نبود هم برای من حلال نمی‌بود، زیرا او دختر برادر من از نظر شیرخوارگی^(۲) است».^(۳)

به نظر می‌رسد که این نام نیز ممکن است نام دیگری برای زینب باشد یا اینکه اشتباهی در نام بره باشد، بنابراین ممکن است او همان زینب باشد که قبلاً ذکر شده است، چون برخی منابع تنها یک دختر به همراه دو پسر ذکر کرده‌اند.

در «استیعاب» آمده است که «ام سلمه مادر مؤمنان شد و رسول

۱ - مسند أحمد: ۴۰۴/۶، مجمع الزوائد: ۲۸۹/۸، أسد الغابة: ۶۱۳/۵.

۲ - در کتاب‌های آنان روایت شده است که ابوسلمه، برادر رضاعی پیامبر اکرم ﷺ بوده است، همچنین حمزه بن عبدالمطلب نیز برادر رضاعی پیامبر ﷺ محسوب می‌شد، زیرا ثویبه، کنیز ابولهب، به آن‌ها شیر داده بود.

۳ - الإصابه: ۲۹۷/۴، شماره ۲۹۷ من النساء، استیعاب با حاشیه الاصابه: ۲۹۸/۴، سنن نسائی:

۶۹۲/۲ باب تحريم الجمع بين الأم والبنت، أسد الغابة: ۴۴۶/۵.

بانوی مؤمنان ام سلمه (سلام الله علیها) سرمش فضائل و وفاداری..... ۱۳۹

خدا ﷺ پدرخوانده فرزندانش عمر، سلمه و زینب گردید.^(۱) همچنین در خطبه‌ای از پیامبر ﷺ آمده است که او فرمود: (إن لی بتأ وأنا غیور)^(۲) من یک دختر دارم و من غیرتمند هستم. والله العالم.

وفات ام سلمه

ام سلمه، آخرین همسران پیامبر ﷺ بود که از دنیا رفت، درباره تاریخ وفات او اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی گفته‌اند که او در سال‌های ۵۷، ۵۸ یا ۵۹ هجری در گذشته است، اما به نظر می‌رسد این گفته‌ها نادرست است، زیرا او در زمان شهادت امام حسین بن علی علیه السلام هنوز زنده بوده است. او پس از این واقعه مدت زیادی زنده نمانده و به دلیل غم و حزن و اندوه فوت کرد.

از ابن قتیبه نقل شده که ام سلمه در زمان واقعه حره در سال ۶۲ هجری هنوز زنده بود. او روایت کرده است که عمرو بن عثمان بن عفان، یزید بن عبدالله بن زمه - که فرزند زینب، دختر ام سلمه است - را به ام سلمه آورد. عمرو به ام سلمه گفت: "فرزند دختری را با من بفرست." هنگامی که یزید پیش آمد، مسلم به او

۱ - استیعاب با حاشیه الاصابه: ۳۳۸/۲.

۲ - صحیح مسلم: ۶۳۱/۲ کتاب الجنائز، باب ما یقال عند المصیبه.

گفت: "بیعت کن با عبد خدا یزید [پسر معاویه]، امیرالمؤمنین، بر این که شما زیر دست او هستید، و او می تواند هرگونه تصرفی که خواست در اموال عمومی انجام دهد." یزید گفت: "ما از تو به امیرالمؤمنین نزدیک تر هستیم."

مسلم پاسخ داد: "به خدا قسم، هرگز بیعت نخواهی کرد." عمرو بن عثمان گفت: "تو را به خدا قسم می دهم که گزندی به او نرسان، من او را از ام سلمه گرفتم، به عهد و پیمان که او را به او برگردانم." گفت: "او را با پا لگد کرد و از بالای تخت به زمین انداخت، و یزید بن عبدالله را کشت." (۱)

بعد از عمری نزدیک به ۸۵ سال، که او در آن از مؤمنینی بود که {صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ}، به سوی پروردگار کریم خود شتافت، راضی و خوشنود. او به این ترتیب زندگی خود را به عنوان تنها شهادی که تاریخ اسلام و حوادث آن را از آغاز در مکه تا عصر انحطاط مسلمانان با شهادت سید جوانان اهل بهشت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مشاهده کرده بود، به پایان رساند. او در بقیع دفن شد (رضوان الله تعالی علیها ورحمته و صلواته)، و من صَحَّتْ قَبْرِ نَسَبْتِ دَادَهْ شَدَهْ به او در شام را نمی پذیرم.